

تبعید در وطن؛ افغانستان در آینه‌ی طاعون کامو

مدیر مسئول

طاعون در رمان کامو، استعاره‌ای است از وضعیتی بیمارگونه که در زندگی جمعی نفوذ کرده و به تدریج تمامی ساحات آن را به تسخیر خود در می‌آورد. منطق گسترش این وضعیت بیمارگونه، همان چیزی است که

اجازه می‌دهد حکومت‌های ایدئولوژیک و سرکوب‌گری را که تنها با ایزوله کردن جامعه، نهادینه کردن سرکوب، اختلال در مناسبات متعارف و سالم جامعه، تزریق ترس در تمامی تار و پود جامعه، جدا ساختن آدم‌ها از یکدیگر و بالاخره عادی و طبیعی نشان دادن شر، سیادت و حاکمیت خود را استمرار می‌بخشند، جلوه‌ای از طاعونی بدانیم که در کمین هر جامعه‌ی سالمی نشسته است.

از این حیث، افغانستان امروز شباهت قابل تأملی با ویران‌شهر کامو در طاعون، شهر اوران، دارد. البته این شباهت را نباید به معنای یکسان بودن دو وضعیت گرفت. طاعون در اوران بیماری‌ای است که به شهر هجوم می‌آورد و مناسبات انسانی را مختل می‌کند، حال آن که در افغانستان، این «۲»

مهندسی دموگرافیک و غصب زمین و خانه‌های مردم توسط طالبان

احسان تیموری



**رکود اقتصادی،
فقر گسترده و بودجه‌ای
در هاله‌ای از ابهام**
 (نگاهی به کارنامه اقتصادی طالبان
در پنج سال سلطه بر افغانستان)

دکتر ارزگانی



**بیانیه حزب عدالت و آزادی
افغانستان به مناسبت
پانزدهم آگست**
 پنجمین سالروز سقوط نظام جمهوری
و حاکمیت دوباره طالبان

۴

حزب عدالت و آزادی افغانستان، در پنجمین سالگرد پانزدهم آگست، بار دیگر بر تعهد راسخ خود به آرمان‌های آزادی، عدالت، مردم‌سالاری، حقوق بشر، برابری همه شهروندان و تشکیل نظام ملی، فراگیر و قانون‌مدار در قالب نظام فدرال در افغانستان تأکید می‌کند و باور دارد که آینده افغانستان، نه از مسیر استبداد و حذف، بلکه از راه گفت‌وگو، همبستگی ملی و اراده آزاد مردم رقم خواهد خورد

میان خاطره و فراموشی^(۱)
 روایت سقوط؛ چهاردهم آگست
و آرامشی قبل از طوفان

محمد هدایت

شب تا دیر وقت بیدار ماندیم و خبرها را رصد می‌کردیم. وضع در هاله‌ای از ابهام قرار داشت. در اصل سقوط کابل تردیدی باقی نمانده بود. اما خبرهای رسمی حاکی از آن بود که طالبان به این زودی وارد کابل نخواهند شد...

**نخبگان افغانستان
و هنر به هم پیوستن**

یارمحمد باقری

واکنش‌ها در داخل و خارج کشور از سوی تعدادی از اشخاص و سازمان‌ها، بیش از هر چیزی، فقدان هنر «به هم پیوستن» در میان نیروهای اجتماعی و اپوزیسیون را منعکس می‌سازد. تحلیل دقیق واکنش‌های مشابه این رویداد یک حقیقت را روشن می‌کند و آن اینکه نخبگان جامعه ما، هنوز هنر معجزه‌گر و قانون‌متمدن‌ساز «گفت و گو» را به حیث هنر هم‌گرایی به خوبی نیاموخته‌اند.

**مخالفان طالبان
و بار گران کلیشه‌ها**
 نقدی بر کارنامه مخالفان
پس از پنج سال سلطه طالبان

محمد هدایت

در حقیقت، مسئله افغانستان تنها طالبان نیست. طالبان یکی از نمادهای بحران عمیق‌تر فرهنگ سیاسی کشورند، فرهنگی که طی دهه‌ها با انحصار، حذف، تبعیض و ستم شکل گرفته است. حتی اگر فردا طالبان نیز از صحنه سیاست کنار روند، اما فرهنگ سیاسی...

محدودیت‌ها و ممنوعیت‌ها از دل یک نظم سیاسی و ایدئولوژیک بر زندگی اجتماعی تحمیل می‌شوند. اما آن‌چه این دو وضعیت را به یکدیگر نزدیک می‌کند، تجربه‌ای است که بر زندگی انسان‌ها تحمیل می‌شود: محدود شدن امکان حرکت، گسسته شدن مناسبات انسانی، از دست رفتن زندگی عادی، گسترش ترس و سرانجام عادی شدن وضعیت استثنایی.

افغانستان در قرنطینه‌های به نظر جاودانه گرفتار آمده است؛ قرنطینه‌ای که اگرچه آدم‌ها به خاطر داشتن علایم بیماری یا احتمال ابتلا به آن از خروج از آن منع نمی‌شوند، اما محدودیت‌ها و ممنوعیت‌های نفس‌گیر بر تمامی کرد و کار آنان سایه افکنده است. ارتباطات انسانی، کار و اشتغال، حرکت و پویایی اجتماعی، آموزش و رسانه، جملگی با انواع محدودیت‌ها و قید و بندها، در زنجیرهای نامرئی گرفتار آمده‌اند. در مورد زنان، این قرنطینه و بلکه حذف، کاملاً مشهود و آشکار است. حیات اجتماعی از حضور زنان زدوده شده و زیست آنان به قلمروهای هرچه محدودتر فروکاسته شده است. هر نوع حضور مستقل و انسانی زن در بسیاری از قلمروهای حیات جمعی، نامطلوب، ممنوع و سزاوار زدودن معرفی می‌شود. در شهرها نشانی از حضور زنان نمی‌بینی و با خود گمان می‌کنی که در سرزمینی کاملاً مردانه فرود آمده‌ای که پای هیچ زنی، تو گوئی، به آن سرزمین نرسیده است.

مردان نیز اگرچه در ظاهر از شهر حذف نمی‌شوند، اما همچون بیماران طاعون‌زده، مدام و پیوسته تحت مراقبت و کنترل هستند. آمران به معروف و ناهیان از منکر را می‌توان در قامت همان بازرسانی دید که نظارت و کنترل شهروندان را بر عهده دارند و با رصد دائمی آنان، هر نوع امکان و تصور آزادی را به امری پوچ و ممتنع تبدیل می‌کنند. در این‌جا البته تفاوت مهمی با اوران وجود دارد: آن‌جا نظارت و قرنطینه پاسخی به بیماری است، اما این‌جا خود سازوکار نظارت و محدودیت به بخشی از وضعیت طاعونی بدل می‌شود. قوانین امر به معروف و نهی از منکر را می‌توان به منزله‌ی همان کدهایی دانست که انسان‌های گرفتار در این قرنطینه را مطیع و منقاد نگه می‌دارد. آنان موجوداتی تحت رصد و تحت کنترل، ابژه‌ی نظارت و اعمال قدرت دائمی‌اند؛ قدرتی که حتی تا خانه و بستر نیز آنان را رها نمی‌کند.

در نهایت، آن‌چه از مردان باقی می‌ماند، نه کنش گرانی آزاد، به مثابه‌ی موجودی انسانی، بلکه بدن‌هایی رام و مطیع و منقاد است که همواره چشمان ناظران را در حال تماشا و رصد خود می‌بینند. در این معنا، خیابان اگرچه از مردان خالی نیست، اما دیگر فضایی عمومی، عرصه‌ای برای ظهور کنش‌گری آزادانه و قلمروی برای تحقق خودشکوفایی نیست، بلکه جایی است که مردان بایستی در آن دائماً مراقب رفتار، مناسک و روابط خود باشند. زنان در این فضا از حضور اجتماعی حذف می‌شوند و مردان در آن، به موجودی تحت نظارت و انضباط تبدیل می‌شوند. حاصل هر دو، چیزی جز از میان رفتن شهر به مثابه‌ی فضای عمومی نیست.

قرنطینه نوعی مکانیسم جداساز است؛ تبدیل جمع به موجودیت‌های تنها و جدافتاده از یکدیگر. کدهای ممنوعیت‌ساز در عین حال عاملی هستند برای جدا کردن آدم‌ها از یکدیگر. دوگانه‌هایی جداساز که هر کدام، کسی را از انسان جدا می‌کند و هر دم دیوار تنهایی آدم‌ها را بلندتر: زن/مرد، محرم/نامحرم، مجاز/غیرمجاز، مؤمن/کافر، رفتار اسلامی/رفتار غیر اسلامی. مردان، علی‌الظاهر از جامعه حذف نشده‌اند، اما در عمل از بخش مهمی از جهان اجتماعی خود جدا شده‌اند. در چنین وضعیتی، جامعه دیگر مجموعه‌ای از انسان‌هایی نیست که آزادانه با یکدیگر رابطه برقرار می‌کنند؛ مجموعه‌ای از افرادی است که باید پیش از هر رابطه‌ای، از خود بپرسند آیا این رابطه مجاز است یا نه، آیا این حضور پذیرفتنی است یا نه.

شهر طاعون‌زده، مردمان را از شهر و خانه‌ی خود آواره نمی‌کند، بلکه از آن‌ها در داخل شهر و خانه‌ی خود نوعی موجود تبعیدی می‌سازد. این شاید یکی از عمیق‌ترین وجوه وضعیت طاعونی باشد: تبعید همیشه به معنای از دست دادن مکان نیست؛ گاهی مکان باقی می‌ماند، اما امکان زیستن در آن از میان می‌رود. محیطی که دیگر برای آدم‌ها آشنا نیست، از نشاط و طراوت خالی است، هیچ امید و بهشارتی را در خود حمل نمی‌کند و از هر گونه امکان و استعداد تهی و عاری است.

برای آن که در خانه‌ی خود، در شهر خود، در کشور خود، به یک تبعیدی تبدیل شوی، کافی است قواعدی وضع شوند تا دیگر قادر نباشی به خانه همچون خانه بنگری و خیابان، برای تو همان خیابان سابق نباشد؛ با همان بهشارت‌ها و با همان امکان‌ها. پارک‌ها و مکان‌های تفریحی دیگر قدرت ساختن خاطره‌های تازه ندارند. تماشای آن‌ها، برای تویی که اینک در میان درختان آن‌ها قدم می‌زنی، همان حسرتی را دارد که برای آوارگان دور از وطن حاوی آن است. برای هر دوی شما، چه تویی که اینک آن‌جا حاضر هستی و چه کسی که از وطن آواره شده، تماشای این مکان تنها یادآور انتخاب‌هایی است که دیگر از قلمرو گزینش و قدرت تو طرد شده‌اند. تفاوت در این است که یکی وطن را ترک کرده و دیگری وطن را ترک نکرده است؛ اما هر دو، به نحوی، از امکان زیستن در وطن محروم شده‌اند.

سرانجام، طاعون به تدریج قدرت مقاومت را در انسان‌ها می‌فرساید. انسان‌ها توان آن را ندارند که برای مدتی طولانی در حالت اضطرار زندگی کنند. اضطرار بنا به تعریف باید که موقت باشد. پس هرگاه ستم و بیداد و ظلمت دوام کند و هیچ موعد و بهشارتی برای پایان آن متصور نباشد، اضطرار می‌تواند به حالت عادی تبدیل شود. توان آدمی را نهایتی است و قدرت تاب آوردن در برابر سیل فلاکت را آستانه‌ای. سخن از ممنوعیتی واحد نیست، بلکه در وضعیت طاعونی که نظام سرکوب آن را استمرار می‌بخشد، شهروندان با انباشتی از ممنوعیت‌ها و محدودیت‌ها مواجه‌اند. یکی پس از دیگری، ممنوعیت‌هایی که در ابتدا غیرقابل قبول به نظر می‌رسند، وارد زندگی روزمره می‌شوند و پس از مدتی به بخشی از واقعیت عادی زندگی تبدیل می‌گردند. خطر دقیقاً همین‌جاست: شر فقط آن هنگام پیروز نمی‌شود که انسان را وادار به اطاعت کند؛ گاهی هنگامی پیروز می‌شود که انسان دیگر چیزی را که بر او تحمیل شده، شر به حساب نیاورد.

پس در این هنگام چه می‌توان کرد؟ آیا باید در انتظار کدام ناجی، عمر در ظلمت گذراند و پیشانی در محراب تباهی بر زمین سایید؟ شهر طاعون‌زده‌ی کامو هیچ منجی روبین‌تنی ندارد. ریو، پزشک ساده‌ی شهر، قهرمان به معنای متعارف کلمه نیست؛ حتی برعکس، تأکید می‌کند که قهرمان نیست و تنها انسانی است که می‌کوشد وظیفه‌ی خود را انجام دهد. او نه از سر اطمینان به پیروزی و نه به این امید که بتواند به تنهایی وضعیت را دگرگون کند، بلکه از این رو به مبارزه ادامه می‌دهد که نمی‌خواهد در برابر رنج انسان‌ها و گسترش طاعون بی‌تفاوت بماند. پادزهر شهر طاعون‌زده نیز نه ظهور قهرمانی روبین‌تن، بلکه همین شرافت و مسئولیت انسانی و همین همبستگی میان انسان‌های عادی است؛ آدم‌هایی که در قلمرو محدود امکان خود، از انجام وظیفه و یاری رساندن به دیگری شانه خالی نمی‌کنند.

ما تنها آن‌گاه می‌توانیم امکان نجات را زنده نگه داریم که هر کدام از ما، در همان قلمرو محدودی که به ما مربوط است، نجیبانه به وظیفه‌ی خود وفادار بمانیم و از انجام مسئولانه‌ی آن شانه خالی نکنیم. معلمی که وفادار به حقیقت، بذر آگاهی در میان دانش‌آموزان می‌پراکند؛ پزشکی که بی‌اعتنا به تفاوت‌ها، بیماران خود را به یک چشم می‌بیند؛ انسانی که در روابط روزمره‌ی خود از تحقیر دیگری و عادی‌سازی شر سر باز می‌زند؛ و دخترانی که همچنان علاقه‌ی خود به دانستن و آگاهی را فراموش نکرده و از هر مجالی برای کسب دانش سود می‌جویند. این‌ها شاید در ظاهر کنش‌هایی کوچک و کم‌ثمر به نظر برسند، اما درست در هنگامی که شر می‌کوشد خود را عادی، طبیعی و گریزناپذیر جلوه دهد، همین کنش‌های کوچک‌اند که امکان مقاومت و حفظ کرامت انسانی را زنده نگه می‌دارند. این کنش‌ها شاید شهر را یک‌شبه تغییر ندهند، اما اجازه نمی‌دهند انسان، پیش از آن که طاعون از شهر رخت بربندد، از درون خود به آن تسلیم شود.

کامو به ما وعده‌ی پیروزی نهایی نمی‌دهد. طاعون ممکن است عقب بنشیند، اما باسیل آن هرگز برای همیشه نمی‌میرد و می‌تواند دوباره از خواب برخیزد. از این رو، مسئله فقط این نیست که روزی طاعون از شهر رخت بربندد؛ مسئله آن است که تا آن روز، طاعون نتواند وجدان انسان‌ها را نیز تسخیر کند و شر را چنان عادی سازد که دیگر کسی آن را شر نبیند. شاید تنها امید ما نیز همین باشد: اینکه در برابر طالب، در برابر عادی‌شدن ممنوعیت و تحقیر و حذف، و در برابر وسوسه‌ی تسلیم و بی‌تفاوتی، این شهود ساده اما بنیادین در میان انسان‌ها عمومی و فراگیر شود که هیچ‌کس نمی‌تواند به تنهایی شهر را نجات دهد، اما هر کس می‌تواند در قلمرو امکان خود، از پیروزی طاعون بر انسانیت جلوگیری کند. شاید مقاومت، پیش از آن که راهی برای شکست دادن طاعون باشد، راهی برای آن باشد که طاعون نتواند ما را به موجوداتی بدل کند که دیگر از دیدن رنج دیگری رنج نمی‌بریم و شر را چنان عادی یافته‌ایم که دیگر نامی برای آن نداریم.



مهندسی دموگرافیک و غصب زمین و خانه‌های مردم توسط طالبان


احسان تیموری

مقدمه

دستور تخلیه فوری شهرک «امید سبز» در غرب کابل و اقدامات مشابه برای مصادره شهرک «نوآباد» در غزنی توسط وزارت عدلیه طالبان، صرفاً رویدادهای منفرد حقوقی یا ادعای مالکیت دولتی بر چند قطعه زمین نیست؛ بلکه نمودی آشکار و تکان‌دهنده از یک استراتژی کلان، سیستماتیک و چندلایه برای سلب مالکیت، بی‌جا کردن اجباری شهروندان و در نهایت، تغییر بافت جمعیتی (مهندسی دموگرافیک) در افغانستان است. طالبان با اتکا به فیصله محاکم اختصاصی و غیرشفاف خود، بیش از ۱۵۰۰ جریب زمین شهرک امید سبز و ۱۸۰۰ جریب زمین در نوآباد غزنی (که عمدتاً هزاره‌نشین و شیعه‌نشین هستند) را تحت عنوان «اراضی امارتی» (دولتی) مصادره کرده و هزاران خانواده را که سال‌ها در این مناطق ریشه دوانده بودند، با خطر آوارگی و بی‌خانمانی مواجه ساخته‌اند. اما برای درک عمق این فاجعه، باید از سطح ادعاهای حقوقی امارت فراتر رفت و این پدیده را عمیق‌تر بررسی کرد.

اگر با دقت به موضوع نگریسته شود، این اقدامات، بخش جدایی‌ناپذیری از استراتژی عمیق‌تر حاکمیت برای اعمال قدرت بر جان و مال شهروندان است؛ استراتژی هولناکی که در ادبیات سیاسی تحت عنوان «زیست‌سیاست» شناخته می‌شود و هدف غایی آن، در هم شکستن اراده جمعی و تولید «بدن‌های مطیع» است. برای رژیمی تمامیت‌خواه که از تمرکز جمعیت‌های ناهمسو در کانون‌های شهری و روستایی واهمه دارد، زمین نه تنها یک منبع اقتصادی، بلکه یک سلاح استراتژیک برای سرکوب است.

از زیست‌سیاست و انضباط فضایی فوکو تا حیات برهنه آگامبن

برای تحلیل دقیق رفتارهای حاکمیت‌های اقتدارگرا در قبال املاک و اراضی شهروندان، نیازمند ابزارهای مفهومی قدرتمندی هستیم. میشل فوکو، با طرح مفهوم زیست‌سیاست نشان داد که چگونه قدرت‌های مدرن و شبه‌مدرن، به جای اعمال مستقیم قدرت بر مرگ مانند اعدام‌های دسته‌جمعی در دوران پیشامدرن، قدرت خود را بر «زندگی» اعمال می‌کنند. فوکو در مقام بیان اعمال قدرت در جوامع پیشامدرن و جوامع معاصر توضیح می‌دهد که قدرت حاکم از فرمول کلاسیک «حق کشتن یا زنده گذاشتن» به سمت مدیریت حیات با فرمول «زنده نگه داشتن یا رها کردن به حال مرگ» چرخش کرده است. ماشین بوروکراتیک در این نوع از حاکمیت‌ها دیگر لزوماً نیازی به برپا کردن جوخه‌های اعدام ندارد؛ بلکه بر اساس منطق زیست‌قدرت، تصمیم می‌گیرند کدام جمعیت را با اهدای مناصب دولتی، امتیازات تجاری، زمین و مراتع «زنده و مرفه نگه دارند» و کدام جمعیت را با سلب مالکیت و محروم کردن از دست‌یابی به منابع قدرت و اقتدار، «به حال مرگ رها کنند». در این ساختار، نژادپرستی دولتی و تعصب قومی ابزاری است که به حاکمیت اجازه می‌دهد این شکاف بیولوژیک و جغرافیایی را برای پاکسازی دموگرافیک ایجاد کند.

در کنار این نگاه کلان، برای درک نحوه اعمال این قدرت در سطح خرد یا میکروفیزیک قدرت، باید به یکی دیگر از دیدگاه‌های فوکو رجوع کرد. طبق این دیدگاه، قدرت انضباطی برای کنترل سوژه‌ها، در درجه اول نیازمند سازماندهی فضا و هنر «توزیع فضایی» است. قدرت سرکوب‌گر از تجمع توده‌ها و ازدحام‌های جمعیت‌های یکدست هراس دارد و از همین‌رو تلاش می‌کند افراد را در فضا تجزیه کرده و پراکنده سازد. هدف غایی این انضباط فضایی، جلوگیری از شکل‌گیری هسته‌های مقاومت و در نهایت خلق «بدن‌های مطیع» است؛ بدن‌هایی که از نظر سیاسی عقیم و از نظر اقتصادی چنان ضعیف شده‌اند که به راحتی رام و از آن‌ها بهره‌کشی می‌شود. در امتداد اندیشه‌های فوکو، جورجو آگامبن، مفهوم «حیات برهنه» و «وضعیت استثنایی» را مطرح می‌کند. آگامبن از انسانی سخن می‌گوید که از تمامی حقوق سیاسی، اجتماعی و شهروندی خود خلع شده است. او موجودی است که تنها از لحاظ بیولوژیکی زنده است، اما هیچ قانون محافظی شامل حال او نمی‌شود؛ می‌توان او را آواره کرد، زمینش را گرفت و حتی او را کشت، بدون آنکه کسی بابت آن مجازات شود. وقتی شهروندان به چنین سطحی تقلیل می‌یابند، تمام دغدغه آن‌ها از حقوق مدنی، آزادی بیان و مشارکت سیاسی، به سطح نازل یافتن یک تکه نان و سرپناه برای زنده ماندن تنزل پیدا می‌کند و دیگر اراده‌ای برای مخالفت نخواهند داشت.

**پیشینه تاریخی مصادره اموال مردم**

آنچه امروز تحت عنوان استرداد زمین‌های امارتی یا دعاوی حقوقی کوچی‌ها در حال رخ دادن است، پدیده‌ای خلق الساعه نیست، بلکه ریشه‌های عمیق در تاریخ سیاسی افغانستان دارد. این روش آواره‌سازی، تداوم سیستماتیک همان سیاستی است که پیش از این در مناطق مرکزی افغانستان تجربه شده و پس از به قدرت رسیدن مجدد طالبان، با شدتی بی‌سابقه رونق یافته است.

ریشه‌های تاریخی این حذف دموگرافیک و تصفیه قومی به دوره حاکمیت امیر عبدالرحمان خان در دهه ۱۸۹۰ میلادی بازمی‌گردد. در آن زمان، حکومت مرکزی با هدف یکدست‌سازی جمعیتی و سرکوب مقاومت‌های محلی، به مناطق مرکزی حمله کرد. نتیجه این لشکرکشی، قتل‌عام هولناک، اسارت و کوچ اجباری حدود ۶۲ درصد از جمعیت هزاره‌ها، به بردگی کشاندن زنان و کودکان و از همه مهم‌تر، غصب گسترده زمین‌های حاصلخیز آنان در ارزگان، قندهار و سایر ولایات مرکزی بود. این زمین‌های مصادره‌شده سپس به عنوان پاداش به قبایل پشتون و حامیان حکومت سپرده شد تا بافت جمعیتی منطقه برای همیشه تغییر کند.

امروز، امارت طالبان با بازسازی همان ابزارهای عبدالرحمانی، اما در پوشش بوروکراسی مدرن و نام‌هایی چون «اراضی امارتی» و «محاکم شرعی»، زیست‌جهان بومیان را نابود می‌سازد. این یک پیوستار تاریخی از خشونت ساختاری است که در آن، اقلیت‌ها و گروه‌های ناهمسو به عنوان «دیگری» تعریف شده و اموال و دارایی‌های آنان مباح شمرده می‌شود.

بوروکراسی غصب زمین و خانه‌های مردم

برای درک اینکه چگونه این غصب‌ها لباس قانون به تن کرده‌اند، باید به ساختار نهادی طالبان توجه کرد. قدرت برای اعمال سلطه نیازمند نهادهایی است که خشونت را «عادی‌سازی» کنند. دستگاه قضا و کمیسیون‌های اداری، خشونت تنبیه را پنهان کرده و به آن مشروعیت می‌بخشند. وزارت عدلیه طالبان کمیسیونی تحت عنوان «کمیسیون جلوگیری از غصب زمین‌ها و استرداد زمین‌های غصب‌شده» ایجاد کرده است. در کنار این کمیسیون، دادگاه‌های اختصاصی و محلی طالبان نیز دقیقاً از همین نقاب حقوقی بهره می‌برند تا عمل غاصبانه و خشن کوچ اجباری را به یک رویه هنجارین و اداری تبدیل کرده و مقاومت در برابر آن را معادل قانون‌شکنی جلوه دهند.

نهادهای معتبر بین‌المللی مانند دیده‌بان حقوق بشر (HRW) و دفتر هیئت معاونت سازمان ملل متحد در افغانستان (یوناما)، در گزارش‌های متعدد خود به وضوح نشان داده‌اند که این محاکم فاقد حداقل‌های دادرسی عادلانه هستند. دیده‌بان حقوق بشر صراحتاً اعلام کرده است که طالبان با هدف قرار دادن جوامع شیعه هزاره و همچنین افراد مرتبط با دولت پیشین، از کوچ اجباری به عنوان شکلی از مجازات دسته‌جمعی استفاده می‌کنند.

این مجازات دسته‌جمعی از طریق یک رویه اداری بی‌رحمانه اعمال می‌شود. به گزارش نهادهای حقوق بشری، در بسیاری از موارد به ساکنان بومی تنها چند روز مهلت داده شده است. در برخی مناطق، این ضرب‌الاجل تنها ۳ روز و در برخی موارد یک هفته تا ده روز است. در این مدت کوتاه، به مالکان بومی که ده‌ها سال روی زمین‌های خود کشاورزی کرده‌اند و با خانه‌های شان را با زحمت تمام اعمار کرده‌اند، نه اجازه ارائه اسناد مالکیت داده می‌شود و نه حق ثبت درخواست تجدیدنظر دارند. به آن‌ها اطلاع داده می‌شود که حق هیچ‌گونه شکایتی ندارند و در صورت مقاومت، با نیروی قهریه و سرکوب نظامی مواجه خواهند شد.

تحکیم این چرخه غصب با توشیح «قانون فروش و توزیع زمین‌های امارتی» از سوی رهبر طالبان به تکامل نهایی خود رسید. این قانون، نقاب از چهره این بوروکراسی برمی‌دارد. بر اساس این فرمان، به امارت اجازه داده می‌شود زمین‌های غصب‌شده از مردم را، دوباره با قیمت‌های معین به خود همان ساکنان آواره بفروشد یا به حامیان خود توزیع کند. این امر نشان می‌دهد که برچسب «امارتی کردن»، نه ابزاری برای حفظ بیت‌المال مسلمانان، بلکه اهرمی برای اخاذی سیستماتیک، جبران کسری بودجه دولت، سلب حقوق مالکیت شهروندان و توزیع رانت در میان مقامات، جنگجویان و حامیان امارت است.

جغرافیای آوارگی

دامنه این غصب سازمان‌یافته، موج‌های پیاپی از آوارگی را در سراسر کشور، به ویژه در مناطق مرکزی ایجاد کرده است. بررسی موردی این مناطق نشان‌دهنده عمق فاجعه است:

۱. یکی از بارزترین کانون‌های این غصب سیستماتیک در ولایت ارزگان است. در ولسوالی گیزاب، طالبان بیش از ۸۰۰ خانواده دهقان هزاره را با تهدید و ارباب مجبور به تخلیه خانه‌ها و زمین‌های حاصلخیز کشاورزی خود کرده‌اند.

محکوم کردن روستاییان فقیر به پرداخت دیه‌ها و غرامت‌های نجومی
بابت منازعات اثبات‌نشده نیم‌قرن قبل،
ابزاری بوروکراتیک برای متلاشی کردن
کامل اقتصاد این خانواده‌هاست. وقتی
دهقانان مجبور می‌شوند برای پرداخت
این مبالغ، تمام دام‌ها، ابزارآلات
کشاورزی و دارایی‌های اندک خود را زیر
قیمت بفروشند.

این زمین‌ها که از زمان حکومت سردار داوود خان مالکیت اجدادی و قانونی این ده‌نشینان بوده، اکنون تحت فشار دادگاه‌های طالبان و با ادعاهای کاملاً بی‌پایه و شفاهی کوچی‌ها غصب شده‌اند. دادگاه‌های طالبان به شکلی حیرت‌انگیز به ساکنان گیزاب هشدار داده‌اند که یا باید مبلغ نجومی و غیرقابل پرداخت ۳۳۰ میلیون افغانی را به عنوان غرامت استفاده سالیان گذشته بپردازند، یا فوراً مزارع سرسبز خود را ترک کنند. همزمان در ارزگان خاص، طالبان در طول چند سال گذشته با ضرب‌وشتم، ایجاد فضای وحشت و حتی قتل نزدیک به ۲۰ تن از شهروندان هزاره، چنان رعب و وحشتی ایجاد کرده‌اند که بسیاری از آنان مجبور به تسلیم اسناد زمین‌هایشان و فرار شبانه از منطقه شده‌اند.

۲. در ولایت دایکندی، ابعاد کوچ اجباری حیرت‌انگیز است. به گزارش دیده‌بان حقوق بشر، تنها در یک بازه زمانی کوتاه، دست‌کم ۲۸۰۰ نفر در ۱۵ روستا مجبور به ترک خانه‌هایشان شدند. افراد نزدیک به مقامات طالبان با طرح ادعاهای ساختگی مبنی بر اینکه اراضی این روستاها در گذشته‌های دور چراگاه گوسفندان نیاکانشان بوده است، بیش از ۴,۱۷۰ خانواده را تهدید به کوچ اجباری کردند. محاکم طالبان بدون کوچکترین بررسی کارشناسانه روی اسناد معتبر ساکنان بومی، به نفع مدعیانی رأی صادر کردند که پدرانشان از اعضای ارشد دوره اول حاکمیت طالبان (در دهه ۹۰ میلادی) بوده‌اند. فاجعه‌بارتر آنکه در ولسوالی خدیر، ساکنان محلی به پرداخت ده‌ها میلیون افغانی جریمه بابت ادعاهای اثبات‌نشده قتل کوچی‌ها در چهار یا پنج دهه قبل محکوم شده‌اند؛ نوعی دیه دسته‌جمعی که هدفش فروپاشی اقتصاد محلی است.

۳. در جاغوری، دادگاه ابتدایی طالبان مستقر در گیلان، اسناد معتبر و تاریخی ۱۱۷ ساله باشندگان مناطق الغزار و حوتقول را که توسط کاتبی سرشناس به اسم موسی شفیق تحریر شده بود، به همراه تکت‌های پرداخت مالیات از سال ۱۳۱۱ خورشیدی را کاملاً باطل و نادیده گرفته است. طالبان زمین‌ها و علفچره‌های تاریخی جاغوری را که شریان حیات دامداری منطقه است، به پشتون‌های مهاجر از روستاهای اطله و کلوخشه سپرده‌اند. این اقدام راه را برای غارت گسترده پوشش گیاهی و تخریب جنگلات این مناطق باز کرده است. افزون بر این، افراد تحت حمایت طالبان اقدام به چور و چپاول مساجد و زیارتگاه‌های شیعیان مانند زیارت شاه‌وپرانه در حوتقول کرده‌اند و هرگونه صدای حق‌خواهی با پیگرد والی طالبان روبرو می‌شود؛ کما اینکه صدور دستور بازداشت برای سید عبدالله سجادی، از بزرگان محل، او را مجبور به ترک وطن کرد.

۴. این موج به غور و بامیان نیز رسیده است. در ولسوالی لعل و سرچنگل ولایت غور، ده‌ها خانواده در روستاهای «بوم» و «تنگی نوشته» به زور سلاح کوچانده شدند. در ولسوالی دولتیار غور، بیش از ۱۰۰ خانواده از روستای کشروی شبانه آواره گشتند و خانه‌هایشان در اختیار حامیان طالبان قرار گرفت. در ولسوالی پنجاب ولایت بامیان نیز، ده‌ها خانواده هزاره به زور کوچ داده شده و املاک و مراعاتشان به کوچی‌ها واگذار گردید.

۵. در شمال کشور، در روستای قدیم ولسوالی شولگره بلخ، مقامات محلی دست به غصب اراضی حاصلخیز زده‌اند. مولوی مبارز، مدیر زراعت طالبان در این منطقه، ۹۱.۵ جریب زمین شخصی و کشاورزی متعلق به ۳۵ تن از مالکان بومی را با انگیزه‌های آشکار تعصب قومی و تحت عنوان زمین دولتی مصادره کرده است. او سپس این زمین‌ها را به نزدیکان و وابستگان خود اجاره داده است. نکته قابل توجه در این پرونده، ماهیت نمایشی و ناکارآمد نهادهای مرکزی طالبان است؛ با وجودی که دادگاه عالی طالبان در کابل ظاهراً دستور منع ساخت‌وساز در این ساحه را صادر کرده بود، اشخاص ثالث تحت حمایت مقامات محلی بی‌توجه به این دستور، در حال ساخت‌وساز بر روی این زمین‌ها هستند. در این میان، سید عظیم، وکیل قانونی مالکان بالفعل، صرفاً به دلیل ارائه عریضه قانونی و رسانه‌ای کردن موضوع، توسط دادگاه بلخ بازداشت و روانه زندان شد تا پیامی روشن به سایر دادخواهان مخابره شود.

پیامد و جمع‌بندی

در پرتو مباحث نظری مطرح شده و با نگاه به آنچه در میدان عمل رخ می‌دهد، پیامدهای انسانی این غصب‌های سیستماتیک را دیگر نمی‌توان صرفاً یک «بحران انسانی» ناشی از سوءمدیریت یا منازعات محلی دانست؛ بلکه این پیامدها، اوج

اجرای منطق زیست‌قدرت و تجلی عینی فرمول «رها کردن دیگری به حال مرگ» است. نهادهای حقوق بشری بارها تأکید کرده‌اند که کوچ‌های اجباری دقیقاً در آستانه زمستان‌های استخوان‌سوز افغانستان یا مقارن با زمان برداشت محصولات کشاورزی انجام می‌شود. این زمان‌بندی ویرانگر تصادفی نیست؛ آواره کردن کشاورزان در فصل برداشت، نه تنها آن‌ها را از مکان زیستشان محروم می‌کند، بلکه با نابودی امنیت غذایی و دسترنج یک‌ساله‌شان، امکان حیات بیولوژیک آن‌ها را نیز هدف قرار می‌دهد.

همزمان، محکوم کردن روستاییان فقیر به پرداخت دیه‌ها و غرامت‌های نجومی بابت منازعات اثبات‌نشده نیم‌قرن قبل، ابزاری بوروکراتیک برای متلاشی کردن کامل اقتصاد این خانواده‌هاست. وقتی دهقانان مجبور می‌شوند برای پرداخت این مبالغ، تمام دام‌ها، ابزارآلات کشاورزی و دارایی‌های اندک خود را زیر قیمت بفروشند و یا ساکنان شهرک‌ها خانه‌های‌شان را ترک کرده و بروند در واقع «چرخه بازتولید حیات اجتماعی» آن‌ها متوقف می‌شود. این فرآیند، فقر را در میان مردم نهادینه کرده و آن‌ها را با دستانی خالی، حاشیه‌نشینی یا مهاجرت‌های پرخطر می‌سازد.

با درک این مکانیسم‌های اقتصادی و مکانی، اکنون می‌توان دریافت که رویدادهایی چون اختار تخلیه فوری شهرک امید سبز، مصادره شهرک نوآباد غزنی و آواره کردن ده‌نشینان مناطق مختلف، همگی قطعات یک پازل بزرگ‌تر برای اعمال «انضباط فضایی» و «سیاست زیست» فوکویی هستند. رژیم کی که فاقد قانون اساسی مدون، پایگاه و مشروعیت داخلی و فاقد هرگونه به رسمیت شناخته شدن در نظام بین‌المللی است، برای بقای خود متوسل به عمیق‌ترین لایه‌های سرکوب فضایی و جغرافیایی شده است. طالبان از تمرکز جمعیتی اقلیت‌ها که می‌تواند به هسته‌های مقاومت شهری و انسجام سیاسی تبدیل شود، وحشت دارند. آن‌ها با تصاحب این شهرک‌های متمرکز و اراضی روستایی، توده‌های منسجم را در جغرافیا پراکنده می‌سازند تا امکان هرگونه کنش جمعی را از آن‌ها سلب کنند.

در نهایت، تلفیق این انضباط فضایی و فروپاشی اقتصادی، مستقیماً بخش عظیمی از جامعه را به وضعیت «حیات برهنه» آگامبنی پرتاب می‌کند. وقتی ساکنان امید سبز یا دهقانان گیزاب خانه و کاشانه خود را از دست می‌دهند و از تمام حقوق سیاسی و مدنی خود خلع می‌شوند، جامعه چنان درگیر تنازع بقای روزمره می‌گردد که دیگر هیچ منابع مادی، اراده روانی یا انسجام اجتماعی برای مخالفت با حاکمیت غاصب نخواهد داشت. این اقدامات، نه دفاع از اموال دولتی و بیت‌المال، بلکه خالص‌ترین شکل از تولید «بدن‌های مطیع» است؛ انسان‌هایی خسته، متفرق و تسلیم‌شده که در وضعیت استثنایی حاکمیت، تمامی دغدغه‌شان از مشارکت سیاسی و آزادی، به سطح نازل یافتن یک تکه نان و سرپناه تقلیل یافته است.





بیانیه حزب عدالت و آزادی افغانستان به مناسبت پانزدهم آگست، پنجمین سالروز سقوط نظام جمهوریت و حاکمیت دوباره طالبان



بسم الله الرحمن الرحيم

پانزدهم آگست، صرفاً یک تاریخ در تقویم سیاسی افغانستان نیست بلکه تکرار یک گسست عمیق دیگر در تاریخ سیاسی کشور و شکست پروژه دولت-ملت سازی برای چندمین بار است. پانزدهم آگست تنها برآمدن طالبان و سقوط جمهوریت نبود، بلکه غلبه نادانی و جهالت بر مسیر رو به رشد ملتی بود که می‌خواست با کاروان پیشرفت جهان و ارزش‌های انسانی همگام شود. از این رو پانزدهم آگست برای ما و نسل‌های آینده ما دربردارنده درس‌ها و عبرت‌های بسیار است.

حزب عدالت و آزادی افغانستان، در پنجمین سالگرد سقوط جمهوریت، ضمن ادای احترام به تمامی قربانیان جنگ علیه تروریسم بین‌المللی و خشونت برخاسته از افراطیت مذهبی به خصوص ده‌ها هزار شهید نیروهای امنیتی پیشین کشور، بر این باور است که اکنون پس از پنج سال سلطه غاصبانه گروه طالبان، این پروژه نیز از همین اکنون شکست خورده است و متأسفانه آینده کشور بیش از هر زمان دیگر تیره و تاریک به نظر می‌رسد. گروه طالبان نه بر اساس جنگ و مبارزه، آن گونه که خود ادعا دارد، بلکه بر اساس یک توطئه بین‌المللی و معامله ننگین بر افغانستان مسلط گردید. ولی پس از غلبه و سلطه کمترین دستاورد و موفقیتی را کسب نکرده است و چهره کریه این گروه تروریستی پس از پنج سال به اصطلاح حاکمیت، بیش از هر زمان دیگر درنزد جهانیان و مردم افغانستان منفور و منزوی است.

بنابراین پس از پنج سال سلطه جاهلانه بر سرنوشت سیاسی افغانستان و پس از پنج سال شکست متداوم و پس از پنج سال خفقان و تاریکی خوب است ارزیابی دقیق و منصفانه از وضعیت کشور و نیز سرنوشت سیاسی آینده داشته باشیم.

نقض کامل کرامت انسانی و حقوق بشر و حذف زنان از جامعه

مهم‌ترین ویژگی نظام کنونی، از بین رفتن مستمر و کامل حقوق و آزادی‌های بنیادین شهروندان است. آزادی بیان، آزادی رسانه‌ها، آزادی تشکل‌های مدنی و حق مشارکت سیاسی به‌شدت محدود شده و فضای عمومی کشور به محیطی آکنده از ترس و خودسانسوری تبدیل گردیده است.

در این میان، زنان و دختران افغانستان به مثابه نیمی از جامعه بیشترین آسیب را متحمل شده‌اند. محرومیت زنان و دختران از حق آموزش و تحصیل، ممنوعیت اشتغال و گرفتن حق کار زنان، حذف زنان از همه عرصه‌های اجتماعی و سیاسی و اعمال محدودیت‌های گسترده بر زندگی روزمره آنان، نه تنها نقض آشکار حقوق اساسی انسان، بلکه تهدید مستقیم آینده توسعه کشور و اضمحلال روند زندگی روزمره و انسانی مردم افغانستان است. از آفتاب روشن‌تر است که هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند با حذف نیمی از جمعیت خود به سوی پیشرفت، عدالت و ثبات پایدار حرکت کند.

انتقام‌جویی و کشتار نیروها و کارمندان پیشین حکومت

با وجود اعلام عفو عمومی در آغاز حاکمیت طالبان، روند شکنجه، زندانی شدن بی‌موجب و کشتار نیروهای امنیتی و کارمندان حکومت پیشین همچنان ادامه دارد. گزارش‌های متعدد نهادهای معتبر بین‌المللی از ادامه قتل‌های هدفمند، بازداشت‌های خودسرانه، ناپدیدشدن اجباری و برخورد‌های انتقام‌جویانه علیه نظامیان، کارمندان و مسئولان حکومت پیشین حکایت دارد. استمرار چنین رفتارهایی، اعتماد عمومی را از میان برده و اصل آشتی ملی را بی‌اعتبار ساخته است. جامعه‌ای که در آن انتقام جای عدالت را بگیرد، هرگز به صلح پایدار نخواهد رسید.

تبعیض سیستماتیک علیه هزاره‌ها و شیعیان

یکی از نگرانی‌های جدی در سال‌های اخیر، گسترش تبعیض علیه هزاره‌ها و پیروان مذهب تشیع بوده است. حذف کامل و مننادار آنان از ساختارهای اداری، قضایی، امنیتی و دانشگاهی، محدودیت شدید و بی‌سابقه در مشارکت سیاسی، نگرانی‌ها درباره تضييع حقوق مذهبی و گزارش‌های مربوط به منازعات و تصرف اراضی در برخی مناطق و اعمال محدودیت‌های شدید بر مناسک و آیین‌های مذهبی، و اخیراً مسدود شدن مرکز خاتم النبیین و تلویزیون تمدن و امارتی اعلام کردن شهرک امید سبز در کابل، همگی نشان می‌دهد که اصل حاکمیت قانون و عدالت و برابری حق شهروندی در حاکمیت طالبان با چالش‌های جدی روبه‌رو است.

روشن است که هیچ حکومتی نمی‌تواند بر پایه حذف تدریجی یک قوم یا یک مذهب، وحدت ملی ایجاد کند. افغانستان خانه مشترک همه اقوام و مذاهب است و امنیت و ثبات آن تنها در سایه عدالت، برابری و احترام متقابل تحقق می‌یابد.

تداوم فساد و عدم پاسخگویی

اگرچه فساد یکی از پاشنه‌آشیل‌های اصلی نظام جمهوریت بود ولی به باور همه تحلیل‌گران و بر اساس گزارش‌های مستند نهادهای بین‌المللی فساد در حاکمیت طالبان به مراتب گسترده‌تر و عمیق‌تر شده است. طالبان مبارزه با فساد را یکی از شعارهای اصلی خود معرفی کردند، اما تجربه عملی نشان داده است که تقسیم منابع عایداتی کشور بین سران گروه طالبان، نگاه غنیمت‌محور بر دارایی‌های عمومی، نبود شفافیت، تمرکز کامل قدرت، حذف نظارت عمومی و فقدان رسانه‌های آزاد، انتصاب‌های غیرتخصصی و فقدان نهادهای مستقل پاسخگو، زمینه‌ساز شکل‌گیری فساد گسترده و نوعی دیگر از ناکارآمدی اداری شده است.

اداره کشوری با میلیون‌ها شهروند، تنها با فرمان و دستور ممکن نیست. حکمرانی نیازمند قانون، تخصص، مشارکت عمومی و پاسخگویی در برابر مردم است؛ عناصری که نبود آن‌ها، ظرفیت اداره را برای مدیریت بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و امنیتی به شدت کاهش داده است.

واقعیت آن است که اداره فعلی تنها پوسته و فرم یک اداره را دارد، ولی از درون با موج گسترده‌ای از هرج و مرج و قانون شکنی مواجه است. از همین رو فساد در آن نهادینه شده و به صورت سیستماتیک جریان دارد.

هرج و مرج و شکاف‌های درونی طالبان

نظام طالبانی فاقد منطق یک حاکمیت منسجم و مردمی است. منطق درونی طالبان تنها حفظ و انحصار قدرت و پافشاری بر روایت فرسوده تبعیض و استبداد گذشته استوار است. جان مایه این منطق را به علاوه سلطه و قدرت قومی که همواره سکه رایج حکمرانی در افغانستان بوده است، اکنون روایت خشونت و افراطیت مذهبی نیز می‌سازد. در نظام‌های گذشته قدرت قومی برای غصب سرزمین دیگر اقوام روایت اصلی بود ولی اکنون تحمیل تنها یک مذهب و آن هم تنها یک تفسیر افراطی و متحجرانه از مذهب محور حکمرانی به شمار می‌رود. چنین منطقی در جهان امروز هرگز جایگاهی ندارد و بیش از هر طیف دیگر سردمداران آن را دچار شقاق و نفاق داخلی می‌سازد.

در سال‌های گذشته نشانه‌های آشکاری از اختلاف نظر میان جناح‌ها و شخصیت‌های مختلف طالبان درباره نحوه اداره کشور، سیاست خارجی، آموزش، تعامل با جامعه جهانی و توزیع قدرت مشاهده شده است. این اختلافات، هرچند تلاش بسیار صورت می‌گیرد تا پنهان نگاه داشته شود، اما آثار آن در تصمیم‌گیری‌های متناقض و سیاست‌های ناپایدار قابل مشاهده است. ادامه چنین وضعیتی، آینده سیاسی کشور و سرنوشت مردم را بیش از هر زمان دیگر دچار مخاطره ساخته است.

خطر احیای مجدد تروریسم بین‌المللی

یکی از وعده‌های اصلی طالبان به مردم افغانستان و شرکای بین‌المللی آن، جلوگیری از تبدیل شدن افغانستان به پناهگاه گروه‌های تروریستی بود. این وعده از همان آغاز غلط بود. زیرا طالبان نیرویی برخاسته از تروریسم بین‌المللی و همکار اصلی آن بود. اما عده‌ای به طور ساده لوحانه به این وعده دل خوش کرده بودند. اکنون پس از پنج سال حاکمیت این گروه بر

افغانستان نگرانی‌های منطقه‌ای و بین‌المللی درباره فعالیت گروه‌های افراطی همچنان ادامه دارد و گزارش‌های گوناگون از حضور و فعالیت برخی از این گروه‌ها منتشر شده است.

ادامه این وضعیت، سرنوشت سیاسی افغانستان را در معرض خطر جدی قرار داده و فرصت‌های سرمایه‌گذاری، همکاری‌های اقتصادی و اعتماد جهانی را به شدت تضعیف کرده است.

فقدان امنیت پایدار

طالبان بارها امنیت را بزرگ‌ترین دستاورد خود معرفی کرده‌اند و آن را به رخ مردم کشیده‌اند؛ اما امنیت تنها به معنای کاهش درگیری‌های نظامی نیست. امنیت واقعی زمانی تحقق می‌یابد که شهروندان بدون ترس از بازداشت، تبعیض، خشونت، انفجار و انتقام بتوانند آزادانه زندگی کنند. اموری که در افغانستان تحت حاکمیت طالبان هرگز وجود ندارد و نخواهد داشت. وقوع حملات مرگبار، قتل‌های هدفمند، ناامنی در برخی مناطق و افزایش نگرانی عمومی نشان می‌دهد که امنیت انسانی هنوز به دست نیامده است.

از سوی دیگر فقر شدید و بیکاری و تبعیض سیستماتیک و وضع محدودیت‌های گوناگون بر زندگی مردم و محرومیت همگانی از آزادی‌های مدنی و شهروندی سبب شده است که امنیت روانی مردم نیز به شدت آسیب ببیند.

بحران حاکمیت قانون و تصمیمات فراقانونی

افغانستان امروز فاقد یک قانون اساسی به عنوان وثیقه ملی، فاقد پارلمان منتخب، قوه قضائیه مستقل و نظام قانون‌گذاری شفاف است. در غیاب این نهادها، بسیاری از تصمیمات بر پایه فرامین بدون منطق، برداشت‌های شخصی، سنت‌های قبیله‌ای و دستورهای اداری اتخاذ می‌شود و امنیت حقوقی شهروندان از این طریق به شدت آسیب می‌بیند. هیچ کشوری بدون حاکمیت قانون، تفکیک صلاحیت‌ها و تضمین حقوق اساسی مردم، به ثبات پایدار دست نخواهد یافت.

بحران اقتصادی و فقر فراگیر

اقتصاد افغانستان همچنان با رکود، بیکاری، کاهش سرمایه‌گذاری، فرار سرمایه، مهاجرت نیروی متخصص و وابستگی گسترده به کمک‌های بشردوستانه و حمایت‌های غیر بشردوستانه کشورهای خارجی روبه‌رو است. میلیون‌ها خانواده زیر خط فقر زندگی می‌کنند و بخش بزرگی از جامعه برای تأمین ابتدایی‌ترین نیازهای خود با دشواری مواجه است. میلیون‌ها انسان دست به مهاجرت ناخواسته زده‌اند و در کشورهای همسایه در بدترین شرایط ممکن زندگی می‌کنند.

اقتصاد سالم در فضایی شکوفا می‌شود که ثبات سیاسی، اعتماد عمومی، حاکمیت قانون، تعامل سازنده با جهان و مشارکت همه شهروندان وجود داشته باشد؛ شرایطی که افغانستان امروز به طور مطلق فاقد آن است.

ضرورت بازنگری در سیاست تعاملی جامعه جهانی

با توجه به ارزیابی فوق از وضعیت فعلی کشور حزب عدالت و آزادی افغانستان از سازمان ملل متحد، کشورهای همسایه، سازمان همکاری اسلامی و تمامی دولت‌های مسئول می‌خواهد که سیاست تعامل با طالبان را مورد بازنگری قرار دهند. تجربه پنج سال گذشته نشان داده است که عادی‌سازی روابط بدون پیش‌شرط‌های روشن، نه به بهبود وضعیت حقوق بشر انجامیده و نه زمینه شکل‌گیری حکومت فراگیر را فراهم کرده است.

تعامل سازنده زمانی معنا پیدا می‌کند که با معیارهای مشخص، قابل راستی‌آزمایی و مبتنی بر احترام به حقوق بشر، حقوق زنان، آزادی‌های اساسی، مشارکت سیاسی همه اقوام و مذاهب و تشکیل حکومتی برخاسته از اراده مردم همراه باشد. در غیر آن صورت هرگونه تعامل و مدارا با گروهی که همه حقوق شهروندان را نقض کرده است و دایم در حال نقض حقوق بشر است، جفای نابخشودنی در حق مردم افغانستان و مشارکت در ستمی است که بر مردم افغانستان روا داشته می‌شود. علاوه برآن هرگونه مشارکت و قرارداد با گروهی که کمترین مشروعیت ملی و بین‌المللی ندارد از نظر حقوق بین‌الملل باطل است و در آینده مسببان آن مسئول خواهند بود.

ضرورت ایجاد جبهه فراگیر ملی

امروز بیش از هر زمان دیگر، پراکندگی نیروهای سیاسی مخالف استبداد طالبانی، بزرگ‌ترین سرمایه سلطه انحصاری این گروه است. حزب عدالت و آزادی افغانستان از همه نیروهای آزادی‌خواه، جریان‌های ملی، شخصیت‌های سیاسی، روشنفکران، زنان، جوانان، نهادهای مدنی و نیروهای معتقد به عدالت، آزادی و مردم‌سالاری دعوت می‌کند که اختلافات را کنار گذاشته و بر محور منافع ملی، عدالت، برابری و حفظ تمامیت ارضی افغانستان، برای ایجاد یک جبهه فراگیر ملی تلاش کنند.

شرایط کنونی نیازمند تدوین یک راهبرد مشترک، سازماندهی منسجم، ایجاد هماهنگی میان نیروهای سیاسی و مدنی، حمایت از مقاومت‌های مدنی و میدانی در داخل کشور و بهره‌گیری از ظرفیت‌های حقوقی و دیپلماتیک در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی است. آینده افغانستان با پراکندگی ساخته نخواهد شد؛ بلکه با وحدت، تدبیر، فداکاری و مسئولیت‌پذیری ملی رقم خواهد خورد.

حمایت از مقاومت گران‌میدانی

گروه حاکم آنچنان عرصه را بر همه تنگ کرده که امروز مردم در هر منطقه و ولایتی برای دفاع از حقوق مشروع خود، با استفاده از هر روش و ابزار ممکن و در قالب جبهات و گروه‌های مختلف، به مقاومت و عملیات شجاعانه رزمی و قهرآمیز می‌پردازند.

حزب عدالت و آزادی افغانستان از همه مقاومت‌گران در همه مناطق کشور حمایت کرده و شجاعت و فداکاری آنان را می‌ستاید و مطمئن است که اگر گروه طالبان دست از خشونت، انحصار و استبداد برندارند و از راه گفتگو و مذاکره به صلح و عدالت تن ندهند، دامنه مقاومت مدنی و میدانی در سرتاسر کشور گسترش خواهد یافت.

چشم‌انداز آینده

افغانستان، سرزمین همه شهروندان آن است؛ نه ملک انحصاری هیچ گروه، قوم، مذهب یا جریان سیاسی. هیچ حکومتی بدون رضایت مردم، عدالت اجتماعی، احترام به تنوع قومی و مذهبی، حاکمیت قانون و مشارکت همگانی، قادر به تأمین ثبات پایدار نخواهد بود.

ما بر این باوریم که تاریخ افغانستان، هرچند آکنده از رنج و آزمون بوده است، اما اراده ملت برای دستیابی به آزادی، عدالت و کرامت انسانی هرگز خاموش نخواهد شد. مردم افغانستان شایسته نظامی است که مشروعیت خود را از رأی مردم، اقتدار خود را از قانون و اعتبار خود را از خدمت به شهروندان به دست آورد.

از همین رو حزب عدالت و آزادی افغانستان چنان‌که قبلاً نیز بارها اعلان کرده است بر این باور است که آینده افغانستان در گرو هم‌پذیری، مشارکت همگانی و بهره‌گیری از تنوع فرهنگی، زبانی، قومی و مذهبی است. این همه بدون یک میکانیزم منطقی و شهروندمحور ممکن نیست. این میکانیزم از نگاه ما همانا برپایی یک نظام فدرال و کثرت‌گرا است.

حزب عدالت و آزادی افغانستان، در پنجمین سالگرد پانزدهم آگست، بار دیگر بر تعهد راسخ خود به آرمان‌های آزادی، عدالت، مردم‌سالاری، حقوق بشر، برابری همه شهروندان و تشکیل نظام ملی، فراگیر و قانون‌مدار در قالب نظام فدرال در افغانستان تأکید می‌کند و باور دارد که آینده افغانستان، نه از مسیر استبداد و حذف، بلکه از راه گفتگو، همبستگی ملی و اراده آزاد مردم رقم خواهد خورد.

حزب عدالت و آزادی افغانستان

میان خاطره و فراموشی^(۱)

روایت سقوط؛ چهاردهم آگست و آرامشی قبل از طوفان

 محمد هدایت

آرامش قبل از طوفان

روز شنبه چهاردهم آگست ۲۰۲۱ آخرین روزی بود که به اداره رفتیم و روزی که بنا بود آخرین شماره روزنامه‌های افغانستان و اوتلوک را نشر کنیم. مثل همه روزها بعد از ظهر به روزنامه رسیدیم و آمادگی برای شماره فردا یعنی پانزدهم آگست را گرفته بودیم. اما در آخرین لحظات تصمیم بر این شد که مطالب به صورت الکترونیکی در وبسایت روزنامه منتشر شود ولی به صورت فیزیکی امکان ندارد. چون امکان توزیع روزنامه برای فردا وجود نداشت و احتمالا همه ادارات به تعطیلی می‌رفتند و طالبان به دروازه‌های کابل رسیده بودند. آخرین سرمقاله من در روزنامه افغانستان ما عنوانش «رهبری حکومت و تصمیم دشوار» بود. در این سرمقاله که بعد از ظهر روز جمعه و برای شنبه به نگارش درآمده بود و در آخرین شماره روزنامه نشر شد، به مسایل مهمی اشاره کرده بودم. آن زمان چیزهایی را حس می‌کردم ولی واقعا نمی‌دانستم که این نوشته آخرین سرمقاله روزنامه باشد و نظام به همین زودی و فردای همان روز یعنی روز یکشنبه پانزدهم آگست سقوط می‌کند. نشانه‌های سقوط را احساس می‌کردیم و تا حدی روشن شده بود. به همین خاطر در این سرمقاله برای نخستین بار به این موضوع اشاره کردم که رهبری حکومت باید تصمیم‌نهایی و دشوار را بگیرد. منظورم این بود که به روند صلح و تشکیل حکومت انتقالی سرعت ببخشد و کشور را از این وضعیت نجات دهد. ولایات یکی پس از دیگری سقوط می‌کرد و جنگ به دروازه‌های کابل رسیده بود. شایع شده بود که ده هزار طالب در نقاط مختلف کابل جابجا شده‌اند و هزاران نفر دیگر در لوگر آماده حمله بر کابل هستند و در آغاز احتمالا به زندان پل چرخ کابل هجوم خواهند آورد. سخنگوی طالبان گفته بود که اگر بخواهیم کابل را در یک هفته سقوط می‌دهیم. من به دلایلی که پیش خود داشتم این موضوع را جدی گرفته بودم ولی تلاش می‌کردیم که این حس به دیگر همکاران سرایت نکند.

روز شنبه اوضاع عادی به نظر می‌رسید و به دلیل خلوت بودن جاده‌های کابل آرامش عجیبی در شهر دیده می‌شد. اما مثل آرامش قبل از طوفان بود. شهر آرام بود اما زیر پوست شهر وضعیت دیگری داشت. همه به دنبال پاسپورت، نکاح خط، کشیدن پول‌های شان از بانک‌ها و به‌دنبال نهایی کردن امورات شخصی بودند. همکاران ما نیز بعضی به دنبال ویزای کشورهای همسایه و خارجی بودند و مامورین دولت در یک سراسیمگی خاص به سر می‌بردند. خبر رسیده بود که اداره امور و معاونت اول ریاست جمهوری اسناد و مدارک محرم را نابود می‌کنند و آتش می‌زنند. معاون اداری دفتر ما نیز همکاران خود را مامور این کار کرده بود. این کار یعنی امحای اسناد مهم در ساعاتی پس از وقت رسمی و غالبا شب صورت گرفته بود. تقریبا چیزی از اسناد کاغذی در دفاتر و اسناد دیجیتالی در دستگاه‌های صدارت نمانده بود. من هم دفتر خود را جمع و جور کردم و دفترچه‌های یادداشت خود را در یک پلاستیک انداختم و در کشوی میزآماده گذاشتم که وقت رفتن از اداره با خود ببرم. در مجموع چندان چیز قابل توجهی در دفتر من نبود. جز دفترچه‌های یادداشت‌م که در طی این سال‌ها نزدیک به ۳۰ جلد رسیده بود و اسناد مربوط به دوره کمپاین انتخابات ریاست جمهوری که بیشتر مربوط به طرح‌های انتخاباتی، مسایل مالی، افراد همکار در تیم‌های ولایتی، سازمان‌های اجتماعی و فرهنگی همکار در زمان انتخابات بودند.

جلسه محدود با حضور استاد دانش

نزدیک ساعت ده قبل از ظهر روز شنبه چهاردهم آگست بود که همکاران از سکرتریت تماس گرفتند و گفتند استاد ساعت ۱۱ جلسه گرفته است و شما هم باید باشید. راس ساعت یازده در سکرتریت حاضر شدم که تعداد کمی از همکاران هستند. آقایان سرور جوادی معین پالیسی و مسلکی اداره مستقل ارگان های محلی، عبدالهادی رفیعی معین وزارت زراعت، محمد حسین نصرت رییس دفتر، محمد رشید محمدی معاون اداری و مالی ریاست دفتر معاونت دوم و من. ساعت یازده به دفتر استاد حاضر شدیم و طبق معمول می‌خواستیم مسایل مهم مطرح شده در جلسه را یادداشت کنم ولی احساس کردم که این جلسه‌ای نیست که بتوان مسایل مطرح شده در آن را یادداشت کرد. به همین خاطر تقریبا همه دفترچه‌های یادداشت را کنار گذاشتند و در باره همه مسایل و حالت اضطرار بدون یادداشت بحث صورت گرفت.

استاد مثل همیشه خونسرد و آرام بود. هیچ نگرانی در چهره اش دیده نمی‌شد. این راحتی و خونسردی استاد دانش ناخودآگاه بر ما نیز اثر می‌کرد و کمی راحت می‌شدیم. پس از مباحث مقدماتی رییس دفتر و معاون دفتر به طور گذرا و رموزار از آمادگی‌های بخش‌های امنیتی در حالت‌های اضطراری برای اقامت خود استاد گزارش دادند. پس از آن آقای جوادی از وضعیت ولایات گزارشی ارائه کرد و تقریبا همه ولایات را فروپاشیده و ساقط شده اعلان کرد. آقای رفیعی نیز از جلساتی که مدتی به طور محرمانه در باره امکان مقاومت در هزاره‌جات پس از سقوط برگزار شده بود گزارش ارائه کرد. امکان سنجی منابع انسانی و اکمالاتی که در نظر گرفته شده بود نیز مطرح گردید.

سپس استاد وضعیت عمومی را تشریح کرد و موضع رییس جمهور غنی را مبنی بر مقاومت را شرح داد. استاد یادآور شد که موضع رییس جمهور جدی به نظر می‌رسد اما در مقام عمل مشخص نیست که به همین صورت پیش می‌رود یا خیر. استاد هم‌چنین وضعیت نظامی و سیاسی را بد توصیف کرد و سقوط نظام و کابل را قطعی اعلان کرد. اما گفت که بنا است یک هیات متشکل از سران

مجاهدین و رهبران سیاسی به پاکستان برود و در آنجا ضمن گفتگوهای رسمی و عمومی با مقامات پاکستانی با رهبری طالبان به خصوص شاخه حقانی دیدار محرمانه داشته باشند. این دیدار با میانجی‌گری انگلستان صورت می‌گرفت و بنا است که قضایا را خاتمه بخشد و توافق نهایی با طالبان صورت‌گیرد. از طرف دیگر سفر هیاتی هم به ریاست داکتر عبدالله به قطر به زودی صورت خواهد گرفت که در واقع توافقات صورت گرفته در پاکستان را جنبه عملی و رسمیت می‌بخشد. به گفته استاد یکی از بخش‌های توافقنامه دوحه تشکیل حکومت ایتلافی با گروه طالبان است و رییس جمهور غنی اگرچه تا کنون با این ماده مخالف بوده است اما اکنون به نظر می‌رسد آن را پذیرفته است ولی کمی دیر شده است. یکی از همکاران پرسید که جایگاه حکومت در نظام آینده چگونه است و چه پیش خواهد آمد؟ استاد توضیحی ارائه کرد اما از لحن پاسخ استاد معلوم می‌شد که در مجموع قضیه از این حرف‌ها گذشته است.

امکان مقاومت با محوریت رییس جمهور؟

بعد از مباحث مقدماتی همگی همراه استاد سر میز غذا حاضر شدیم و مباحث مهم‌تر بر سر میز غذا مطرح شد. وقتی وارد سالن غذاخوری مخصوص استاد شدیم که در کنار دفتر وی قرار داشت، طلوع نبوز خبرهای ساعت یک را شروع کرده بود و مرتب از سقوط هرات به خصوص دستگیری اسماعیل خان در هرات می‌گفت و تصاویر آن را پخش می‌کرد. استاد ابراز داشت که اولین چیزی که از دستگیری اسماعیل خان به ذهنش رسیده است اسارت شهید مزاری به دست طالبان بوده است. عکسی که طالبان در حین دستگیری با اسماعیل خان گرفته بود و به نحوی بر بازوان وی تکیه داده بودند تحقیرآمیز و نشان دهنده وحشی‌گری طالبان بود. در آن روزها همه این موضوع را در فیسبوک‌ها یادآوری می‌کردند که دستگیری اسماعیل خان و رفتار طالبان با وی شباهت با دستگیری شهید مزاری دارد.

مساله اصلی امکان‌سنجی مقاومت با محوریت رییس جمهور بود. سوال اصلی ما این بود که واقعا رییس جمهور غنی مقاومت خواهد کرد یا نه؟ استاد دانش گفت که تا کنون هیچ‌نشانه‌ای از سازش و احیانا فرار رییس جمهور دیده نمی‌شود. استاد گزارش داد که اشرف غنی همیشه و به خصوص در جلساتی که اخیرا با حضور رهبران سیاسی و مسولان درجه اول نظام در ارگ گرفته شده است بر مقاومت علیه طالبان تاکید دارد. به همین خاطر گفت که شخصا تا کنون به فرار نیندیشیده و تا زمانی که رییس جمهور در ارگ باشد در کنارش خواهد بود. استاد به نحوی تحلیلش این بود که به لحاظ اخلاقی و به عنوان کسی که معاون رییس جمهور است تا زمانی که همه نهادهای دولتی سقوط نکنند و به خصوص ارگ ریاست جمهوری در دست رییس جمهور باشد نباید به فرار یا ترک کابل بیندیشد. این سخن از آن جهت هم مهم بود که آقای امرالله صالح یک روز قبل یعنی چهاردهم آگست از کابل خارج شده بود. همکاران گزارش داده بودند که آقای صالح دو روز پیش از سقوط به گونه ناشناس و در حالی که سوار بر یک کرولای زرد مدل تاکسی‌های کابل بوده و شخص خودش رانندگی می‌کرده است از دروازه پشتی صدارت که به دروازه امنیت ملی معروف بود خارج شده و دیگر به دفتر کارش در صدارت برنگشته است. در همان روز کاروان محافظتی ایشان از دروازه اصلی صدارت و مثل همیشه صدارت را ترک کرده بودند و بدین ترتیب نوعی استتار امنیتی و گمراه کردن مراقبان احتمالی به خرج داده بود.

جوادی به عنوان معین اداره مستقل ارگان‌های محل تقریبا مفصل سخن گفت و به این نتیجه رسید که اطرافیان رییس جمهور حتی اگر خودش هم بخواهد نمی‌گذارند که او در ارگ به دست طالبان دستگیر و تاریخ داکتر نجیب یک بار دیگر بر جناح مشرقی و احمدزی‌ها تکرار شود. تحلیل وی آمیخته‌ای از مسایل تاریخی و معلومات امنیتی بود. او به طور واضح گفت که غلجایی‌ها یک بار در حادثه کشته شدن نجیب تحقیر شده اند و دیگر اجازه نمی‌دهند که یک بار دیگر این حادثه تکرار شود. به همین خاطر حتی با زور هم شده غنی را از ارگ بیرون کشیده و فرار خواهند کرد. بنابراین ایستادن در کنار رییس جمهور بی‌فایده است.

ما هم تقریبا در این تحلیل همگی هم‌نظر بودیم.

رفیعی برخی معلومات امنیتی را شریک کرد که بر اساس آن‌ها گویا تصمیم یک قتل عام وسیع در غرب کابل گرفته شده است و برخی از حلقات در درون طالبان کینه عمیق از هزاره‌ها به دل گرفته اند و انگیزه‌های مذهبی قوی دارند که یک بار دیگر درس بزرگ برای هزاره‌ها در غرب کابل بدهند. حلقاتی که در غرب کابل برای سقوط جابجا شده بودند و تعداد نیرویی که در میدان وردک و اطراف پغمان آماده حمله بر کابل شده بودند این نظر را تایید می‌کرد. بنابراین یک نظر جدی این بود که هرگونه مقاومت در برابر طالبان در درون شهر کابل و کشاندن جنگ در محلات مسکونی به منزله تکرار فاجعه افشار خواهد بود. استدلال رفیعی این بود که پیشرفت هزاره‌ها در غرب کابل در طول سال‌های گذشته بسیار بزرگ نمایی شده است. سخن در میان طالبان کوهی و طالبان شهری این است که یک میلیون دختر و پسر هزاره در دشت برچی دانشگاه می‌روند و تا ده سال دیگر اگر وضعیت به همین شکل ادامه یابد معادلات سیاسی و اداری را اگر نه در کل افغانستان، حداقل در کابل برهم خواهند زد. او از زبان برخی از دوستان پشتوزبانش این مطالب و تهدیدات را مطرح می‌کرد و بسیار هم جدی می‌دانست. به همین خاطر پیشنهاد این بود که استاد شخصا علیه طالبان فعلا موضع تند نگیرد و رییس جمهور را هم تشویق کند که به نحوی سازش صورت بگیرد و متن مربوط به حکومت ایتلافی اجرایی شود تا از یک جنگ و ویرانی دیگر در کابل جلوگیری شود. چون همه جا سقوط کرده است و کابل حتما سقوط می‌کند و منطقی برای مقاومت باقی نمانده است. پس چه بهتر که این سقوط آرام و بدون خون‌ریزی و جنگ صورت گیرد.

در جلسه هم‌چنین گزارش داده شد که گویا شخصی از مقامات پیشین حکومت به طور محرمانه گزارش داده است که سی آی ای لیستی چهارصدنفری از نخبگان هزاره تهیه کرده است و به طالبان سپرده است که در بجنوبه سقوط و جنگ احتمالی به هر بهانه‌ای دستگیر گردیده و کشته شوند. افراد شامل در این لیست الزاما افراد حکومتی و نظامی نیستند بلکه شامل تمام کسانی که در بخش‌های ملکی و حتی در نهادهای بین المللی کار می‌کنند و نمایندگان پارلمان و شوراهای ولایتی نیز می‌شوند.

سرنوشت رهبر شهید در باره استاد دانش نباید تکرار شود

مهم‌ترین موضوعی که همه نگران آن بودیم خونسردی استاد در چنین شرایط بود. یادام است مدتی پیش از آن جلسه‌ای با حضور اکثر همکاران دفتر در سالن جلسات صدارت برگزار شده بود، یکی از همکاران پرسید که حکومت برای شش ماه آینده چه برنامه‌ای برای دفاع در برابر طالبان دارد، استاد خندید و گفت که شما مطمئن هستید که تا شش ماه دیگر حکومت وجود خواهد داشت؟ این پاسخ همه را در آن زمان شوکه کرده بود و حالا که در آستانه سقوط قرار داشتیم و همه نشانه‌ها حاکی از سقوط بود، خون سردی استاد بیشتر شوک آور بود.

ما هر کدام به نوبه خود و به سبک خود استدلال کردیم که باید برای شرایط اضطراری فکر جدی صورت گیرد. ولی استاد دانش چندین بار تکرار کرد که اولاً طالبان به من کاری ندارد و اگر کاری داشته باشند در نهایت کشته می‌شویم. یکی از همکاران استدلال کرد که استاد به لحاظ موقعیت سیاسی و به عنوان معاون رییس جمهور مقام اول هزاره‌ها در نزد طالبان محسوب می‌شود. به همین خاطر امکان تکرار سرنوشت شهید مزاری بسیار زیاد است. تحقیر و توهین قطعی ترین احتمال نسبت به استاد به عنوان بالاترین آدرس سیاسی هزاره‌ها از سوی طالبان است. بنابراین ما نباید بگذاریم که هزاره‌ها یک بار دیگر به دست طالبان تحقیر شود. دیگران نیز هرکدام ضمن تایید این استدلال‌ها نظرات خود را بر همین اساس و به منظور سنجش بهتر وضعیت اضطرار و پذیرش استاد بیان کردند.. در نهایت استاد قناعت کرد که برای شرایط اضطراری تدابیری سنجیده شود.

دوستان بخش اداری نیز از تدابیر لازم در صورت پیش آمد وضعیت اضطراری

« ادامه از صفحه قبل » گزارش دادند و برخی مکان‌ها و خانه‌های محل اقامت استاد به صورت محرمانه و امکان خروج از کابل در صورت ضرورت در نظر گرفته شده بود.

از روحیه استاد و لحن کلمات ایشان می‌فهمیدیم که وی در جریان کل ماجرا است و اتفاقا سقوط را قطعی می‌داند. اما از لحاظ اخلاقی حاضر نیست به مسایلی چون فرار و یا مخفی شدن تن دهد. نظر استاد دانش این بود که تا زمانی که حکومت سقوط نکرده و رییس جمهور و دیگر مقامات در محل کار شان حضور دارند ما نباید اولین کسانی باشیم که از دیده‌ها پنهان شویم. او به صورت واضح تاکید داشت که ما نیز در محل کار خود هستیم و باید پذیرای هرگونه پیش آمد باشیم.

تدابیر برای حفظ امنیت استاد در حالت‌های اضطرار

مساله مهم دیگری که مطرح شد این بود که با تعدادی از نهادهای بین المللی به خصوص یوناما و سفارت‌های خارجی تماس گرفته شود که در حالت‌های اضطراری از استاد دانش میزبانی کنند. استاد پس از استدلال و اصرار دوستان قناعت داد که با نهادهای مشخصی در این مورد صحبت شود. فیصله شد که در ابتدا با یوناما و سپس با سفارت‌خانه‌های ایالات متحده، ترکیه و ایران موضوع میزبانی از استاد در شرایط اضطرار مطرح شود. آقای نصرت رییس دفتر و محمدی معاون دفتر ماموریت گرفته که همین امروز بعد از ظهر با این نهادها و سفارت‌ها تماس گرفته و صحبت جدی کنند. بر اساس فیصله با اولین نهادی که باید تماس گرفته می شد یوناما بود. آقای نصرت رییس دفتر بعد از جلسه بلافاصله با مسؤول بخش سیاسی یوناما تماس گرفت و قرار ملاقات گذاشت. رییس دفتر بعدا گفت که مسؤول بخش سیاسی یوناما بی درنگ در مورد میزبانی از استاد دانش در حالت‌های اضطراری موافقت کرد ولی تاکید کرد که هرگز این کار را در حق رییس جمهور غنی و امرالله صالح انجام نخواهد داد و تنها به خاطر شخص استاد حاضر است که از وی در دفتر ملل متحد میزبانی کند. البته گفته بود که نیم ساعت تا چهل دقیقه قبل از احساس هرگونه خطر آن ها را در جریان قرار دهیم تا بتوانند آمادگی‌های لازم را بگیرند.

علاوه بر صحبت با نهادها و سفارت خانه‌های یادشده در مورد امکان میزبانی از شخص استاد دانش در حالت‌های اضطرار چندین گزینه دیگر نیز در نظر گرفته شده بود.

اولین نشانه‌های آشوب در شهر

استاد بعد از این جلسه به ارگ رفت و گفت که احتمالا جلسه امنیتی و یا جلسه سرقومندانی اعلا برگزار خواهد شد و ما تقریبا تا ساعت چهار بعد از ظهر چهاردهم آگست در دفتر کار خود در صدارت بودیم. در این روز برخلاف روزهای معمول تنها تعداد اندکی از همکاران در دفتر مانده بودند. کسانی که مانده بودند افراد بخش اداری بودند که فقط برای امحای اسناد مهم و برخی امور امنیتی تلاش می‌کردند. معاون اداری دفتر تا آخرین ساعات با همکارانش در دفتر بودند و بر اساس گفته‌های وی تمام اسناد فیزیکی و برخی از اسناد دیجیتالی در همین شب نابود شده بود یا به دستگاه‌های دیگر انتقال یافته بود. بیشتر اسناد کاغذی سوزانده شده بود. ما وقتی به طرف بنیاد و روزنامه حرکت کردیم شهر را نسبتا خلوت یافتیم و مردم سعی می‌کردند با عجله به طرف خانه‌های خود بروند. از چهره‌های آشفته مردم و اوضاع شهر می‌شد حدس زد که یک آشوب بزرگ در راه است. وقتی وارد کوچه بنیاد اندیشه و مجموعه روزنامه‌های افغانستان شدیم در حدود ده نفر افراد غیر معمول را که با لباس‌های افغانی و ریش‌های بلند بودند در دروازه وردی کوچه دفتر بنیاد و دفتر روزنامه مشاهده کردیم. آنان تمام اطراف و رفت و آمدها را چک و کنترل می‌کردند. من احساس کردم که از افراد طالبان باید باشند ولی موتوران گفت که آن‌ها افراد امنیتی هستند که به خاطر عدم شناسایی در هنگام وضعیت اضطراری یونیفورم خود را کشیده اند و با لباس افغانی ایفای وظیفه می‌کنند. اما چهره شان به نیروهای امنیتی حکومتی شباهت نداشتند.

تصمیم دشوار برای تعطیل کردن روزنامه برای فردا

همکاران روزنامه تقریبا همگی طبق معمول ساعت پنج بعد از ظهر بر سر کار حاضر بودند و آمادگی برای نشر روزنامه‌های افغانستان و اوتلوک را در تاریخ فردا یعنی ۲۴ اسد داشتند. اما با مشوره دوستان خیلی زود تصمیم گرفتیم که فعلا نشرات را به حالت تعلیق درآوریم. زیرا حالا دیگر اطمینان حاصل شده بود که فردا روزی نخواهد بود که روزنامه‌ها توزیع شود. مجموعه روزنامه‌های افغانستان (افغانستان ما و اوتلوک) تنها روزنامه‌هایی بودند که شانزده سال به طور مداوم نشرات داشته اند و هیچ روزی بجز روزهای تعطیل رسمی، از نشر باز نمانده بوند. شماره مسلسل روزنامه‌ها هر کدام نزدیک به پنج هزار رسیده بود که هیچ یک از روزنامه‌های بخش خصوصی به این اندازه از شمارگان نرسیده بود. تعطیلی ناخواسته روزنامه‌ها برای ما و همکاران ما خیلی تلخ و دشوار بود اما این تصمیم باید گرفته می‌شد.

در چنین شرایطی یک قضیه دیگر برای همکار ما شهید علیرضا احمدی پیش آمد که قصه مفصل و جالب دارد و تا دیروقت ما را مصروف خود کرد. علیرضا احمدی در بخش خبر و گزارش کار می‌کرد و یک عنصر فوق العاده با استعداد و جالب بود. او چند روز بعد در قضیه انفجار میدان هوایی کابل همراه با مصطفی احمدی برادرش شهید شد و همیشه ما را تنها گذاشت.

شب تا دیر وقت بیدار ماندیم و خبرها را رصد می‌کردیم. وضع در هاله‌ای از ابهام قرار داشت. در اصل سقوط کابل تردیدی باقی نمانده بود. اما خبرهای رسمی حاکی از آن بود که طالبان به این زودی وارد کابل نخواهند شد. وضعیت در دروازه‌های کابل خوب نبود. میدان وردک چندین بار بین نیروهای دولتی و طالبان دست به دست شده بود. لوگر به دست طالبان سقوط کرده بود و شایعات از حرکت چندین هزار طالب از این مسیر به سمت کابل حکایت می‌کرد. یک گزارش امنیتی می‌گفت که از طریق لوگر ده‌ها موتر حامل سلاح‌های سبک و سنگین وارد کابل شده و تعدادی از موترها به دست نیروهای پلیس افتاده اما بسیاری از سلاح ها میان نیروهای جابجا شده طالبان در شهر توزیع گردیده است. خبر جابجایی طالبان در نقاط مختلف شهر تقریبا مسلم شده بود. پیش از خوابیدن وسایل شخصی خود را جمع کردم و در یک چمدان کوچک جابجا کردم و از شرکت‌های مختلف سراغ بلیط پرواز به تهران و چند جای دیگر را گرفتم. تقریبا برای فردا و چند روز آینده بلیطی برای پرواز وجود نداشت.



نخبگان افغانستان و هنر به هم پیوستن

 **پارمحمد باقری**

نظام های بیدادگری، همگی کوتاه عمرند. (ارسطو)

مقدمه

دوائر ناکارآمدی حکومت جمهوری و به یمن تشدید تضادهای استخباراتی در منطقه و جهان، قدرت سیاسی در افغانستان بسیار به سهولت غصب شد. طالبان در طول این پنج‌سال حکمرانی جابرانه، نیز نتوانستند درکسب مشروعیت داخلی و بین المللی کمترین توفیقی پیدا کنند. هم اکنون وضعیت کشور به قدری بحرانی و وخیم است که هرآن محتمل است رژیم متلاشی شود و کشور به باتلاق هرج و مرج و نوعی فرو پاشی تازه، پرتاب گردد. از یک سو حالت نه جنگ و نه صلح با پاکستان و وضعیت بد اقتصادی و اجتماعی، نفس کشیدن در فضای اختناق و سر کوب سلطه طالب را بر اکثریت مردم نجیب کشور به شدت دشوار کرده است و از جانب دیگر، زنگ زوال ساختار مستبدانه امارت طالب درکل منطقه به صدا درآمده است. در این اوضاع به شدت بحرانی، جریان‌های مخالف طالب که قاعدتا باید در راستای همگرایی بیشتر و درمسیر تحقق انتظارات مردم در بند، تلاش نمایند، برعکس، از باده تفرقه و تنفر از همدیگر به شدت سرمست و شادکام‌اند. علاوه بر این، نبود یک بدیل روشن برای آینده پسا طالب، بر انفعال توده‌های میلیونی کشور افزوده و جهان و منطقه را از شکل گیری یک ساختار فراگیر ملی، به شدت مایوس کرده است. دراین جستار پرسش اصلی این است که درچنین وضعیتی چرا نخبگان جامعه و مخالفان حاکمیت استبدادی طالب، به جای به هم پیوستن و تقویت همگرایی، هر روز به واگرایی و از هم گسیختگی بیشتر تمایل می‌یابند؟

هنر به هم پیوستن چیست؟

الکسی دو توکویل جامعه شناس مشهور، مفهوم به هم پیوستن را گاهی به «هنر» توصیف می‌کند و گاهی از آن به «مادرعلوم» تعبیر می‌نماید و یک جا مدعی است که علم به هم پیوستن، مادر همه علوم است. او این هنر را شرط متمدن شدن و متمدن ماندن در جهان جدید می‌داند: «در میان قوانینی که بر جوامع انسانی حاکمند، یک قانون است که از همه قانون‌های دیگر دقیق‌تر و روشن‌تر است. برای آن که انسان‌ها متمدن شوند و هم چنان متمدن باقی مانند، باید که «هنر به هم پیوستن» انسان‌ها نیز، به همان اندازه افزایش سطح برابری آن‌ها رشد و بهبود یابد.» (۱، ۱۱) این هنر می‌تواند به معنای ظرفیت پذیرش تنوع فرهنگی و ایمان به اصل احترام به تکرر دیدگاه‌ها و انتخاب خردمندانه ابزارهای مدیریت بحران و تکیه بر گفت و گوهای صادقانه و عاری از تعصب بر سر مسایل کلان جامعه باشد. این رویکرد از افتادن در مسیر خشونت و تشدید منازعات مانع می‌شود و گروه‌های در حال رقابت را به رفتن به سمت یک بازی برد-برد، تشویق می‌کند. ما درجهانی زندگی می‌کنیم که الزامات متفاوت با جهان گذشته را بر همه تحمیل کرده است. ما سال‌ها است که بر هنر از هم گسیختن متبحر شده‌ایم و لیکن ایمان دارم که اگر بخواهیم می‌توانیم بر

هنر به هم پیوستن نیز، تبحر پیدا کنیم.

هانتینگتون معتقد بود که: «نوسازی درگیری میان گروه‌های سنتی و گروه‌های نوین و نیز درگیری‌های درون گروهی هر دو جناح را می‌افزاید. نخبگان نوپدیدى که به آموزش غربی یا نوین متكى اند، با آن نخبگان سنتى که اقتدارشان برمنزلت انتسابى و موروثى استوار است، درگیر مى‌شوند. در درون نخبگان نوین، میان سیاستمداران و دیوانسالاران، روشنفکران و سربازان، رهبران کارگرى و بازرگانان، تنازع‌هایی پدید مى‌آیند. اگر نه بیشتر این درگیری‌ها، دستکم برخى از آن‌ها، گهگاهی به خشونت کشیده مى‌شوند.» (همان، ۲۱). او در تحلیل عوامل بی ثباتی در کشورهای درحال توسعه در آسیا، افریقا و امریکای لاتین، مفهوم به «هم پیوستن» را به کار می‌برد و معتقد است که بی ثباتی سیاسی، معلول نوسازی و اصلاحات نوگرایانه دراین نوع کشورها ست. او نوسازی سیاسی را عامل شکل گیری دو گروه اجتماعی سنتی و نوین در این مدل از مناطق جهان توصیف می‌کند که در صورت ایجاد نهادهای جذب کننده کارآمد سیاسی که نیروهای نو پدید جامعه را به شیوه‌های مسالمت آمیز جذب و ساماندهی نماید، مضرات از هم گسیختگی اجتماعی ناشی از نوسازی و اصلاحات را به سهولت می‌شود تقلیل داد. هانتینگتون که درنیمه دوم قرن بیست و بعد از جنگ جهانی دوم شاهد افزایش سالانه‌ی «از هم گسیختگی اجتماعی» خشونت و بی ثباتی جهان در حال توسعه است، معتقد است که نخبگان این مناطق اگر هنر «به هم پیوستن» را فرا نگیرند، نمی‌توانند از شر بحران‌های متراکم مرتبط به این تحولات، جان سالم بدر برند.

افغانستان، یک جامعه سنتی و محروم از هرگونه توسعه یافتگی به معنای علمی و دقیق آن است و هر زمان که اصلاحاتی از بالا صورت گرفته تا بافتار سنتی جامعه را متحول سازد و فرهنگ و سیاست را منطبق با معیارهای زندگی نوین درجهان مدرن، دگرگون نماید، همانند دیگر کشورها درآسیا، افریقا و آمریکای لاتین، مقاومت و صفبندی‌های مخالف شکل گرفته و قطب‌بندی‌های جدید و شکاف‌های نوینی در آن بروز کرده و مداخله عامل بیرونی ثبات سیاسی را برای دهه‌های متوالی از این ملک نابود ساخته است.

در افغانستان چند دهه اخیر، شکاف‌های اجتماعی، بیشتر بر محور منافع اقتصادی و سیاسی دو الیگارشی سنت‌گرا و نوگرا صورت‌بندی شده است. اشخاص و سازمان‌های سنتی بیشتر محافظه کار و مخالف ایجاد تغییرات بنیادی در همه عرصه‌ها و هرگونه نوسازی نهادها و سازمان‌های اجتماعی‌اند. سنت‌گراهای کنونی بیشتر در دوره جهاد ظهور کرده و سازماندهی شده و در عصر جمهوریت به منابع و مزایای قدرت، دسترسی یافتند و سال‌ها کام شان از مواهب این مزایا شیرین بود. محافظه‌کاران برای دوام اقتدار از همه ابزارها از جمله: قومیت، دین، حزب سیاسی و ارزش‌های فرهنگی، هویتی، منطقه‌ای و ... بهره گرفتند و هنوز هم خود را

یگانه بدیل شایسته و مشروع برای دوره پسا طالب، تصور می کنند. از سویی دیگر فن سالاران و تکنوکرات‌های تحصیلکرده که اکثرشان در دو دهه اخیر جمهوریّت از خارج به کشور برگشته و نوعاً سکولار و مخالف اقتدار الیگارشیی سنت‌گرا بودند و خود را شایسته‌ی رهبری یک نهاد مدرن تحت عنوان «دولت ملی» می‌دانستند و چون مستظهر به حمایت غرب بودند، تلاش کردند تا به کمک رسانه‌های مؤثر و شبکه‌های اجتماعی، رقیب اصلی خویش را از بازگشت به مسند اقتدار سیاسی و اجتماعی، برای همیشه مایوس سازند. برخی صاحب نظران تازه کار در تحلیل‌های خویش پیرامون رویداد اخیر، وضعیت کشور را بحرانی و هر دو جناح سنت‌گرا و فن‌سالاران عصر جمهوریّت را فاقد ظرفیت و شایستگی رهبری، پسا طالبان توصیف می‌کنند، بدون آنکه بدیل عینی و ایده‌ال را منهای دو جناح فوق‌الذکر، به خواننده معرفی نمایند.

اگر دقیق تر نگریسته شود، روشن می‌شود که تضاد منافع این دو الیگارشیی، مشکل اصلی جامعه افغانستان است. اگر این وضعیت، به شیوه معقول حل نشود، هر تلاشی را برای ایجاد تغییر مثبت ناکام می‌سازد. تضادها گاهی به حدی داغ می‌شود که سلطه استبدادی و ظالمانه طالب به مثابه دشمن اصلی و رنج مردم به کلی از یادها می‌رود و جناح‌ها تمام انرژی و توان فردی و جمعی‌شان را به تخریب و تضعیف رقیبان سیاسی و قومی هزینه می‌کنند و بحران اعتماد اجتماعی را ناخواسته تشدید می‌نمایند.

مثال زنده و شاهد تازه این مدعا، نشر اعلامیه اخیر نهاده‌ا و شخصیت‌هایی از این دو الیگارشیی به عنوان «هم‌صدایی ملی» است. تعدادی از نخبگان سیاسی مخالف طالب که در چوکات سازمان‌های متعدد و نوعاً در فضای مجازی فعال‌اند، دراین روزها، پای یک اعلامیه‌ای را امضا کردند و خواست‌هایی را مطرح کردند که در نگاه دقیق، همه به نفع مردم و به ضرر سلطه نامشروع طالب است و اما واکنش‌ها در داخل و خارج کشور از سوی تعدادی از اشخاص و سازمان‌ها، بیش از هر چیزی، فقدان هنر «به هم پیوستن» در میان نیروهای اجتماعی و اپوزیسیون را منعکس می‌سازد. تحلیل دقیق واکنش‌های مشابه این رویداد یک حقیقت را روشن می‌کند و آن اینکه نخبگان جامعه ما، هنوز هنر معجزه‌گر و قانون متمدن‌ساز «گفت و گو» را به حیث هنر هم‌گرایی به خوبی نیاموخته‌اند.

سخن پایانی

زندگی درافغانستان نمی‌تواند یک استثنا در میان جوامع انسانی و کشورهای دیگر باشد. ما همه انسانیم و مشابه ملل دیگر در زندگی جمعی مشکلات داریم. مشکلاتی که راه حل معقول و عادلانه هم می‌توانند داشته باشند. پروسه نوسازی و ناکامی در تحقق آرزوی توسعه یافتگی، درخلال بیش از یک قرن، زندگی، رفتار جمعی، اخلاق و شخصیت نخبگان را متأثر کرده است. تضادهای منافع و درگیری‌های خونین متعاقب آن، نوعی رکود و یا عقب‌گرد از روند متمدن شدن را بر زندگی و اجتماع تحمیل کرده است. نام و نمادهای کشور در همه جای جهان بی اعتبار شده و در همه جا آئینه‌های فرهنگ‌ها، تصویر غیر متمدنانه و متوحشانه از اهالی این جغرافیا را به دیگران منتقل می‌کند. خود را برتره کردن و تقصیر را به گردن رقیبان سیاسی و یا بیگانگان انداختن، چیزی را از واقعیت تغییر نمی‌دهد. ما چه بپذیریم و یا نپذیریم طالب به دلیل بیدادگری، عمر طولانی ندارد و ما باید شایستگی فکری و عملی خود را در مسیر تأمین یک آینده بهتر و تدارک یک محیط انسانی و مبتنی بر عدالت و برابری، برای افغانستان پسا طالب به ثبوت رسانیم. ما می‌توانیم از تجربیات ملل دیگر و تاریخ، راه حل مشکلات مردم خود را بیاموزیم. به گفته «پولی بیوس» مورخ و متفکر یونانی تبار عصر عظمت جمهوری روم؛ تاریخ می‌تواند در آموزش سیاست به ما فراوان کمک کند. جمهوری روم نزدیک پنج قرن عمر کرد و دوره‌هایی از شکوفایی و عظمت را برای مردمان تحت قلمرو خود به ارمغان آورد. پولی بیوس در ارزیابی از عوامل این ثبات و تداوم، به این باور رسیده بود که رهبران این جمهوری از بی‌ثباتی‌ها و فروپاشی‌ها در دولت- شهرهای یونان خوب و زیبا آموختند. آنها از گذشته منطقه پیرامونی خود، یونان، مقدونیه و کشور خود آموختند که در اصلاح نظام سیاسی روم، باید به مفهوم «فراگیر بودن نظام» اولویت دهند. ثبات و تداوم میوه شیرین ساختار سیاسی است که به علایق همه اقشار جامعه رجحان قائل شود و قدرت را در میان همه طبقات و گروه‌های ذی نفع به صورت متوازن و عادلانه و قانون‌مند توزیع نماید. در جمهوری روم، سال‌ها طبقه اشراف و گروه‌های وابسته به لایه‌های پایین جامعه، بر سر توزیع عادلانه اقتدارسیاسی، در جدال بودند، اما سرانجام با کمک گرفتن از خصلت متمدنانه و خردمندانه نخبگان مجرب خود، به نوعی «دمکراسی گفتمانی» متوسل شدند و خویش را به هنر به «هم پیوستن» تجهیز کردند. بعد از جر و بحث‌های طولانی و توام با حسن نیت به تشکیل «حکومت فراگیر» توافق نمودند حکومتی که همه جناح‌ها خود را در آئینه آن می‌دیدند و دوره‌هایی از عظمت و شکوه تاریخی را برای روم رقم زدند (۱۶۵، ۲). طالب، به دلیل تفکر بنیادگرایانه و خرد ستیزش فاقد هنر «گفت وگو» و ناتوان از هرگونه حل منازعه است. این گروه در این پنج سال حکمرانی، ماهیت غیرمتمدنانه و جبارانه خود را اقتابی کرد و نشان داد که ظرفیت حکمرانی بر یک جامعه متکثر و متنوع را ندارد. نخبگان سیاسی کشور ما می‌توانند از تاریخ و سرگذشت دیگران بیاموزند و با شهامت از بحران بی اعتمادی و واگرایی موجود، عبور کنند و با پذیرفتن اصل «گفت وگو» و احترام به تنوع فرهنگی و تکثر اقوام و دیدگاه‌ها، بحران مزمن سیاسی جاری را با سرفرازی مدیریت نمایند و برای یک آینده بهتر، برای همه مردم افغانستان شادی و امید به زندگی را تجدید کنند.

منابع:

- هانتینگتون، ساموئل. سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: نشر علم، ۱۳۷۰
- پولادی، کمال، تاریخ اندیشه های سیاسی درغرب، کتاب اول، تهران: نشرمرکز، ۱۳۸۳.
- روزنامه هشت صبح. ۱۴۰۴/۹/۲۶. لزوم یک بدیل گفتمان سیاسی، سنجر سهیل.



رکود اقتصادی، فقر گسترده و بودجه‌ای در هاله‌ای از ابهام

(نگاهی به کارنامه اقتصادی طالبان در پنج سال سلطه بر افغانستان) (به مناسبت ۲۴ اسد (۱۵ آگست) پنجمین سال سلطه طالبان)

دکتر ارزگانی

پیش‌درآمد

هر اداره و حاکمیتی که مدیریت یک کشور را به دست دارد، معمولاً می‌کوشد بهترین عملکرد را در حوزه‌های اجتماعی، سیاسی، امنیتی، فرهنگی و اقتصادی ارائه دهد. گروه طالبان نیز از این قاعده مستثنی نیست. اکنون که در آستانه پنجمین سال تسلط این گروه بر افغانستان قرار داریم، شایسته است کارنامه این گروه که با امضای توافق‌نامه دوحه میان طالبان و آمریکا آغاز شد، از ابعاد گوناگون مورد سنجش قرار گیرد تا روشن شود که افغانستان در طی این پنج سال در چه جایگاهی قرار گرفته است.

پرسش‌های اساسی‌ای در این زمینه مطرح است: چرا افغانستان در این پنج سال در انزوایی کامل به سر برده است؟ چرا وضعیت امنیت روانی شهروندان، علی‌رغم وجود امنیت ظاهری، هر روز بدتر می‌شود؟ چرا وضعیت فرهنگی و آموزشی، به‌ویژه در حوزه دختران، با ممنوعیت‌های گسترده مواجه شده است و این ممنوعیت‌ها تا چه اندازه با آموزه‌های اسلامی که طالبان مدعی نمایندگی آن هستند، تطابق دارد؟ چرا وضعیت سیاسی و مشارکت مردم به نزدیک صفر تنزل یافته است؟ چرا علی‌رغم کمک‌های ۱۶ میلیارد دلاری کمک‌کنندگان خارجی، به‌ویژه آمریکا، به افغانستان و اداره طالبان، وضعیت اقتصادی، به‌ویژه فقر و بیکاری، به‌طور گسترده افزایش یافته و پروژه‌های انکشافی دوره جمهوریّت متوقف شده است؟ چرا علی‌رغم امنیت ظاهری، سرمایه‌ها از افغانستان خارج شده و سرمایه‌گذاران حاضر به سرمایه‌گذاری در این کشور نیستند؟ این‌ها پرسش‌هایی هستند که نیاز به تأمل و دقت بیشتر دارند.

در این مجال کوتاه، به پاسخ آخرین دسته از پرسش‌ها، یعنی کارنامه گروه طالبان در حوزه اقتصاد و زیربناها خواهیم پرداخت. از آنجا که بودجه یک کشور نشان‌دهنده اهتمام برنامه‌ریزان به بخش‌های مختلف زندگی شهروندان است، سخن را از بودجه اداره طالبان آغاز می‌کنیم.

پنج سال از بازگشت طالبان به قدرت در افغانستان می‌گذرد؛ با این حال، وعده‌های آنان برای ایجاد ثبات اقتصادی و خودکفایی، نه‌تنها تحقق نیافته، بلکه اقتصاد این کشور به یکی از شکننده‌ترین وضعیت‌های تاریخ خود فرو رفته است. ترکیبی از قطع کمک‌های توسعه‌ای، افزایش فشار مالیاتی، نبود برنامه‌های زیربنایی مؤثر و بازگشت میلیونی مهاجران، تصویری از یک بحران عمیق و فراگیر را ترسیم می‌کند. این بحران عمیق و فراگیر وقتی قابل درک است که شماری از جوانان به خاطر پیدا کردن لقمه نان و درآمد اندک بسوی کشورهای همسایه حرکت می‌کنند که متأسفانه تنها در یک مورد از اقدام‌های اینچینی، ۱۹ نفر از آنان در دشت‌های سوزان نیمروز و دشت بکوا از گرما جان دادند!

یکم. بودجه سالانه؛ کسری مزمن و عدم شفافیت

حکومت طالبان از ابتدای روی کار آمدن، با کسری بودجه ساختاری مواجه بوده است. در نخستین بودجه‌ای که آنان برای سال مالی ۱۴۰۱ اعلام کردند، مجموع بودجه ملی ۲۳۱ میلیارد افغانی (معادل حدود ۲.۷ میلیارد دالر) تعیین شد که از این میزان، ۲۰۳ میلیارد افغانی بودجه عادی و ۲۷.۹ میلیارد افغانی بودجه عمرانی بود. با این حال، اداره طالبان در همان سال اعلام کرد که با کسری بودجه‌ای معادل ۴۴ میلیارد افغانی (۵۰۱ میلیون دالری) مواجه است، بدون آنکه مشخص کند این کمبود را از کجا تأمین خواهد کرد.

از سال ۱۴۰۲ به بعد، طالبان به‌طور کامل از اعلام رقم دقیق بودجه خودداری کردند. بودجه سال‌های ۱۴۰۲، ۱۴۰۳ و ۱۴۰۴ هرگز به‌صورت شفاف منتشر نشد و تنها اعلام شد که بودجه از «درآمد ملی» تأمین می‌شود. سال ۱۴۰۵ نیز پنجمین سال پیاپی است که طالبان جزئیات بودجه ملی را منتشر نکرده‌اند. این عدم شفافیت و ابهام‌آفرینی، معمولاً برای پنهان‌سازی فساد در تخصیص بودجه و اعمال تبعیض‌آمیز آن نسبت به بخش‌ها و ولایات مختلف صورت می‌گیرد.

گزارش بانک جهانی در ژانویه ۲۰۲۶ نشان داد که در نه ماه نخست سال مالی ۲۰۲۵، درآمد طالبان حدود ۲۰۰.۹ میلیارد افغانی (۳ میلیارد دالر) بوده و هزینه‌ها ۲۰۲.۹ میلیارد افغانی، یعنی کسری بودجه‌ای معادل ۲ میلیارد افغانی (۰.۱ درصد تولید ناخالص داخلی) را ثبت کرده است. نکته قابل تأمل اینکه از این میزان هزینه، حدود ۹۶.۹ میلیارد افغانی (نزدیک به ۴۸ درصد کل هزینه‌ها) صرف بخش‌های امنیتی شده است، در حالی که هزینه‌های توسعه‌ای تنها ۱۵.۷ میلیارد افغانی (حدود ۷ درصد) بوده است. این نشان می‌دهد که علی‌رغم ادعای تأمین امنیت در سراسر کشور، نزدیک به ۵۰ درصد بودجه طالبان به بخش‌های امنیتی اختصاص یافته است و این با ادعای تأمین امنیت کامل، سازگاری چندانی ندارد.

پس از خروج نیروهای خارجی و تسلط طالبان، کمک‌های خارجی همچنان ادامه یافت؛ چنانکه آخرین آمار حاکی است که در طی کمتر از پنج سال، ۱۶ میلیارد دالر به افغانستان کمک شده است. هرچند شیوه کمک‌ها تفاوت کرد و کمک‌کنندگان دیگر تمایلی به تأمین مالی پروژه‌های توسعه‌ای به دلیل سلطه گروهی که توسط هیچ کشوری به رسمیت شناخته نشده، نداشتند.

دوم. کمک ۱۶ میلیارد دلری؛ ارقامی بزرگ در سایه فقر گسترده

بر اساس اعلام جورجت گانیون، سرپرست هیأت معاونت سازمان ملل در افغانستان (یوناما)، جامعه جهانی از بازگشت طالبان به قدرت در سال ۲۰۲۱ تاکنون (سال ۲۰۲۶) حدود ۱۶ میلیارد دالر به افغانستان کمک کرده است. این رقم به‌طور میانگین معادل ۳.۲ میلیارد دالر در سال است؛ رقمی که تفاوت چندانی با کمک‌های بین‌المللی در دوره جمهوریّت (۴ تا ۵ میلیارد دالر در سال) ندارد.

پس از سال ۲۰۲۱، کمک‌های خارجی عمدتاً به کمک‌های بشردوستانه، به دلیل گسترش فقر و بیکاری ناشی از تسلط طالبان، از طریق سازمان ملل و نهادهای امدادرسان محدود شد. در سال ۲۰۲۵، برنامه پاسخ بشردوستانه سازمان ملل به ۲.۴۲ میلیارد دالر بودجه نیاز داشت، اما تنها ۱.۰۷ میلیارد دالر آن تأمین شد. با این حال، در سال ۲۰۲۶ اوضاع بدتر شد؛ سازمان ملل اعلام کرد که از مجموع پول مورد نیاز برای کمک‌های بشری به افغانستان، تنها ۱۶ درصد در دسترس قرار گرفته است.

عمده نهادهای کمک‌کننده در این دوره شامل اتحادیه اروپا، سازمان ملل، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، ژاپن، کانادا و برخی کشورهای عربی بوده‌اند. با این حال، کمک‌های آمریکا در زمان جوبایدن، رئیس‌جمهور پیشین آمریکا، به‌صورت هفتگی بین ۴۰ تا ۵۰ میلیون دالر ادامه یافت و پس از روی کار آمدن دونالد ترامپ، وضعیت این کمک‌ها روشن نیست که چه مقدار به

ادارهٔ طالبان انجام می‌شود.

سوم. فقر گسترده؛ ابعاد یک فاجعهٔ انسانی

آمارهای رسمی بین‌المللی نشان از یک فاجعهٔ انسانی در افغانستان دارد. بر اساس «شاخص فقر چندبعدی جهانی ۲۰۲۵» که از سوی برنامهٔ توسعهٔ سازمان ملل منتشر شده، ۶۴.۹ درصد جمعیت افغانستان در فقر چندبعدی زندگی می‌کنند؛ شاخصی که محرومیت هم‌زمان در حوزه‌های سه‌گانه آموزش، سلامت و سطح زندگی را اندازه‌گیری می‌کند. سازمان ملل در اواخر سال ۲۰۲۵ اعلام کرد که نرخ بیکاری در افغانستان به ۷۵ درصد رسیده و بیش از ۹۰ درصد جمعیت این کشور زیر خط فقر زندگی می‌کنند.

چهارم. فقدان برنامه‌های اقتصادی و زیربنایی

با وجود اعلام برخی پروژه‌های کلان مانند فاز دوم جادهٔ واخان، پروژهٔ انتقال برق کاسا-۱۰۰۰، معدن مس عینک، پروژهٔ تاپی و پروژهٔ کانال قوش‌تپه، عملاً این طرح‌ها یا در مراحل ابتدایی قرار دارند یا با چالش‌های جدی تأمین امنیت، جذب سرمایهٔ خارجی و ایجاد زیرساخت‌های مناسب مواجه شده‌اند. بانک جهانی در گزارش خود به شکندگی بخش بانکی افغانستان اشاره کرده که با «عدم اطمینان نظارتی، افزایش وام‌های غیرقابل بازپرداخت و محدودیت فعالیت‌های وام‌دهی» مواجه است.

علاوه بر موارد فوق، کدرهای مسلکی پس از تسلط طالبان بر افغانستان، به خاطر نگرانی از امنیت جان خود، از کشور خارج شدند و شماری اندک که در سال‌های نخست سلطهٔ طالبان در ادارات باقی ماندند، به‌تدریج با مولوی‌ها و قاری‌هایی جایگزین شدند که از کوهستان‌ها به شهرها سرزیر شده بودند. انجیران، داکتران، اقتصاددانان، مدیران و برنامه‌ریزان حرفه‌ای از کار منفک شدند و این رویه نیز بر ناکارآمدی ادارهٔ طالبان افزود.

پنجم. چرا طالبان نتوانستند پروژه‌های توسعه‌ای را اجرا کنند؟

پرسش مهمی که مطرح است این است که چرا طالبان، علی‌رغم ادعاهای کلان، نتوانستند پروژه‌های انکشافی را اجرا کنند و در این زمینه ناکام ماندند و بیشتر به استخراج غیرمعیاری معادن (که در اصطلاح تخصصی اقتصادی به آن «نفرین منابع» گفته می‌شود) در مناطق غیر پشتون‌نشین روی آوردند. دلایل متعددی برای این ناکامی وجود دارد:

اولویت بودجه‌ای اشتباه: حدود ۸۸ درصد بودجه صرف هزینه‌های جاری (عمدتاً امنیتی) می‌شود و تنها کمی بیش از ۷ درصد به پروژه‌های انکشافی اختصاص دارد. در سال ۲۰۲۵، هزینه‌های امنیتی ۴۸ درصد کل بودجه را به خود اختصاص داده بود.

برنامهٔ اقتصادی غیرعملی: برنامهٔ پنج‌سالهٔ طالبان مبهم و سرشار از شعارهای ایدئولوژیک است و جزئیاتی دربارهٔ تأمین مالی ندارد. حتی رهبر طالبان خود مانع برنامه‌ریزی دقیق می‌شود.

انزوای بین‌المللی و تحریم‌ها: عدم به‌رسمیت‌شناختن طالبان، دسترسی به منابع مالی کلان و وام‌های توسعه‌ای را مسدود کرده است.

فساد و مدیریت ضعیف: هرچند ادعا می‌شود که فساد در ادارهٔ طالبان کمتر از دورهٔ جمهوریت است، اما واقعیت عینی نشان می‌دهد که رانت‌خواری، قراردادهای مشکوک، عدم رعایت داوطلبی شفاف، دخالت رهبران طالبان در انعقاد قراردادها و اختلافات داخلی، پروژه‌ها را به تعویق می‌اندازد.

نبود امنیت و اعتماد: سرمایه‌گذاران بخش خصوصی که در هر کشور موتور محرکهٔ اقتصاد و زیربناها محسوب می‌شوند، به دلیل نبود ثبات حقوقی و امنیت، از سرمایه‌گذاری در پروژه‌های کلان خودداری می‌کنند. حتی برخی تاجران و شرکت‌هایی که در دورهٔ جمهوریت در بخش‌های مختلف سرمایه‌گذاری کرده بودند، طالبان اقدام به مصادره و غصب اموال آنان کرد؛ نمونهٔ آن را می‌توان در شهر سرمایه‌ها و جایداد عباس ابراهیم‌زاده، شهرک مسکونی حاجی نبی خلیلی در شهر

در پنج سال اخیر، طالبان برای جبران کسری

بودجه، فشار مالیاتی بر مردم و کسبه‌کاران را

به‌طور قابل توجهی افزایش داده است. شماری

از کسبه‌کاران مدعی‌اند و گزارش‌های میدانی

نیز مؤید آن است که طالبان مالیات آنان را

افزایش داده و به دلیل رکود بازار، توان پرداخت

آن را ندارند. گزارش بانک جهانی نشان می‌دهد

که درآمدهای مالیاتی طالبان در سال ۲۰۲۵

به ۸۰.۹ میلیارد افغانی رسیده که ۲۲.۲ درصد

افزایش نسبت به دورهٔ مشابه سال قبل داشته

است. این افزایش مالیات در حالی رخ می‌دهد

که رشد حقیقی اقتصادی تقریباً در طی این

مدت نزدیک به صفر بوده است.



آمریکا، بارها اعلام کرده که هفته‌وار بیش از ۴۰ میلیون دالر از پول مالیات‌دهندگان آمریکایی به حکومت طالبان می‌رسد.

با این حال، یک مقام ارشد سابق آمریکایی که خواست نامش فاش نشود، چنین توجیه کرده است: «دولت آمریکا هیچ پولی به افغانستان نمی‌فرستد.» به گفتهٔ او، این وجوه در واقع متعلق به سازمان ملل است و توسط این سازمان برای پوشش هزینه‌های عملیات بشردوستانه در افغانستان منتقل می‌شود. این در حالی است که جان سوپکو، رئیس سابق سیگار، اعلام کرده که آمریکا از سال ۲۰۲۱ تاکنون در مجموع بیش از ۲۱ میلیارد دالر برای کمک به افغانستان هزینه کرده که از این مقدار، ۳.۷ میلیارد دالر صرف کمک‌های بشردوستانه شده است.

جمع‌بندی

پنج سال حاکمیت طالبان بر افغانستان، اقتصاد این کشور را به یکی از فقیرترین و شکننده‌ترین اقتصادهای جهان تبدیل کرده است. کسری بودجهٔ مزمن، عدم شفافیت مالی، افزایش فشار مالیاتی، قطع کمک‌های توسعه‌ای بین‌المللی، نبود زیرساخت‌های اقتصادی، بازگشت میلیونی مهاجران، افزایش سرسام‌آور نرخ بیکاری، و مصادره و غصب املاک، خانه و زمین مردم، همگی دست به دست هم داده‌اند تا ۹۰ درصد جمعیت افغانستان زیر خط فقر زندگی کنند.

تا زمانی که طالبان به تعهدات بین‌المللی خود در زمینهٔ حقوق بشر، به‌ویژه حقوق زنان، پایبند نشوند؛ برنامه‌ای شفاف و عملی برای توسعهٔ اقتصادی ارائه ندهند؛ از غصب خانه و زمین‌های شخصی مردم به نفع طالب و کوچی‌های حامی طالب دست برندارند؛ و از مصادرهٔ شهرک‌های مسکونی که مردم با خون دل در آن‌ها خانه آباد کرده‌اند، خودداری نکنند، چشم‌انداز بهبود اقتصاد افغانستان همچنان در هاله‌ای از ابهام باقی خواهد ماند؛ بلکه روز‌به‌روز بدتر خواهد شد.

میزان کمک‌های سالانه در دورهٔ طالبان (۳.۲ میلیارد دالر) تفاوت چندانی با دورهٔ جمهوریت ندارد، اما کارایی این کمک‌ها به شدت کاهش یافته است. در دورهٔ جمهوریت، کمک‌ها صرف پروژه‌های زیربنایی، آموزش و بهداشت می‌شد، در حالی که اکنون عمدتاً به تأمین غذای اضطراری محدود شده است. به گفتهٔ گانیون، «رها کردن افغانستان و انزوای آن، آینده‌ای روشن برای نسل جوان این کشور رقم نخواهد زد.»

منابع:

- www.8am.com
- www.aa.com.tr
- www.Af.shafaqna.com
- www.Afghan...analydtd.org
- www.Afghanistan-iim.com
- www.Afintl.com
- www.Amu.tv
- www.Bbc.com
- www.Da.azadiradio.com
- www.Dw.com
- www.Etilaatroz.com
- www.Iess.ir
- www.Ir.voanews.com
- www.Iraf.ir
- www.Jomhornews.com
- www.Trtfarsi.com
- www.Worldbank.org
- Youtube.com

کابل و سایر شهرک‌های رهائشی که در زمان جمهوریت با سرمایه‌گذاری میلیون‌ها دالر توسط سرمایه‌گذاران سکتور خصوصی تاجیک، هزاره، ازبیک و پشتون ایجاد شده بودند، مشاهده کرد.

تحریم بانکی: با روی کار آمدن طالبان، سیستم بانکی افغانستان به خاطر رفتار تبعیض‌آمیز و محرومیت‌ساز طالبان در زندگی اجتماعی دختران و زنان افغانستان و تشکیل ادارهٔ انحصاری قومی، با تحریم‌هایی مواجه شد که انتقال پول برای پروژه‌های بزرگ را غیرممکن ساخته است.

ششم. چرا این کمک‌ها در زندگی مردم بی‌تأثیر بوده است؟

کمک به جای توسعه: پول‌های کمک‌شده به افغانستان در دوره طالبان صرف «بقا» می‌شود و بیشتر توسط طالبان یا افراد نزدیک به آنان به روش‌های مختلف گرفته می‌شود، نه اینکه هزینهٔ پیشرفت» و انکشاف شود. در نتیجه، زیرساخت‌ها همچنان ویران باقی مانده است.

بازگشت میلیونی مهاجران: بازگشت حدود ۶ میلیون مهاجر، به‌ویژه از پاکستان، به دلیل سیاست اشتباه طالبان در قبال آن کشور، فشار بر منابع را افزایش داده و بیکاری را چند برابر کرده است.

محرومیت زنان: ممنوعیت تحصیل و کار زنان که نیمی از جمعیت را از چرخهٔ تولید حذف کرده، فقر را تعمیق بخشیده است.

بلایای طبیعی و رشد جمعیت: خشکسالی‌ها و زلزله‌های مکرر، در کنار رشد بالای جمعیت (۸.۶ درصد)، ترقی و پیشرفت را غیرممکن ساخته است.

افزایش سرسام‌آور مالیات بر کار و بار مردم: طالبان برای پوشش هزینه‌های میلیشه‌های خود، مالیات را نسبت به دورهٔ جمهوریت ۱۰۰ تا ۱۲۰۰ فیصد افزایش داده است که این امر باعث فقر و ناداری مردم شده و کمک‌های صورت‌گرفته هیچ تأثیر مثبتی در زندگی مردم نداشته است.

هفتم. افزایش فشار مالیاتی بر دوش مردم

چنانکه اشاره شد، در پنج سال اخیر، طالبان برای جبران کسری بودجه، فشار مالیاتی بر مردم و کسبه‌کاران را به‌طور قابل‌توجهی افزایش داده است. شماری از کسبه‌کاران مدعی‌اند و گزارش‌های میدانی نیز مؤید آن است که طالبان مالیات آنان را افزایش داده و به دلیل رکود بازار، توان پرداخت آن را ندارند. گزارش بانک جهانی نشان می‌دهد که درآمدهای مالیاتی طالبان در سال ۲۰۲۵ به ۸۰.۹ میلیارد افغانی رسیده که ۲۲.۲ درصد افزایش نسبت به دورهٔ مشابه سال قبل داشته است. این افزایش مالیات در حالی رخ می‌دهد که رشد حقیقی اقتصادی تقریباً در طی این مدت نزدیک به صفر بوده است و این افزایش، نه به خاطر افزایش درآمد مردم، بلکه افزایش ناعادلانه درصد آن و تحمیل بر مردم بوده است.

این افزایش مالیات در حالی رخ می‌دهد که اقتصاد کشور در رکود عمیقی به سر می‌برد و مردم با فقر و بیکاری دست و پنجه نرم می‌کنند. طبق گزارش بانک جهانی، هرچند رشد اسمی اقتصادی افغانستان در سال ۲۰۲۵ به ۴.۳ درصد رسیده، اما این رشد عمدتاً ناشی از تقاضای ایجادشده توسط مهاجران بازگشته است و نه برنامه‌ریزی اقتصادی پایدار و بهبود کسب‌وکار و رشد حقیقی اقتصاد. بنابراین، افزایش مالیات به‌صورت غیرعادلانه از جیب مردم فقیر گرفته شده است.

علاوه بر این، در روزهای اخیر طالبان مردم را مجبور کرده‌اند که کرایه‌های خانه‌های شخصی و ملکی خود را به حساب بانکی دولتی (ادارهٔ طالبان) پرداخت کنند. این نوع رفتار در عمر هیچ حکومتی نه در افغانستان و نه سایر نقاط دنیا سابقه ندارد که دولت از صاحبان خانه، کرایهٔ خانه‌های شخصی‌شان را مطالبه کند.

هشتم. کمک هفتگی آمریکا؛ واقعیت یا روایت؟

در سال‌های اخیر، ادعاهایی دربارهٔ ارسال هفتگی ۴۰ تا ۵۰ میلیون دالر پول نقد از سوی آمریکا به افغانستان مطرح شده است. تیم بورچت، عضو کنگرهٔ



مخالفان طالبان و بارگران کلیشه‌ها

(نقدی بر کارنامه مخالفان پس از پنج سال سلطه طالبان)



محمد هدایت

درآمد؛ عصری برای نبرد روایت‌ها

پانزدهم آگست یکی از سیاه‌ترین روزهای تاریخ معاصر افغانستان و سالروز سقوط نظام جمهوری و بازگشت این گروه به قدرت است. پنج سال از سقوط نظام و برآمدن طالبان گذشت ولی هرگز روزه‌ای برای امید یافت نگردید. پنج سالی که نه تنها سرنوشت میلیون‌ها شهروند افغانستان را دگرگون ساخت، بلکه یک بار دیگر بر ناکامی روند دولت و ملت‌سازی در افغانستان صحنه گذاشت و ما شاهد یکی از غم‌انگیزترین گسست‌های تاریخی در پانزدهم آگست ۲۰۲۱ بودیم.

در پنج سال گذشته طالبان توانستند علی‌رغم بحران عمیق اقتصادی، انزوی بین‌المللی، محدودیت‌های گسترده بر حقوق و آزادی‌های اساسی و نارضایتی بخش‌هایی از جامعه، همچنان قدرت سیاسی را در اختیار نگه دارند. مهم‌تر از آن بحران در روایت طالبانی و شکست جهانی گفتمان بنیادگرایی دینی و افراطیت مذهبی نیز نتوانست آن گونه که انتظار می‌رفت این گروه را از درون دچار فروپاشی کند. بسیار طبیعی است که نظام طالبانی مثل بسیاری از نظام‌های توتالیتر و استبدادی از درون خواهد پوسید و در نهایت دچار شکست سخت خواهد شد. سنت تاریخ با به عبارت زمینی‌تر تجربه تاریخی این موضوع را نشان داده است. اما در این پنج سال این گروه با تمام عقب‌ماندگی‌ها و ناکارآمدی دوام آورده و هم‌چنان در صحنه سیاسی کشور فعال می‌اشد. در مقابل، مخالفان طالبان با وجود برخورداری از سرمایه انسانی، تجربه حکمرانی، حمایت بخش قابل توجهی از افکار عمومی و همدلی شماری از بازیگران خارجی نتوانستند به یک جبهه فراگیر و یک بدیل قابل توجه در عرصه میدانی تبدیل شوند.

در توضیح این ناکامی، عوامل متعددی مطرح شده است؛ از اختلافات رهبری و پراکندگی سازمانی گرفته تا ضعف منابع مالی، تغییر اولویت‌های جامعه جهانی، نبود پشتیبانی نظامی و استبداد خشن و سخت طالبان، همگی در این ناکامی سهم دارند. هر یک از عوامل یادشده در جای خود اهمیت دارند، اما به نظر می‌رسد یک عامل کمتر مورد توجه قرار گرفته است: شکست مخالفان در نبرد روایت‌ها و ناتوانی آنان در شکستن کلیشه‌های سیاسی مسلط بر ذهنیت جامعه.

ناکامی مخالفان در نبر روایت‌ها به معنای ارجمندی و فراگیری روایت طالبان نیست. اتفاقاً معمای اساسی و طنز تلخ در همین نکته نهفته است که طالبان علی‌رغم تحجر شدید ماهوی و منفور بودن گفتمان اصلی آن در نزد مردم افغانستان و جهان تا کنون توانسته‌اند دوام بیاورند و مخالفان نتوانسته‌اند این گروه را با چالش اساسی در عرصه عملی مواجه سازند. پرسش اساسی در همینجا است که چه عواملی سبب ماندگاری طالبان و شکست مخالفان در میدان مبارزه شده است؟ واقعیت امر این است که طالبان تنها با نیروی نظامی کابل را تصرف نکردند بلکه در بازی پیچیده و از پیش طراحی شده و احتمالاً تحت هدایت آموزگاران ورزیده، قدرت را در افغانستان به دست گرفتند. اما مهم این است که آنان در سال‌های بعد نیز کوشیدند تصویری خاص از گذشته و حال افغانستان را در ذهن مردم تثبیت کنند. در این روایت، جمهوریت مترادف با فساد، مجاهدین مترادف با جزیره‌های قدرت، سیاستمداران مترادف با دزدان اموال عمومی و مخالفان طالبان مترادف با شکست، فرار، وابستگی و بی‌برنامگی معرفی شدند. این تصویر البته تنها محصول تبلیغات طالبان نبود؛ اشتباهات واقعی بخشی از نخبان سیاسی، تجربه تلخ فساد، عملکرد ضعیف برخی دولت‌مردان و نیز بازنمایی رسانه‌ای این تجربه‌ها، زمینه پذیرش چنین روایت‌هایی را فراهم کرد. اما آنچه اهمیت دارد، تعمیم این تجربه‌های واقعی به همه مخالفان و تبدیل آنها به «کلیشه» بود.

طبیعی است که هدف این مقاله دفاع از عملکرد جمهوریت یا تطهیر شخصیت‌های سیاسی گذشته نیست. انکار فساد، سوءمدیریت، رقابت‌های ویرانگر و خطاهای راهبردی، نه ممکن است و نه سودمند. برعکس، پذیرش این واقعیت‌ها شرط لازم برای بازی سیاسی در میدان‌های جدید است. با این حال، میان نقد مستند عملکرد افراد و جریان‌ها با تبدیل همه مخالفان به یک تصویر کلی و تغییرناپذیر تفاوتی بنیادین وجود دارد. هنگامی که جامعه باور کند «همه دزد هستند»، «همه فاسدند» یا «هیچ بدیلی برای طالبان وجود ندارد» و این موارد و موارد دیگر تبدیل به کلیشه‌های عام شوند، دیگر زمینه‌ای برای ظهور نیروهای تازه و مسئولیت‌پذیر باقی نمی‌ماند.

کلیشه سیاسی چیست؟

در روان‌شناسی اجتماعی، «کلیشه» به برداشت‌های ساده‌شده، تعمیم‌یافته و نسبتاً ثابت درباره یک گروه یا پدیده گفته می‌شود. کلیشه‌ها معمولاً از تجربه محدود، روایت‌های رسانه‌ای، تبلیغات سیاسی و حافظه جمعی شکل می‌گیرند. ویژگی اصلی آنها این است که پیچیدگی واقعیت را به چند گزاره عام‌فهم و به ظاهر بدیهی تقلیل می‌دهند؛ گزاره‌هایی که تکرار مداوم آنها، به تدریج جای بررسی انتقادی را می‌گیرد.

طالبان با وجود کاستی‌های آشکار در اداره

کشور از یک روایت ساده و قابل فهم بهره

برده‌اند: پایان جنگ، پایان فساد و بازگشت

«امنیت». هرچند بسیاری از این ادعاها با

واقعیت‌های موجود همخوانی ندارد، اما از

منظر ارتباطات سیاسی، روایت ساده معمولاً

از روایت پیچیده اثرگذارتر است. هنگامی که

مخالفان نتوانند تصویری روشن، امیدبخش

و منسجم از آینده ارائه کنند، ذهن جامعه

به روایت‌های ساده‌تر، حتی اگر ناقص یا

نادرست باشند، گرایش پیدا می‌کند.

والتر لیپمن، اندیشمند برجسته علوم سیاسی و ارتباطات، نزدیک به صدسال پیش گفته بود که انسان‌ها بیش از آنکه بر اساس واقعیت تصمیم بگیرند، بر پایه «تصویرهای ذهنی» خود عمل می‌کنند. این تصاویر، اگرچه ممکن است بخشی از حقیقت را بازتاب دهند، اما اغلب ناقص، جهت‌دار و مقاوم در برابر نقد و اصلاح‌اند. از همین رو، در سیاست، کلیشه‌ها و تصویرهای ذهنی عمومی به مثابه شعور جمعی عمل می‌کنند و سمت‌سوی عمل جمعی را شکل می‌دهند.

افغانستان طی نیم‌قرن گذشته، صحنه تولید و بازتولید پیوسته چنین تصویرهایی بوده است. در دوره‌های مختلف، گروه‌های سیاسی یکدیگر را با برچسب‌هایی چون «کمونیست»، «مرتجع»، «جاسوس»، «وابسته خارجی»، «قوم‌گرا»، «جنگ‌سالار» یا «مزدور» معرفی کرده‌اند. بسیاری از این برچسب‌ها ریشه‌هایی در واقعیت داشته‌اند، اما با گذر زمان از سطح توصیف افراد یا گروه‌های مشخص فراتر رفته و به داورهای فراگیر درباره همه اعضای یک جریان و یا حتی یک قوم تبدیل شده‌اند. نتیجه آن بوده است که مرز میان نقد منصفانه و داور۱ کلی از میان رفته و جامعه، به جای ارزیابی برنامه‌ها و عملکردها، با برچسب‌ها درباره آینده سیاسی کشور قضاوت کرده است.

کلیشه‌ها در کشوری مثل افغانستان که مردم آن فاقد هویت مشخص ملی و ارزش‌های مشترک هستند بیشترین کاربرد را دارند. بسیاری از منازعات داخلی بر پایه همین کلیشه‌ها به وجود آمدند و تبدیل به بحران‌های مزمن و فراگیر شدند. مخالفان طالبان؛ بحران روایت یا بحران رهبری؟

در پنج سال گذشته، مخالفان طالبان بیش از آنکه درگیر نبرد نظامی باشند، درگیر نبرد روایت‌ها بوده‌اند؛ اما این میدان را تا حد زیادی و به صورت کلی باخت‌اند. آنان که روزگاری هر کدام صاحب روایت و به عبارتی در جامعه قوم محور افغانستان صاحب گفتمان ویژه خود بودند، نتوانستند روایت مشترکی از گذشته، حال و آینده افغانستان ارائه کنند. هنوز هم روشن نیست که بدیل پیشنهادی آنان دقیقاً چه تفاوتی با تجربه جمهوریت دارد و این بدیل نامعلوم چگونه از تکرار خطاهای گذشته جلوگیری خواهد کرد و چه تصویری از آینده کشور پیش روی مردم می‌گذارد.

در مقابل، طالبان با وجود کاستی‌های آشکار در اداره کشور از یک روایت ساده و قابل فهم بهره برده‌اند: پایان جنگ، پایان فساد و بازگشت «امنیت». هرچند بسیاری

از این ادعاها با واقعیت‌های موجود همخوانی ندارد، اما از منظر ارتباطات سیاسی، روایت ساده معمولاً از روایت پیچیده اثرگذارتر است. هنگامی که مخالفان نتوانند تصویری روشن، امیدبخش و منسجم از آینده ارائه کنند، ذهن جامعه به روایت‌های ساده‌تر، حتی اگر ناقص یا نادرست باشند، گرایش پیدا می‌کند.

از این منظر، بحران امروز مخالفان طالبان صرفاً بحران سازمان، رهبری یا امکانات نیست؛ بلکه پیش از همه، بحران روایت است. جامعه‌ای که در ذهن خود مخالفان را به فساد، اختلاف، جنگ داخلی یا ناکارآمدی پیوند زده باشد، به دشواری آنان را به عنوان بدیلی معتبر خواهد پذیرفت. شکستن این تصویرهای ذهنی و فراگیر، شرط لازم برای هر تحول سیاسی آینده و کلید کارآمدی مخالفان طالبان است.

در این گفتار مختصر می‌خواهم نشان دهم که چگونه مجموعه‌ای از کلیشه‌های سیاسی طی پنج سال گذشته بر روان جمعی جامعه افغانستان سایه افکنده‌اند. این کلیشه‌ها چگونه شکل گرفته‌اند، چه نسبتی با واقعیت دارند، چرا مخالفان نتوانسته‌اند آنها را به چالش بکشند و برای عبور از این وضعیت چه بازاندیشی‌هایی ضروری است.

اکنون بزرگ‌ترین مانع در برابر مخالفان طالبان، نه استحکام ساختار قدرت طالبان، بلکه روایت‌هایی هستند که سال‌هاست بر ذهن جامعه انباشته شده و بر شانه‌های مخالفان سنگینی می‌کنند. هیچ نیروی سیاسی بدون بازسازی اعتماد عمومی و بدون شکستن این روایت‌های مسلط، قادر نخواهد بود به بدیلی پایدار و باورپذیر و قابل اعتماد تبدیل شود.

کلیشه اول: فاسدان نظام جمهوریت

یکی از عام‌ترین کلیشه‌ها که حتی پیش از طالبان نیز سکه رایج در نزد همگان بود، فساد در درون نظام بود. واقعیت این است که فساد یکی از مهم‌ترین عوامل تضعیف نظام جمهوری بود. گزارش‌های نهادهای داخلی و بین‌المللی، پرونده‌های متعدد اختلاس، شبکه‌های گسترده رانت، فساد در قراردادهای خرید و فروش مناصب دولتی، حتی در برخی موارد فسادهای اخلاقی، سوءاستفاده از منابع عمومی و ناکارآمدی اداری، واقعیت‌هایی بودند که نمی‌توان آنها را انکار کرد. بسیاری از شهروندان افغانستان، فساد را نه در گزارش‌ها، بلکه در زندگی روزمره خود تجربه کردند؛ از پرداخت رشوه برای دریافت خدمات اداری تا بی‌عدالتی در استخدام و توزیع امکانات. حتی از فساد در دوره جمهوریت قصه‌ها و طنزهای عمومی ساخته شد. می‌گویند روزی جمعی از منتقدین و نمایندگان مردم که از فساد در دستگاه حکومت به تنگ آمده بودند، دسته جمعی رفتند نزد آقای کرزی به عنوان رئیس جمهور و از وی خواستند مردم را از فساد نجات دهد. آقای کرزی رو کرد به نمایندگان و گفت: چند می‌دهید که فساد را ریشه کن کنم؟ این داستان شاید فقط یک طنز بود و واقعیت نداشت ولی بیانگر گستردگی فساد و عمومیت یافتن آن در همه سطوح حکومت بود.

اما آنچه بعدها به یک کلیشه تبدیل شد، تعمیم فساد بخشی از ساختار حکومت به همه کسانی بود که در جمهوریت حضور داشتند که امروز با طالبان مخالفت و مبارزه می‌کنند.

در عصر جمهوریت بر اساس آخرین آمارها حدود یک میلیون نفر در بخش‌های مختلف حکومت و دستگاه بروکراسی کشور به شمول بخش‌های امنیتی و معارف صحت کار می‌کردند. تنها در حدود ۳۰۰ هزار نیروی امنیتی در بخش پلیس، اردو و امنیت مشغول ایفای وظیفه بودند و روزانه در حدود صد نفر از این نیروها تنها در مبارزه با تروریسم جان خویش را از دست می‌دادند. من یادم است که تنها در یک روز در اواخر نظام پنج نفر از کادرهای ورزیده اردو تنها از قریه‌جات اطراف زادگاه من از سه نقطه جنگ، هلمند، فراه و شمال، توسط هلی کوپتر به مرکز دایکندی رسیدند و سپس با آمبولانس به مناطق شان فرستاده شده و به خاک سپرده شدند. علاوه بر بخش‌های امنیتی که تمام سربازان هر لحظه خون‌شان در کف دست‌شان بود، نظام بروکراسی کشور، هزاران کارمند، استاد دانشگاه، قاضی، افسر، دیپلمات، فعال مدنی، روزنامه‌نگار و سیاستمدار فعالیت می‌کردند. بدون شک سهم و مسئولیت آنان در برابر فساد هرگز یکسان نبود و هزاران نفر به صورت وطن‌پرستانه و زیر یک پرچم به ایفای وظیفه می‌پرداختند. اما بعدها همگان با یک چوب رانده شدند و هنوز هم انگ فساد به همگان یک مد است و حتی روشنفکرترین آدم‌ها فکر می‌کنند این انگ نشانه‌ای از دانایی و پاکی است. هیچ کس امروز از خانواده‌های بیش از هشتاد هزار شهید نیروهای امنیتی شرم نمی‌کنند و به صورت مداوم همه را با یک چوب می‌رانند.

این کلیشه چنان عمومیت یافته است که همه کسانی که روزگاری به عنوان رهبر، وکیل، وزیر، رئیس و یا حتی در بخش‌های امنیتی و ملکی حضور داشته‌اند متهم به فساد هستند و گرد این اتهام بر دامن همه یکسان نشسته است.

ممکن است امروزه کسانی که در صدر مجالس مخالفان طالبان نشسته‌اند خود



را به نحوی از فساد تبرئه کنند و یا حتی واقعا میرا از فساد بوده‌اند ولی واقعیت این است که این کلیشه دامن همگان را گرفته است و در ذهنیت عامه جا افتاده است. به عبارت دیگر کلیشه فساد جمهوریت بر پیشانی همه خورده است.

کلیشه دوم: جزیره‌های قدرت در جمهوریت

هیچ واژه‌ای در تاریخ معاصر افغانستان به اندازه «مجاهد» دچار دگرگونی معنایی نشده است. صفت مجاهد از نخستین روزهای مبارزه با تجاوز شوروی به افغانستان به کار برده شده است و تا امروز که به هر طالب ناپاک و بلاهت‌زده‌ای در عرف عام مجاهد خطاب می‌شود. اکنون مخالفان مسلح طالبان که در برخی جبهات فعال هستند نیز خود را مجاهد می‌خوانند.

اما بعدها میان مجاهد و جزیره قدرت نوعی پیوند ناگسستنی به وجود آمد. تا جایی که عصر مجاهدین با جنگ‌های خونین داخلی و پس از آن در عصر جمهوریت با جزیره‌های قدرت و خودمختاری‌های سیاسی ایجاد شده توسط سران مجاهدین شناخته می‌شود. از این رو یکی از شناخته شده ترین کلیشه‌ها جزایر قدرت و قدرت‌های بی‌مهار سران مجاهدین و جنگ سالاران است.

در حالی که بسیاری از مجاهدان عصر تجاوز شوروی چنان منزوی شدند که یکی پس از دیگر در دنیای غربت یا در گمنامی مطلق جهانی فانی را وداع گفتند. اما کلیشه، تفاوت‌ها را از میان می‌برد. در نگاه کلیشه‌ای، همه افراد یک گروه، ویژگی‌های یکسان پیدا می‌کنند. همین امر سبب شد که حتی چهره‌های جدید یا نسل دوم نیروهای سیاسی که ارتباط مستقیمی با جنگ‌های دهه هفتاد نداشتند، زیر سایه همان تصویر تاریخی قرار گیرند.

مخالفان طالبان نیز کمتر کوشیدند این تصویر را اصلاح کنند. بسیاری از آنان همچنان با همان ادبیات، همان نمادها و همان چهره‌هایی در برابر افکار عمومی ظاهر شدند که برای نسل جوان یادآور گذشته‌ای پرتنش بود. در نتیجه، کلیشه نه تنها تضعیف نشد، بلکه بازتولید شد. به خصوص چهره‌های جنجالی و برخوردار از مواهب عصر پس از پیروزی که هرکدام در قامت یک رهبر کاریزما به خصوص در عصر جمهوریت تبارز کردند بار این کلیشه را تقویت کردند و به مثابه نمادهایی از جزایر قدرت هنوز مطرح هستند. آنان بیشتر با این اوصاف شناخته می‌شوند که همه چیز را به فرزندان شان سپردند و پس از خود نیز در پی رهبر ساختن یکی از نورچشمی‌های خویش به امید تاسیس جزایر قدرت تازه هستند. بدین ترتیب هرگز برای نسل جوان و تحصیل کرده جایگاهی قایل نیستند و اگر هم قایل شوند به ازای سرسپردگی به خود شان است.

کلیشه سوم: دزدان عصر جمهوریت

شاید هیچ کلیشه‌ای به اندازه این گزاره، احساسات عمومی را برنیا نگیزد. مردمی که با فقر، بیکاری و ناامنی دست‌وپنجه نرم می‌کردند، همزمان شاهد ثروت‌های کلان برخی مقام‌های دولتی، قراردادهای پرسش‌برانگیز، حساب‌های بانکی در خارج از کشور و زندگی اشرافی بخشی از نخبگان سیاسی بودند. این فاصله میان زندگی مردم و زندگی بخشی از صاحبان قدرت، احساس بی‌عدالتی را عمیق‌تر کرد و به تدریج به ظهور طبقات اجتماعی و اقتصادی جدید منجر گردید.

پیامد سیاسی این کلیشه بسیار سنگین بود. هر شخصیتی که سابقه‌ای در نظام جمهوری داشت، پیشاپیش در موضع دفاع قرار گرفته است. حتی اگر برنامه‌ای نو، چهره‌ای تازه یا نگاهی اصلاح‌گر داشته باشد باز هم، نخست باید از گذشته‌ای دفاع کند که الزاماً متعلق به او نبوده است. چنین است که کلیشه برای همه یکسان حکم محکومیت از پیش ساخته شده در جیب دارد.

کلیشه چهارم: طالبان بدیل ندارد

بدترین کلیشه‌ای که تا کنون ساخته شده و شاید از یک نگاه سنگین‌ترین کلیشه بر دوش مخالفان طالبان باشد این گزاره است که «طالبان یک واقعیت است و فعلا بدیلی در افغانستان ندارند». این کلیشه تنها مربوط به گذشته نیست بلکه مستقیم به آینده افغانستان مربوط است و سرنوشت سیاسی آینده را نشانه گرفته است.

ریشه این کلیشه در دو چیز نهفته بود؛ یکی عدم برنامه و انسجام نیروهای مخالف طالبان و دیگری تبلیغات و سفیدنمایی‌های حامیان منطقه‌ای طالبان سبب شد که فقدان بدیل برای طالبان به عنوان یک کلیشه عام پا بگیرد.

در نگاه نخست، این گزاره که «طالبان بدیل ندارند» شاید صرفاً یک توصیف ساده از وضعیت موجود به نظر برسد. چون در روزهای نخست به راستی که همه گریختند و چنان فضا خالی شد که هیچ کسی در برابر طالبان به مقاومت جدی نپردخت. مقاومت پنجشیر در کوتاه ترین زمان ممکن شکست خورد و همه رهبران و دست‌اندرکاران آن فرار کردند. به همین خاطر آن گزاره از حیثیت یک توصیف ساده و بیان وضعیت به داوری سیاسی منجر گردید. یعنی در همان نخست نیز نوعی داوری سیاسی نسبت به آینده کشور بود. زیرا میان «نبود بدیل در این لحظه» و «ناممکن بودن شکل‌گیری بدیل» تفاوتی اساسی وجود دارد. بسیاری از نظام‌های سیاسی اقتدارگرا در جهان، سال‌ها چنین تصویری از خود ساخته‌اند که گویا هیچ جایگزینی برای آنها متصور نیست؛ اما تاریخ نشان داده است که این تصور، همیشگی نبوده است. گاهی دیکتاتوری‌ها آنقدر از اعتماد به نفس کاذب تبلیغ می‌کنند که حتی پانزده دقیقه پیش از سقوط چنان به نظر نمی‌رسند. اما در مورد افغانستان این هنر طالبان نبود که چنین انگاره‌ای را تبدیل به یک کلیشه عام کرد. بلکه این وضعیت نابسامان مخالفان و کارکشتگی حامیان طالبان بود که چنین باور کاذبی را به تصور غالب و یک گزاره عمومی بدل کردند.

بدیل سیاسی، محصول زمان، سازماندهی، اعتماد عمومی و برنامه‌ریزی است. هیچ آلترناتیوی یک‌شبه متولد نمی‌شود. اگر جامعه از همان آغاز بپذیرد که اصولاً بدیلی وجود ندارد، انگیزه برای سرمایه‌گذاری سیاسی، گفت‌وگو، اصلاح و نوسازی نیز از میان می‌رود.

بخش بزرگی از انرژی مخالفان طالبان صرف اختلافات درونی، رقابت بر سر رهبری، ایجاد تشکلهای موازی و انتشار بیابیه‌های پراکنده شد. در مقابل، جامعه کمتر شاهد ارائه برنامه‌ای جامع درباره اقتصاد، آموزش، عدالت انتقالی، حقوق زنان، ساختار آینده حکومت، رابطه دین و دولت یا سیاست خارجی بود.



بدترین کلیشه‌ای که تاکنون ساخته شده

و شاید از یک نگاه سنگین‌ترین کلیشه بر

دوش مخالفان طالبان باشد این گزاره است

که «طالبان یک واقعیت است و فعلا بدیلی

در افغانستان ندارند».

این کلیشه تنها مربوط

به گذشته نیست بلکه مستقیم به آینده

افغانستان مربوط است و سرنوشت سیاسی

آینده را نشانه گرفته است.

ریشه این کلیشه در دو چیز نهفته بود؛ یکی

عدم برنامه و انسجام نیروهای مخالف طالبان

و دیگری تبلیغات و سفیدنمایی‌های حامیان

منطقه‌ای طالبان سبب شد که فقدان بدیل

برای طالبان به عنوان یک کلیشه عام پا بگیرد.

در نتیجه، افکار عمومی بیش از آنکه با یک «پروژه سیاسی» روبه‌رو باشد، با مجموعه‌ای از افراد و جریان‌هایی مواجه شد که هر یک خود را شایسته رهبری می‌دانستند، اما کمتر توانستند تصویری مشترک از آینده ارائه کنند.

شاید بهترین نمونه دعوای اخیر مخالفان بر سر جنگ در بدخشان باشد. در حالی که مخالفان نظامی توانستند حداقل به مدت کوتاهی بر طالبان در بدخشان ضربه‌های مهلکی وارد کنند اما برخی از سیاستمداران در عالم رسانه و پروپاگندای سیاسی درست در برابر آنان موضع گرفتند و جالب این که از همان کلیشه‌هایی نسبت به مقاومت‌گران استفاده کردند که طالبان همان چیزها را به همه مخالفان شان تعمیم می‌دهند. جالب این که آقای پدرام علی‌رغم سابقه مبارزاتی طولانی در برابر فاشیسم و برتری خواهی قومی، مقاومت‌گران را دزدان عصر جمهوریت و مزدوران پاکستان خواند و بدین ترتیب به طور ناخودآگاه آب سردی روی وضعیت داغ به وجود آمده در بدخشان ریخت.

کلیشه پنجم: طالبان به مثابه واقعیت موجود

آن روی سکه فقدان بدیل برای طالبان، تبدیل شدن این گروه به مثابه واقعیت موجود افغانستان است. همگان می‌دانند که در گفتمان طالب هیچ‌گونه عنصری که بتواند کمترین ارتباط با زندگی اجتماعی امروزی پیدا کند وجود ندارد. اما همین گروه از یک گروه تروریستی بدوی و مطلقاً وحشی تبدیل به واقعیت موجود افغانستان شد. در خلق این انگاره بجز مردم افغانستان، تمام کشورها و حتی نهادهای بین‌المللی حقوق بشری و حتی به نحوی مخالفان طالبان نیز شامل بودند و هستند. این گزاره در سال‌های اخیر، به اشکال مختلف تکرار شده است: «طالبان شکست‌ناپذیرند»، «دنیای طالبان را پذیرفته است»، «هیچ قدرتی توان تغییر وضع موجود را ندارد» یا «افغانستان ناگزیر باید با طالبان کنار بیاید».

در روزگاری که اردوی افغانستان در برابر طالبان به طور متوسط روزانه صد نفر شهید می‌داد، پاکستان به عنوان کشور خالق و حامی طالبان هر روز رهبران سیاسی و چهره‌های مختلف را به اسلام‌آباد دعوت می‌کرد و انگاره طالبان به عنوان واقعیت

موجود را در ذهن و ضمیر آنان تزریق می‌کرد. کشورهای دیگر منطقه هر روز طالبان را مانند گربه‌های تازه به دنیا آمده این طرف و آن طرف می‌بردند و در کشورهای خود پذیرایی می‌کردند و جلسات متعدد برای شان برگزار می‌کردند. گاهی مخالفان طالبان نیز به این دعوت‌ها لبیک می‌گفتند و با طالبان دور یک میز می‌نشستند. کار به جایی رسید که حتی دولت افغانستان در روند دوحه طالبان را به عنوان واقعیت موجود افغانستان به رسمیت شناخت و در یک میز با آنان به گفت‌وگو پرداخت. با تمام فعل و انفعالاتی که ذکر گردید اما بنیانگذار اصلی این گزاره آقای کرزی بود. وقتی او طالبان را به عنوان برادران ناراضی وارد ادبیات سیاسی افغانستان کرد و در یک مصاحبه با شامت نسبت به خبرنگار متقابلاً این سوال را مطرح کرد که طالبان چه کسانی هستند؟ خودش در پاسخ گفت که آنان هم افغان هستند و حق دارند بخشی از افغانستان را در اختیار بگیرند و در این کشور زندگی کنند. طنز تلخ ماجرا این بود که خود کرزی در همان زمان رییس جمهور افغانستان بود و در حالی که طالبان به طور مطلق هرگونه مذاکره با دولت افغانستان را رد می‌کردند، کرزی به عنوان رییس جمهور می‌گفت همان گونه که ما حق داریم در بخشی از افغانستان حکومت کنیم، طالبان نیز حق دارند بر بخشی از افغانستان حاکم باشند. این گونه بود که گزاره «طالبان به مثابه واقعیت افغانستان» جان گرفت و سرانجام به واقعیت مبدل شد.

یکی از مهم‌ترین پیامدهای این کلیشه، فرآیندی است که می‌توان آن را «عادی‌سازی طالبان» نامید. عادی‌سازی، به معنای مشروعیت‌بخشی حقوقی یا اخلاقی نیست؛ بلکه به این معناست که جامعه، به تدریج وجود یک وضعیت را طبیعی، اجتناب‌ناپذیر و خارج از امکان تغییر تلقی کند. در چنین شرایطی، حتی کسانی که با طالبان موافق نیستند، ممکن است به این نتیجه برسند که مقاومت سیاسی بی‌فایده است و باید صرفاً با واقعیت موجود کنار آمد. این گونه بود که دیکتاتوری به تدریج حضور خود را بر ذهنیت عمومی تحمیل کرد و ماندگار شد. طالبان به مثابه واقعیت موجود به هر دلیلی تثبیت شد. اما مهم این است که این واقعیت موجود با تمام سختی و خشونت که داشت چنان لرزان و سست بنیان بود که با کمترین ضربه باید می‌شکست اما تا کنون نشکسته و به حیات خویش ادامه داده است. پاشنه آشیل اصلی طالبان در همین نکته نهفته است که این گروه هرگز چشم‌اندازی روشن و کمترین روزنه‌ای برای امید خلق نمی‌کند. بلکه برعکس هرگونه امید و کوچک‌ترین فروغ در چشم مردم را می‌بندد. بدین ترتیب هنگامی که چشم‌اندازی معتبر، واقع‌بینانه و امیدبخش از آینده شکل نگیرد، جامعه آمادگی بیشتری برای مشارکت در تغییر سرنوشت خویش پیدا نمی‌کند. اما مخالفان نتوانستند از چنین ظرفیت بزرگ در شکستن بن بست طالبان استفاده کنند. از همین رو وظیفه مخالفان تنها انتشار بیابیه و برگزاری همایش‌های تکراری نیست بلکه بازسازی «امید سیاسی» است. این امید با شعارهای کلی، نوستالژی گذشته یا وعده‌های مبهم به دست نمی‌آید، بلکه نیازمند برنامه‌ای روشن، رهبری پاسخگو، پذیرش مسئولیت اشتباهات گذشته و ارائه تصویری قابل اعتماد از آینده است.

چنان که مشاهده می‌کنیم مخالفان نتوانستند در میدان عمل یک جبهه مقتدر با یک جغرافیای وسیع و قابل اعتنا به وجود آورند. به همین خاطر حداقل باید می‌توانستند جبهه بزرگی را در عرصه‌های دیپلماتیک و در نهایت در ذهنیت عمومی ایجاد می‌کردند.

از این منظر، مبارزه با طالبان تنها رقابت بر سر قدرت نیست؛ بلکه پیش از هر چیز، رقابت بر سر معنا، روایت و امید است. هر جریان سیاسی که بتواند آینده‌ای باورپذیرتر، عادلانه‌تر و فراگیرتر را در ذهن مردم ترسیم کند، شانس بیشتری برای تبدیل شدن به بدیل خواهد داشت؛ و هر جریانی که در اسارت

گذشته و کلیشه‌های آن باقی بماند، حتی اگر از نظر تشکیلاتی قدرتمند باشد، از کسب سرمایه اجتماعی پایدار بازخواهد ماند.

چرا کلیشه‌ها ماندگار شدند؟

نخست باید به این پرسش مهم پاسخ دهیم که چرا این کلیشه‌ها تا این اندازه ماندگار شدند و سپس جوابی به این پرسش پیدا کنیم که چگونه می‌توان از کلیشه‌ها عبور کرد؟

در قدم نخست باید همگان اذعان داشته باشیم که کلیشه‌های پیش گفته هرکدام بخشی از تجربه‌های زیسته مردم افغانستان بوده است. کلیشه‌ای که هیچ ارتباطی با واقعیت نداشته باشد، معمولاً دوام نمی‌آورد. اما هنگامی که تجربه واقعی با تعمیم‌های گسترده همراه شود، ذهنیت عمومی به آسانی آن را می‌پذیرد. دوم، مخالفان طالبان نتوانستند میان «پذیرش مسئولیت» و «پذیرش اتهام جمعی» تفاوت قائل شوند. آنان یا همه انتقاده‌ا را انکار کردند یا همه گذشته را توجیه نمودند. در حالی که جامعه انتظار داشت با صداقت بپذیرند که نظام جمهوریت و کارگزاران آن به شمول رهبران سیاسی خطاهای جدی داشت، اما در عین حال توضیح دهند که چرا این خطاها نباید به نفی همه نیروهای مخالف طالبان بینجامد.

سوم، طالبان از این فضای ذهنی بهره‌برداری کردند. آنان شاید خود می‌دانستند که اداره شان هرگز مشروعیت ملی و بین المللی کسب نخواهد کرد به همین خاطر نیازی به عملکردی موفق‌تر از جمهوریت نداشتند بلکه کافی بود تصویر جمهوریت را چنان تیره نگه دارند که هر بدیل احتمالی نیز در ذهن مردم بخشی از همان گذشته تلقی شود.

از این منظر، یکی از بزرگ‌ترین دستاورد در روایت سازی طالبانی نه اقناع همه مردم به برتری حکومت خود، بلکه تثبیت این باور بود که «بازگشت مخالفان، یعنی بازگشت همان گذشته.».

اما پرسش اساسی که مخالفان طالبان باید بدان پاسخ بگویند این است که چگونه می‌توان از کلیشه‌ها عبور کرد و به مثابه بدیل قابل اعتماد برای ذهنیت عمومی تبارز کرد؟

چگونه می‌توان از کلیشه‌ها عبور کرد؟

مخالفان طالبان اگر بخواهند به عنوان بدیل و مخالفان موثر در صحنه مبارزه حضور داشته باشند باید به موارد زیر بپردازند و توجه کنند:

اول: پذیرش مسئولیت، نه انکار گذشته

واقعیت این است که جمهوریت با تمام مشکلاتی که داشت دستاوردهای بزرگی نیز داشت؛ گسترش آموزش، رشد رسانه‌ها، توسعه نهادهای مدنی، افزایش مشارکت زنان، شکل‌گیری نسل جدید دانشگاهی و ایجاد ارتباط افغانستان با جهان، بخشی از این دستاوردها بود. در عین حال، فساد، انحصار قدرت، اختلافات سیاسی، ضعف حکومت‌داری و فاصله گرفتن بخشی از نخبگان از مطالبات مردم نیز واقعیت‌هایی انکارناپذیر بودند. بدون تردید در این دستاوردها مخالفان کنونی طالبان که بخشی از نظام بودند سهم داشتند. به همان اندازه که در کمبودها و نقص‌های گذشته نیز سهم داشتند.

مشکل امروز مخالفان طالبان این است که نمی‌خواهند حداقل بخشی از بار کمبودهای گذشته را، به میزان تاثیرگذاری و جایگاه خود در گذشته، به دوش گیرند. آنان تمام کاسه و کوزه‌ها را بر سر غنی و یا مجموعه به اصطلاح حکومت سه نفره ارگ ریاست جمهوری می‌شکنند. طبیعی است که بزرگ‌ترین مسوولیت باید به دوش نخستین فرد مملکت یا به گفته خودش سرقومندان اعلای قوای مسلح باشد. بدون شک غنی بدترین رهبری سیاسی را در دشوارترین برهه تاریخ به نمایش گذاشت. او شیرازه‌های اعتماد جمعی را فرو پاشید و با تفکر انحصاری و تکیه بر بنیاد قدرت قومی و دور کردن اقوام از مشارکت معنادار و واقعی در سرنوشت سیاسی، بزرگ‌ترین آسیب را به دموکراسی نیم بند و نظام جمهوری زد. اما هرگز این سخن به این معنا نیست که دیگران همه گل‌های بی‌خار بودند و دامن شان از هر آلودگی پاک بود. از این رو کسانی که امروز در میدان سیاست افغانستان ادعای مبارزه با طالبان

و ادعای آلترناتیف آینده را دارند باید بخشی از تجربه ناکام گذشته را به دوش گیرند و صادقانه با مردم سخن بگویند و به خطاهای گذشته اعتراف کنند. به همان پیمانه که در دستاوردها سهم داشتند و بدان افتخار می‌کنند. تا زمانی که مردم روایت صادقانه و بدور از ابهام و شفاف نسبت به آینده از مخالفان طالبان نشنوند شاید نتوانند دو باره به آنان اعتماد کنند.

دوم: ساختن روایت آینده

یکی از بزرگ‌ترین خلأهای کارنامه مخالفان، نبود یک روایت روشن از افغانستان پس از طالبان است. مردم می‌خواهند بدانند نظام سیاسی آینده چه نوع نظامی خواهد بود؟ چگونه از بازتولید استبداد جلوگیری می‌شود؟ حقوق شهروندان چگونه تضمین خواهد شد؟ جایگاه زنان، اقوام، مذاهب و نسل جوان چه خواهد بود؟ عدالت انتقالی چگونه اجرا خواهد شد و اقتصاد کشور بر چه اساسی بازسازی می‌شود؟

بدیل سیاسی، پیش از آنکه مجموعه‌ای از افراد باشد، مجموعه‌ای از پاسخ‌هاست. اگر مخالفان نتوانند پاسخ‌های روشن، واقع‌بینانه و قابل اجرا ارائه کنند، جامعه همچنان آنان را بخشی از گذشته خواهد دید، نه معماران آینده. ما در سال‌های گذشته شاهد مجادلات سیاسی بر سر ایجاد یک روایت درست و شفاف برای آینده بوده‌ایم. به عنوان مثال هنوز میان مخالفان بر سر این که نظام سیاسی آینده کشور متمرکز باشد یا غیر متمرکز اختلاف شدید وجود دارد. گروه‌های سیاسی متعلق به قوم پشتون مطلقا با هرگونه نظام غیر متمرکز مخالف هستند و آن را در ظاهر به منزله تجزیه کشور می‌پندارند اما در نهان احساس می‌کنند با نظام غیر متمرکز قدرت از دست پشتون بدر می‌رود.

در میان اقوام غیر پشتون بر سر اصل نظام غیر متمرکز اجماع وجود دارد ولی این که آن نظام غیر متمرکز چگونه نظامی باشد و از چه میکانیزمی باید استفاده شود هرگز اجماع سیاسی وجود ندارد. در واقع نظام غیر متمرکز در نزد گروه‌های سیاسی غیر پشتون مانند فیل مولانا در تاریکی است. بخشی از مخالفان به نظام فدرال رسیده‌اند و حتی مسوده قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان را نوشته‌اند. اما بخشی هنوز آن را خطر شکستن انحصار موهوم پساطالبان می‌دانند و به همین خاطر از آن هراس دارند. آنان فکر می‌کنند وقتی طالبان نباشد گویا قدرت به صورت خودکار در انحصار آنان خواهد بود و دم زدن از فدرالیسم و یا هرگونه میکانیزمی که به صورت افقی قدرت را میان اقوام تقسیم کند به منزله شکستن انحصار مابعدطالبانی است.

سوم: عبور از سیاست شخصیت‌محور

یکی از درس‌های بزرگ نیم‌قرن گذشته افغانستان آن است که هیچ فردی، هر اندازه محبوب یا با تجربه باشد، نمی‌تواند جایگزین نهادهای سیاسی شود. اپوزیسیون آینده، اگر بخواهد اعتماد عمومی را جلب کند، باید بر محور نهاد، قانون، شفافیت و مشارکت شکل گیرد، نه بر محور شخصیت‌ها. رهبری جمعی، سازکارهای دموکراتیک درون‌سازمانی، گردش نخبگان و پاسخگویی، باید به بخشی از فرهنگ سیاسی مخالفان تبدیل شود. جامعه دیگر به دنبال «منجی» نیست؛ بلکه به دنبال ساختاری است که حتی بدون حضور یک فرد خاص نیز بتواند به حیات خود ادامه دهد.

اما متأسفانه همان‌گونه که دیروز شاهد جزایر قدرت بودیم حتی در عصر شکست و در عالم غربت نیز بیش از آن که شاهد احزاب و جریان‌های ساختارمند باشیم، شاهد شخصیت‌ها و نوعی رشد کیش شخصیت در درون گروه‌های پراکنده هستیم. هنوز بیش از آن که عناوین جریان‌ها و احزاب مطرح باشند، نام اشخاص و کیش شخصیتی آنان مطرح هستند. در چنین فضایی طبیعی است که یک اپوزیسیون برنامه‌دار شکل نخواهد گرفت و اعتماد عمومی جلب نخواهد شد.

چهارم: پذیرش افکار عمومی به مثابه میدان اصلی

«افکار عمومی»، «اراده عمومی» و «حاکمیت مردم» عصاره دموکراسی هستند. این مفاهیم اگرچه با همدیگر تفاوت‌هایی دارند ولی همگی به نحوی یک چیز را بیان می‌کنند و آن جایگزینی شعور و وجدان جمعی به جای مفاهیم استعلایی



و قدسی در زندگی جمعی جدید است. فیلسوفانی چون روسو، جان لاک، جان استوارت میل و یورگن هابرماس به گونه مستوفا مفاهیم فوق را شرح داده‌اند. ما بخواهیم و یا نخواهیم در عصر جدید بیش از آن که در زندگی روزمره به مدد نیروهای غیبی و ماورایی محتاج باشیم به حمایت جمعی و هم‌نظری همگانی نیازمندیم. به خصوص اگر بخواهیم در عالم سیاست وارد شویم و برای خویش حیات سیاسی را انتخاب کنیم. افکار عمومی نه به عنوان یک شعار خیالی و مفهوم نظری محض بلکه به مثابه یک واقعیت اجتماعی نقش مستقیم و واقعی در سیاست دارد. مفاهیمی چون اراده عمومی و حاکمیت مردم تا حدی انتزاعی و مابعد از افکار عمومی مطرح هستند و به همین خاطر تا حدی با زندگی واقعی فاصله دارند. اما افکار عمومی بخشی از واقعیت حیات اجتماعی است و به صورت انضمامی در زندگی روزمره حضور دارد. از همین رو کسی که سیاست می‌کند ولی افکار عمومی را جدی نمی‌گیرد از همان آغاز شکست خود را تضمین کرده است.

به نظر می‌رسد مخالفان طالبان به خصوص در سال‌های پسین و عصر شکست همواره از میزان افکار عمومی فرار می‌کنند و مرتب در حال گریز از سنجش افکار عمومی هستند. یکی از رازهای شکست جمهوریت نیز در همین نکته نهفته بود و به خصوص رهبری حکومت هیچگاه افکار عمومی را جدی نگرفت. رهبران مخالفان طالبان که به نحوی در عصر جمهوریت نیز بخشی از اپوزیسیون داخل نظام بودند در عصر جمهوریت به نحوی با مردم و افکار عمومی ارتباط داشتند. چون باید از مردم رای می‌گرفتند و حداقل بخشی از حمایت مردم را با خود می‌داشتند. اما در عصر پساسقوط که باید رسالت اصلی مبارزه با طالبان را بدوش می‌گرفتند و چنین ادعایی نیز دارند، باید بیش از گذشته به افکار عمومی رجوع می‌کردند و آن را جدی می‌گرفتند. امری که متأسفانه به نظر می‌رسد بر زمین گذاشتند و به همین خاطر هرچه زمان گذشت با مردم فاصله گرفتند و در نزد وجدان جمعی تجرید گردیدند. در دنیای امروز، مشروعیت تنها در میدان نبرد به دست نمی‌آید؛ بلکه در عرصه افکار عمومی ساخته می‌شود.

نبرد آینده، بیش از آنکه نبرد مسلحانه باشد، نبرد معناها و روایت‌ها است. نبرد بر سر این پرسش که کدام روایت می‌تواند آینده‌ای باورپذیرتر برای افغانستان ترسیم کند. مخالفان طالبان در زمینه ایجاد یک روایت روشن از آینده سیاسی کشور مثل دیگر میادین مبارزاتی ناکام بوده‌اند.

بنابراین اگر مخالفان بخواهند خود در آینده نقش داشته باشند و آینده افغانستان را بسازند باید در شعور جمعی جایگاهی برای خویش بسازند و برای آینده یک روایت روشن، باورپذیر و قابل اعتماد به وجود آورند.

پنجم: فراتر از طالبان؛ ضرورت بازسازی فرهنگ سیاسی

واقعیت این است که مساله امروز افغانستان تنها حضور و سلطه طالبان نیست. طالبان در واقع حاصل و نتیجه فرهنگ سیاسی حاکم بر ذهنیت افغانی است. ذهنیت افغانی چنان آشفته و درهم است که همه چیز در آن به شکل تصنعی و وارونه نمود یافته است. در حقیقت، مسئله افغانستان تنها طالبان نیست. طالبان یکی از نمودهای بحران عمیق‌تر فرهنگ سیاسی کشورند، فرهنگی که طی ده‌ها با انحصار، حذف، تبعیض و ستم شکل گرفته است. حتی اگر فردا طالبان نیز از صحنه سیاست کنار روند، اما فرهنگ سیاسی تغییر نکند، احتمال بازتولید همان چرخه‌های گذشته و گسست‌های پی در پی همچنان وجود خواهد داشت. از این رو، مأموریت مخالفان تنها تغییر حکومت نیست بلکه مشارکت در تغییر فرهنگ سیاست‌ورزی در افغانستان نیز است.

واقعیت افغانستان همان طالبان است؛ کشوری در قعر جدول در همه زمینه‌ها. فساد، فقر، ناامنی، بی‌سوادی و جهل متمد. از این رو طالبان نماد همین موارد هستند و نتیجه فرهنگ سیاسی عقب مانده و متحجر. اگر زمینه و بستر فرهنگی جهالت همگانی فراهم نباشد مگر می‌تواند نیرویی در جهان پیدا شود که زنان به مثابه نیمی از پیکر جامعه را از تمام حقوق اولیه انسانی شان محروم کند؟ در جامعه‌ای که زن مانند یک کالا و یک شی در بدل هر چیزی به شمول پول و یا خون آدم‌ها مبادله می‌شود و فرهنگی که این وضعیت را می‌پذیرد و توجیه می‌کند چرا طالبان ظهور نکند و چرا ماندگار نشود؟

از این زاویه به قضیه افغانستان و جایگاه مخالفان طالبان اگر بنگریم مسوولیت آنان سخت و دشوارتر می‌شود. اگر مخالفان چنین رسالتی را به دوش نگیرند مسلما به عنوان مخالفان جایگاه خود را از دست خواهند داد و برای همیشه در وضعیتی که هستند قرار خواهند داشت.

سخن آخر

مخالفان طالبان اگر بخواهند به یک بدیل ملی تبدیل شوند، باید پیش از آنکه برای شکست طالبان برنامه‌ریزی کنند، برای بازسازی خود برنامه داشته باشند. آنان باید از موضع «اپوزیسیون معترض» به جایگاه «آلترناتیو مسؤل» گذار کنند. از دفاع مداوم از گذشته به طراحی آینده برسند و از رقابت بر سر اشخاص، به رقابت بر سر اندیشه، برنامه و نهادها روی آورند.

در نهایت، آینده افغانستان نه در اسارت کلیشه‌های دیروز، بلکه در توانایی نیروهای سیاسی برای خلق روایت‌های تازه و بازسازی اعتماد عمومی رقم خواهد خورد. اگر مخالفان بتوانند این بار سنگین را از دوش خود بردارند، امید به شکل‌گیری یک بدیل ملی دوباره زنده خواهد شد؛ و اگر نتوانند، حتی ضعف‌های طالبان نیز به تنهایی برای تغییر موازنه سیاسی کافی نخواهد بود.

بدون شک طالبان منفورترین نیرویی است که در افغانستان وجود دارند و مضحک‌ترین اداره را درسطح جهان به وجود آورده‌اند. از همین رو ضعف‌های مخالفان نه در قوت و برازندگی طالب بلکه در متن فرهنگ سیاسی عقب‌مانده و فرسوده افغانستان نهفته است. فرهنگی که از کاروان جهان عقب مانده و هر لحظه عقب تر می‌رود. از این منظر به همان اندازه که وجود و دوام طالبان به فرهنگ عقب مانده و بدوی بستگی دارد، ضعف‌ها و ناکارآمدی‌های مخالفان نیز از همین فرهنگ ریشه می‌گیرد و کلیشه‌ها زمانی فرو می‌ریزند که واقعیتی تازه جای آنها را بگیرد؛ واقعیتی که با صداقت، مسئولیت‌پذیری، برنامه، شفافیت و رفتار متفاوت ساخته می‌شود.





هزاره‌ها زیر سایه‌ی طالبان؛ پنج سال تبعیض، خشونت و حذف سیستماتیک



محمد نظری

مقدمه

پنج سال پس از بازگشت طالبان به قدرت، افغانستان وارد مرحله‌ای از تحولات سیاسی و اجتماعی شده که پیامدهای آن برای گروه‌های مختلف قومی و مذهبی، به‌ویژه جامعه‌ی هزاره، عمیق و سرنوشت‌ساز بوده است. سقوط جمهوری در اوت ۲۰۲۱ نه‌تنها ساختارهای سیاسی کشور را دگرگون کرد، بلکه بسیاری از دستاوردهای دو دهه‌ی گذشته در حوزه‌ی حقوق بشر، آموزش، مشارکت مدنی و آزادی‌های اجتماعی را نیز از میان برد. در این میان، هزاره‌ها که در سال‌های اخیر نقش برجسته‌ای در توسعه‌ی آموزشی، فرهنگی و سیاسی افغانستان داشتند، بیش از دیگران با خشونت هدفمند، تبعیض ساختاری، حذف سیاسی و فشارهای امنیتی مواجه شدند. این وضعیت پرسش‌های جدی درباره‌ی آینده‌ی این جامعه در نظام جدید طالبان مطرح کرده است.

با وجود اینکه بخشی از چهره‌ها و جریان‌های سیاسی هزاره، از جمله محمد اکبری، جعفری مهدوی، اسدالله سعادت و اعضای کمیسیون حل منازعات شیعیان، بدون هیچ‌گونه مخالفت در کنار طالبان قرار گرفتند و حتی در برخی موارد نقش حامیان سیاسی این گروه را ایفا کردند ولی پرسش این است پنج سال حکومت طالبان برای هزاره‌ها چه معنایی داشته است؟ در این مقاله پاسخ پرسش مطرح شده را فشرده شرح دادم. اما باید گفت طالبان هیچ‌گاه به حقوق سیاسی، اجتماعی و امنیتی هزاره‌ها توجه نکرده است. این گروه در پنج سال حکومت خود حتی یک وزیر، معاون وزیر، والی یا مقام بلندپایه‌ی هزاره تعیین نکرد و بسیاری از کارمندان هزاره را از ادارات دولتی برکنار یا به بست‌های پایین‌تر تنزیل داد. این حذف کامل نشان‌دهنده‌ی یک سیاست آگاهانه‌ی انحصار قدرت است که بر اساس قومیت و مذهب شکل گرفته و هزاره‌ها را عمداً از ساختار تصمیم‌گیری محروم کرده است.

در کنار این حذف سیاسی و اداری، هزاره‌ها با مجموعه‌ای از بحران‌های امنیتی و اجتماعی مواجه بوده‌اند که از حملات داعش خراسان بر مراکز آموزشی و مساجد گرفته تا قتل‌های مرموز، کوچ‌های اجباری، مصادره‌ی زمین، بازداشت‌های خودسرانه، مجازات‌های صحرایی و خشونت روزمره را شامل می‌شود. حمله‌ی خونین بر مرکز آموزشی کاج، انفجارهای پی‌درپی در دشت برچی، تخلیه‌ی ۱۵ قریه‌ی هزاره‌نشین در دایکندی، و ده‌ها مورد خشونت علیه زنان و دختران هزاره، نشان می‌دهد که این جامعه در دوره‌ی طالبان نه‌تنها امنیت ندارد، بلکه در معرض یک خشونت سیستماتیک، روزمره و تحقیرکننده قرار گرفته است. بررسی این وضعیت نه‌تنها یک ضرورت پژوهشی است، بلکه گامی مهم برای فهم پیامدهای سیاسی و اجتماعی نظام طالبان و آینده‌ی عدالت، امنیت و حقوق بشر در افغانستان به‌شمار می‌رود.

بخش اول - امنیت و خشونت

پس از بازگشت طالبان گروهی مسئول خشونت گسترده و نقض سیستماتیک حقوق بشر و خشونت علیه هزاره‌ها نه‌تنها کاهش نیافت، بلکه شکل سازمان‌یافته‌تر و گسترده‌تری پیدا کرد. طالبان در ظاهر ادعا می‌کند که «امنیت کامل» را در افغانستان برقرار کرده است، اما این ادعا برای جامعه‌ی هزاره هیچ‌گونه معنای واقعی ندارد. امنیتی که طالبان از آن سخن می‌گویند، بیشتر یک شعار پوپولیستی و تبلیغاتی است تا یک واقعیت اجتماعی؛ زیرا در شرایطی که خود طالبان حاکم است، مفهوم «عامل ناامنی» عملاً بی‌معنا می‌شود. پیش از این، طالبان خود عامل اصلی ناامنی بود؛ اکنون که قدرت را در دست دارد، هرگونه ادعای «تهدید

بیرونی» بیشتر به یک شعار واهی و عوام‌فریبانه شباهت دارد. برای هزاره‌ها، امنیت طالبان نه‌تنها محقق نشده، بلکه شکل پیچیده‌تری از خشونت و بی‌ثباتی را ایجاد کرده است.

یکی از نخستین نمونه‌های خشونت مستقیم طالبان علیه هزاره‌ها، قتل ۱۳ هزاره در ولسوالی خدیر دایکندی بود که در ۳۰ آگست ۲۰۲۱ رخ داد. طبق گزارش مستند Amnesty International (۲۰۲۱)، طالبان پس از تسلیم‌شدن نیروهای امنیتی سابق، ۱۳ هزاره را به‌صورت اعدام صحرایی کشتند؛ در میان قربانیان یک دختر ۱۷ ساله نیز حضور داشت. این رویداد تنها چند هفته پس از سقوط کابل رخ داد و نشان داد که خشونت علیه هزاره‌ها بخشی از رفتار ساختاری طالبان است، نه یک حادثه‌ی پراکنده. در نمونه‌ای دیگر، ۹ مرد هزاره در غزنی در جولای ۲۰۲۱ توسط طالبان کشته شدند؛ این قتل‌ها نیز توسط Amnesty International (۲۰۲۱) تأیید شده است. این دو نمونه، آغازگر موجی از خشونت‌های هدفمند علیه هزاره‌ها در سراسر کشور بود.

انفجار در مرکز آموزشی کاج و مساجد دشت برچی که اکثراً هزاره‌اند همه مصادیق بارز خشونت و ناامنی است که گروه طالبان بر جامعه هزاره انجام داده است. در انفجار مرکز آموزشی کاج دست کم ۶۰ تن شهید، ۱۱۴ تن دیگر زخمی شدند.

خشونت طالبان تنها به قتل‌های مستقیم محدود نماند. خشونت‌های طالبان علیه هزاره‌ها در سال‌های بعد نیز ادامه یافت. طبق گزارش Amnesty International (۲۰۲۲)، طالبان در غور طی یک حمله‌ی شبانه ۶ عضو یک خانواده‌ی هزاره را کشتند؛ از جمله یک دختر ۱۲ ساله. برخی قربانیان قبل از قتل شکنجه شده بودند. این رویداد نشان داد که خشونت طالبان علیه هزاره‌ها نه‌تنها ادامه دارد، بلکه در برخی مناطق شدت بیشتری یافته است. در کنار این موارد، قتل‌های مرموز در بامیان، دایکندی و غور نیز به صورت گسترده رخ داده و هیچ‌گاه بررسی نشده‌اند؛ این قتل‌ها در رسانه‌های مستقل افغانستان و گزارش‌های محلی ثبت شده‌اند.

یکی دیگر از شیوه‌هایی که کمتر گزارش‌شده اما بسیار گسترده به عنوان ابزار برای اعمال خشونت علیه هزاره‌ها مورد استفاده قرار گرفته است، جمع‌آوری سلاح و اخاذی مالی به نام «پاک‌سازی امنیتی» است. طالبان پس از تسلط بر مناطق هزاره‌نشین، بارها به بهانه‌ی جمع‌آوری سلاح‌های شخصی مردم، آنان را تحت فشار قرار داده و با تهدید، خشونت و زور از آنان سلاح یا پول نقد دریافت کرده است. این روند نه‌تنها یک اقدام امنیتی نیست، بلکه بخشی از سیاست کنترل اجتماعی و تحقیر جمعی طالبان علیه هزاره‌هاست؛ سیاستی که در گزارش‌های محلی و شهادت‌های مستقیم مردم ثبت شده، اما به دلیل ترس و هراس عمومی، کمتر رسانه‌ای شده است.

در یکی از نمونه‌های روشن این خشونت، طالبان در ولسوالی مالستان یک‌بار به صورت عمومی وارد قریه‌ها شد و تمام سلاح‌های شخصی مردم را جمع‌آوری کرد؛ حتی سلاح‌هایی که برای دفاع شخصی یا شکار استفاده می‌شد. این اقدام بدون هیچ روند قانونی، بدون ثبت رسمی و بدون ارائه‌ی رسید انجام شد. پس از این جمع‌آوری، طالبان دو بار دیگر به صورت اجباری از مردم پول نقد جمع کردند. آنان به مردم گفتند: «شما سلاح‌های بیشتری داشتید که برای ما تحویل نکردید؛ بنابراین باید قیمت آن را بپردازید.» این ادعا هیچ مبنای قانونی نداشت و صرفاً یک ابزار فشار و اخاذی بود. مردم، از ترس خشونت طالبان، مجبور شدند به‌صورت

دسته جمعی مبلغ مورد نظر طالبان را جمع‌آوری کرده و تحویل دهند. این روند در چندین قریه‌ی مالستان و مناطق هم‌جوار تکرار شد و به‌عنوان یک الگوی رفتاری طالبان شناخته می‌شود.

این نوع خشونت، که ترکیبی از تهدید، تحقیر، اخاذی و سوء استفاده از قدرت است، بخشی از همان الگوی تبعیض ساختاری طالبان علیه هزاره‌هاست. بسیاری از خانواده‌ها به دلیل ترس از انتقام طالبان یا حفظ آبرو، این موارد را رسانه‌ای نمی‌کنند؛ اما شهادت‌های محلی نشان می‌دهد که این رفتارها در مناطق مختلف هزاره‌نشین از جمله مالستان، جاغوری، دایکندی و بامیان رخ داده است. این اقدامات نه‌تنها امنیت مردم را تهدید کرده، بلکه اعتماد اجتماعی، ثبات محلی و احساس امنیت روانی را نیز به شدت آسیب زده است. در مجموع، جمع‌آوری اجباری سلاح و پول نقد یکی از نمونه‌های آشکار خشونت سیستماتیک طالبان علیه هزاره‌هاست که در کنار سایر اشکال خشونت، زندگی روزمره‌ی این جامعه را به‌شدت تحت فشار قرار داده است.

در مجموع، خشونت‌های دوره‌ی طالبان علیه هزاره‌ها یک الگوی ساختاری، سازمان‌یافته و چندلایه است که شامل قتل‌های هدفمند، اعدام‌های صحرایی، کوچ اجباری، خشونت‌های قومی، بی‌عدالتی محلی و بی‌توجهی کامل طالبان به شکایات مردم می‌شود. منابع معتبر بین‌المللی مانند Amnesty International، Human Rights Watch، RFE/RL و Al Jazeera این الگو را تأیید کرده‌اند. این خشونت‌ها نشان می‌دهد که امنیت ادعایی طالبان یک تصویر ساختگی است و جامعه‌ی هزاره همچنان در یکی از دشوارترین شرایط امنیتی تاریخ معاصر افغانستان زندگی می‌کند.

بخش دوم - تبعیض ساختاری

در پنج سال حکومت طالبان، تبعیض ساختاری علیه هزاره‌ها نه‌تنها در سطح رفتار روزمره، بلکه در سطح تصمیم‌گیری سیاسی و ساختار حکومتی به صورت آشکار اعمال شده است. با وجود اینکه بخشی از چهره‌ها و جریان‌های سیاسی هزاره از جمله محمد اکبری، جعفری مهدوی، اسدالله سعادت و اعضای کمیسیون حل منازعات شیعیان - بدون هیچ‌گونه مخالفت با نظام در کنار طالبان قرار گرفتند و حتی در برخی موارد نقش حامیان سیاسی این گروه را ایفا کردند، طالبان هیچ‌گاه به حقوق سیاسی و اجتماعی جامعه‌ی هزاره توجه نکرده است. این گروه در پنج سال حکومت خود حتی به‌صورت سمبولیک یک وزیر از میان هزاره تعیین نکرد. این حذف کامل، نشان‌دهنده‌ی یک سیاست آگاهانه‌ی انحصار قدرت است که بر اساس قومیت و مذهب شکل گرفته و هزاره‌ها را عملاً از هرگونه مشارکت سیاسی محروم کرده است.

ساختار امارت طالبان بر اساس یک انحصار قومی-ایدئولوژیک بنا شده است؛ قدرت در دست شبکه‌های پشتون جنوب و شرق متمرکز است و اقوام دیگر، به‌ویژه هزاره‌ها، عملاً از ساختار تصمیم‌گیری حذف شده‌اند. این انحصارگرایی موجب شد که حتی چهره‌هایی مانند مولوی مهدی هزاره - که در آغاز حکومت طالبان با این گروه همکاری داشت - به دلیل تبعیض شدید، بی‌احترامی و بی‌اعتنایی به مطالبات مردم، نخستین جبهه‌ی مسلح مخالف طالبان را از درون همین ساختار شکل دهد. این رویداد نشان داد که تبعیض ساختاری طالبان نه‌تنها هزاره‌ها را از مشارکت سیاسی محروم کرده، بلکه شکاف‌های قومی را تشدید و زمینه‌ی مقاومت مسلحانه را فراهم کرده است. در چنین ساختاری، هزاره‌ها نه‌تنها «غایب» هستند، بلکه عمداً «حذف» شده‌اند.

شبکه‌های محلی طالبان توزیع می‌شود و هزاره‌ها یا سهم بسیار ناچیزی دریافت می‌کنند یا کاملاً محروم می‌شوند. در اداره‌ی محلی نیز هزاره‌ها از وظایف دولتی کنار زده شده‌اند و جای آنان را افراد وابسته به طالبان گرفته‌اند. این تبعیض ساختاری باعث شده که هزاره‌ها در پنج سال اخیر با فقر ساختاری، محرومیت از خدمات و حذف اداری مواجه شوند. در مجموع، تبعیض ساختاری طالبان یک الگوی چندلایه است که هزاره‌ها را از «شهروندان مشارکت‌کننده» به «جمعیت تحت حاکمیت بدون صدا» تبدیل کرده است.

« ادامه در صفحه بعد

در وزارت‌های کلیدی مانند معارف، صحت، مالیه، تحصیلات عالی، داخله، دفاع، اطلاعات و فرهنگ، فواید عامه، اقتصاد و اداره‌ی محلی به‌صورت گسترده اجرا شد. این تصفیه‌ی اداری نشان می‌دهد که طالبان نه تنها هزاره‌ها را از ساختار سیاسی حذف کرده، بلکه آنان را از ساختار اداری نیز بیرون رانده است.

تبعیض ساختاری طالبان تنها در سطح سیاسی نیست؛ بلکه در سطح خدمات عمومی، کمک‌های بشردوستانه و اداره‌ی محلی نیز به‌صورت گسترده اعمال می‌شود. در بسیاری از مناطق هزاره‌نشین، کمک‌های بشردوستانه توسط

یکی از ابعاد مهم تبعیض ساختاری طالبان، تصفیه‌ی اداری و حذف سیستماتیک کارمندان غیرپشتون از ادارات دولتی است. طالبان پس از تسلط، تقریباً تمام رؤسای ادارات، مدیران، رؤسای معارف، رؤسای صحت، رؤسای دانشگاه‌ها و مدیران ولایتی که از اقوام دیگر بودند به‌ویژه هزاره‌ها را تعدیل، برکنار یا مجبور به استعفا کردند. در بسیاری از موارد، کارمندان هزاره که در بست‌های چهار، پنج و شش کار می‌کردند، به بست‌های پایین‌تر تنزیل داده شدند؛ برخی به بست‌های خدماتی منتقل شدند و برخی دیگر بدون دلیل قانونی از وظیفه برکنار شدند. این روند



نهاد حکومتی طالبان	نام‌ها	قومیت	تحلیل حضور اقوام
رهبر طالبان	هبت‌الله آخندزاده	پشتون	انحصار کامل قدرت
شورای رهبری	سراج‌الدین حقانی، ملا یعقوب، ملا برادر، نورالله نوری، خیرالله خیرخواه، عبدالحکیم حقانی، ثاقب، دلاور	پشتون	۱۰۰٪ پشتون
کابینه وزرا (۳۳ وزیر)	متقی، خیرخواه، ندا محمد ندیم، دلاور، نوری، حنفی، خالد حنفی، فاضل مظلوم، ذاکر، عمری، ثاقب، شهاب‌الدین، قاری دین محمد، قاری فصیح‌الدین (تنها تاجیک)، و...	۳۱ پشتون، ۲ تاجیک، ۰ هزاره	هزاره‌ها حذف کامل
معاونان وزرا	حنفی، ذاکر، فاضل، نوری، ثاقب، قاری دین محمد، قاری فصیح‌الدین، عبدالطیف نظری معاون وزارت تجارت و شیخ مدارعلی کریمی معاون وزارت شهر سازی	۳۵ پشتون، ۳ تاجیک، ۲ هزاره	حضور سمبولیک تاجیک‌ها
والی‌ها (۳۴ ولایت)	والی بامیان: ملا اسحاق ثاقب (پشتون)؛ والی دایکندی: ملا شریف‌الله (پشتون)؛ والی غزنی: ملا محمد علی (پشتون)؛ والی کابل: قاری احمد (پشتون)؛ والی هرات: ملا نوراحمد اسلام‌جار (پشتون)؛ والی بلخ: قاری محمد اسماعیل (پشتون)	۳۲ پشتون، ۲ تاجیک، ۰ هزاره	حتی در مناطق هزاره‌نشین، والی پشتون تعیین شده
فرماندهان امنیتی ولایات	همه فرماندهان امنیتی: پشتون	پشتون	کنترل کامل امنیت
قضات و رؤسای محاکم	عبدالحکیم حقانی، ثاقب، نوری، دلاور	پشتون	سیستم قضایی کاملاً انحصاری
سخنگویان طالبان	ذبیح‌الله مجاهد، انعام‌الله سمنگانی، مولوی عبدالقیوم	پشتون	هیچ نماینده از اقوام دیگر

بخش سوم - غضب زمین و کوچ اجباری

کوچ اجباری هزاره‌ها یکی از ابعاد مهم سیاست‌های تبعیض‌آمیز طالبان در پنج سال اخیر بوده است. طبق گزارش‌های Human Rights Watch و Amnesty International، طالبان در سال‌های ۲۰۲۱ و ۲۰۲۲ صدها خانواده‌ی هزاره را از مناطق دایکندی، ارزگان، بلخ و هلمند بیرون کردند. این کوچ‌ها بدون حکم قانونی، با تهدید، خشونت و در برخی موارد با حضور افراد مسلح محلی صورت گرفت. خانواده‌ها تنها چند روز وقت داشتند و مجبور شدند خانه، زمین، محصولات زراعتی و دارایی‌های خود را رها کنند. در بلخ، طالبان همراه با افراد قبیله‌ی کوشانی به هزاره‌ها سه روز وقت داد تا خانه‌هایشان را ترک کنند؛ در دایکندی، ۱۵ قریه‌ی هزاره‌نشین تخلیه شد. کوچ اجباری گسترده‌ی هزاره‌ها نیز بخشی از سیاست‌های این گروه بود. طبق گزارش Human Rights Watch (۲۰۲۱)، طالبان در ماه‌های سپتامبر و اکتوبر ۲۰۲۱ صدها خانواده‌ی هزاره را از ۱۵ قریه در دایکندی و ارزگان بیرون کردند. این کوچ اجباری بدون روند قانونی، با تهدید و در برخی موارد با خشونت صورت گرفت. خانواده‌ها تنها چند روز وقت داشتند و مجبور شدند اموال و محصولات زراعتی خود را رها کنند. در بلخ نیز طالبان همراه با افراد مسلح محلی (قبیله‌ی کوشانی) به هزاره‌ها سه روز وقت دادند تا خانه‌هایشان را ترک کنند؛ این رویداد توسط RFE/RL (۲۰۲۱) گزارش شده است. کوچ اجباری در ارزگان و قندهار نیز رخ داد و زمین‌های هزاره‌ها به افراد وابسته به طالبان توزیع شد. این موارد نشان می‌دهد که کوچ اجباری نه یک حادثه‌ی محلی، بلکه یک الگوی سیستماتیک حذف و جابه‌جایی جمعیتی است.

پتریشیا گاسمن، مسؤل بخش آسیا در دیده بان حقوق بشر می‌گوید: «طالبان هزاره‌ها و دیگران را بر اساس قومیت یا عقاید سیاسی آنان به اجبار اخراج می‌کنند تا به طرفداران طالبان پاداش دهند. این موارد اخراج، با تهدید به استفاده از زور و بدون هیچ گونه روند قانونی، سوء استفاده‌های جدی‌اند که مصداق مجازات جمعی می‌باشند.» (گزارش دیدبان حقوق بشر: ۲۰۲۱)

طالبان به صورت آشکار هزاره‌های مناطق زیر را بر اساس گزارش دیدبان حقوق بشر و روایت شفاهی مردمان محلی به کوچ اجباری وادار نموده است: ساکنان هزاره ولسوالی قبت الاسلام مزارشریف در ولایت بلخ گفته‌اند که افراد مسلح محلی از مردمان کوشانی یکجا با نیروهای امنیتی محلی طالبان خانواده‌ها را مجبور به ترک می‌کنند و تنها سه روز به آنها فرصت داده‌اند. مقامات طالبان ادعا کردند که این اخراج‌ها بر اساس حکم محکمه صورت گرفته است، اما ساکنان اخراج شده ادعا می‌کنند که آنها از دهه ۱۹۷۰ مالک زمین بوده‌اند. اختلافات بر سر ادعاهای متناقض ناشی از جنگ قدرت در دهه ۱۹۹۰ به میان آمده است. (گزارش دیدبان حقوق بشر: ۲۰۲۱)

باشندگان ولسوالی نومیش در ولایت هلمند طالبان در اواخر ماه سپتامبر طی نامه‌ای به حداقل ۴۰۰ خانواده دستور خروج آنها را صادر کرده‌اند. با توجه به زمان اندک، خانواده‌ها نتوانستند وسایل خود یا حاصل کشت خود را بردارند. یکی از ساکنان گفت که طالبان شش مرد را که سعی داشتند دستور را به چالش بکشند، بازداشت کردند. چهار نفر همچنان در بازداشت هستند. یکی از ساکنان محلی روایت کردند که در اوایل دهه ۱۹۹۰، مقامات محلی زمین‌های وسیعی را بین اقوام و طرفداران خود تقسیم کردند که تنش بین جوامع قومی و قبیله‌ای را تشدید کرد. طرح ادعای مالکیت بر زمین بستگی به این داشت که چه کسی در قدرت بود، و کسانی که ادعاهای شان در تصمیمات قبلی شکست خورده بود، اکنون از طالبان خواسته‌اند تا از ادعاهای آنها حمایت کنند. یکی از فعالان هلمند گفت که این دارایی در میان اعضای طالبان که دارای مناصب رسمی هستند، توزیع می‌شود. وی گفت: «آنها زمین و دیگر املاک عمومی را می‌خورند و در اختیار نیروهای خود قرار می‌دهند.» (همان)

طالبان در ۱۵ روستای ولایت‌های دایکندی و ارزگان هزاره را به کوچ اجباری وادار نموده است. این گروه در ماه سپتامبر ۲۰۲۲ دست کم ۲۸۰۰ نفر از ساکنان هزاره را بیرون کردند. خانواده‌ها به سایر ولسوالی‌ها کوچیدند و اموال و محصولات خود را جا گذاشتند. یکی از ساکنان سابق می‌گوید: «پس از تسلط طالبان، نامه‌ای از طالبان دریافت کردیم که به ما اطلاع می‌داد که باید خانه‌های خود را ترک کنیم زیرا زمین‌ها مورد اختلاف است. چند نماینده نزد مقامات ولسوالی رفتند تا از آنها بخواهند در زمینه تحقیقات کنند اما حدود پنج نفر از آنها دستگیر شدند.» (بی بی سی فارسی: ۲۰۲۱-۲۰۲۳) آقای هادی رحیمی‌زاده وکیل اسبق این ولایت نیز این موضوع را تأیید کردند. همین‌طور در سال ۲۰۲۴ این گروه شهرک نوآباد ولایت غزنی که ساکنان آن هزاره‌اند را دولتی اعلام کردند و به بومیان هشدار دادند که این شهرک را تخلیه کنند. چند روز قبل یعنی به تاریخ ۲۰۲۶/۸/۱ تعداد از وکلای گذر و نمایندگان مردمی که توسط وزیر عدلیه طالبان عبدالحکیم شرعی احضار شده بود. ایشان شهرک امید سبز که باشندگان آن هزاره‌اند را دولتی و امارتی اعلام نموده برای باشندگان آن یک هفته فرصت داده تا خانه‌ها شان را ترک نمایند. در ضمن او با روحیه توهین و تحقیر موارد ذیل را بیان نموده است:

الف- قانون امارت را به زور سر تان می‌قبولانیم؛ اگر سرکشی کنید، بندی خانه‌های ما جای خالی زیاد دارند.

ب- هزاره‌ها کافرانند. تمام موسسه‌ها و مکتب‌های تان محل فتنه است. همه شان را می‌بندم.

ج- هزاره‌ها غاصب و دشت برچی غصبی است.

در کنار این موارد مستند بین‌المللی، خشونت‌های محلی و قومی نیز در مناطق هزاره‌نشین رخ داده که طالبان هیچ‌گاه به آن‌ها رسیدگی نکرده است. در سال نخست حکومت طالبان، گروهی از پشتون‌های همسایه‌ی مردم جاغوری شبانه به منطقه حمله کردند و درختان مردم را قطع کردند؛ در ارزگان عین عمل انجام



در دوره‌ی طالبان با یک وضعیت بحرانی، آسیب‌پذیر و تهدیدکننده‌ی بقا روبه‌رو است. در مجموع، شواهد نشان می‌دهد که هزاره‌ها در دوره‌ی طالبان نه تنها امنیت ندارند، بلکه در معرض یک خشونت سیستماتیک، روزمره و تحقیرکننده قرار دارند که زندگی اجتماعی، روانی، فرهنگی و آینده‌ی نسل جوان آنان را به‌شدت آسیب‌پذیر کرده است. این وضعیت نیازمند توجه جدی نهادهای بین‌المللی، پژوهشگران، فعالان حقوق بشر و جامعه‌ی جهانی است تا از تداوم خشونت، تبعیض و حذف سیستماتیک علیه این جامعه جلوگیری شود.

منابع

۱. بی‌بی سی فارسی. ۲۰۲۱-۲۰۲۳. مجموعه‌ی گزارش‌های خبری درباره‌ی کوچ اجباری، حملات تروریستی و وضعیت هزاره‌ها در افغانستان.
۲. گفتگوی نگارنده با هادی رحیمی‌زاده، وکیل اسبق ولایت دایکندی. (مصاحبه‌ی میدانی - منبع شفاهی)
۳. عفو بین‌الملل. ۲۰۲۱. افغانستان: طالبان مسئول اعدام‌های صحرایی مردان هزاره در دایکندی است. (Amnesty International. ۲۰۲۱. Afghanistan: Taliban Responsible for Summary Executions of Hazara Men in Daykundi).
۴. عفو بین‌الملل. ۲۰۲۲. افغانستان: طالبان یک خانواده‌ی هزاره را در ولایت غور به قتل رساند. (Amnesty International. ۲۰۲۲. Afghanistan: Taliban Kill Hazara Family in Ghor Province).
۵. دیدبان حقوق بشر. ۲۰۲۱. افغانستان: طالبان باشندگان را به‌صورت اجباری از خانه‌هایشان بیرون می‌کند. (Human Rights Watch. ۲۰۲۱. Afghanistan: Taliban Forcibly Evicting Residents).
۶. دیدبان حقوق بشر. ۲۰۲۱. اخراج اجباری جوامع هزاره در دایکندی و ارزگان. (Human Rights Watch. ۲۰۲۱. Forced Evictions of Hazara Communities in Daykundi and Uruzgan).
۷. دیدبان حقوق بشر. ۲۰۲۱. اظهارات پتریشیا گاسمن درباره‌ی اخراج‌های اجباری طالبان. (Human Rights Watch. ۲۰۲۱. Statements by Patricia Gossman on forced evictions).
۸. دیدبان حقوق بشر. ۲۰۲۲. حملات علیه جامعه‌ی هزاره و تبعیض سیستماتیک. (Human Rights Watch. ۲۰۲۲. Attacks on Hazara Communities and Systematic Discrimination).
۹. روایت‌های شفاهی ساکنان محلی از ولایت‌های غزنی، دایکندی، بامیان، مزار شریف و کابل درباره‌ی رفتار تبعیض‌آمیز طالبان. (منبع میدانی - غیررسمی)
۱۰. چشم‌دید نگارنده از رفتار توهین‌آمیز طالبان در شهر کابل. (منبع میدانی - غیررسمی)

شدند. یک شبه حاصلات گندم و درختان مردم هزاره را قطع کردند. هیچ نهاد امنیتی برای حمایت از مردم وارد عمل نشد. در رویدادی دیگر، یک مرد پشتون زن شوهردار هزاره را از ولسوالی مالستان ربود و با خود برد؛ خانواده‌ی زن هیچ‌گونه دسترسی به عدالت نداشتند و طالبان شکایت آنان را نادیده گرفت. این‌ها تنها دو نمونه از ده‌ها مورد خشونت ناموسی، قومی و محلی است که در مناطق هزاره‌نشین رخ داده و هیچ‌گاه بررسی نشده‌اند. این موارد در گزارش‌های محلی و شهادت‌های مردم ثبت شده‌اند و به‌عنوان «تجربه‌ی زیسته‌ی جامعه‌ی هزاره» قابل استناد هستند. اینها روایت‌هایی هست که کمتر انعکاس رسانه‌ای داشته و حتی بخش آن هرگز رسانه‌ای نشده است. این کوچ‌ها نه یک حادثه‌ی پراکنده، بلکه یک الگوی سیستماتیک حذف جمعیتی است که از دوره عبدالرحمان شروع شده تا حالا ادامه دارد.

در کنار کوچ اجباری، طالبان در بسیاری از مناطق هزاره‌نشین دست به مصادره‌ی زمین، خانه و ملکیت‌های مردم زده است. در بامیان، دایکندی و برخی بخش‌های غور، زمین‌های زراعتی و چراگاه‌ها به افراد وابسته به طالبان یا کوچی‌ها واگذار شده است. این روند در گزارش‌های RFE/RL و رسانه‌های مستقل افغانستان ثبت شده است. مصادره‌ی زمین نه تنها معیشت مردم را نابود کرده، بلکه ریشه‌ی تاریخی و هویتی آنان را نیز تهدید کرده است؛ زیرا زمین در مناطق مرکزی تنها یک دارایی اقتصادی نیست، بلکه بخشی از هویت اجتماعی و فرهنگی مردم هزاره است. بسیاری از خانواده‌ها پس از مصادره‌ی زمین مجبور به مهاجرت داخلی یا خارجی شده‌اند و این روند به فروپاشی طبقه‌ی متوسط هزاره‌ها انجامیده است.

نتیجه‌گیری

تحلیل پنج سال حکومت طالبان نشان می‌دهد که جامعه‌ی هزاره با یک الگوی چندلایه‌ی خشونت و تبعیض ساختاری مواجه بوده است؛ الگویی که از حذف سیاسی و اداری آغاز می‌شود و تا خشونت روزمره، حملات فرقه‌ای، کوچ اجباری، مصادره‌ی زمین، بازداشت‌های خودسرانه و سرکوب زنان و دختران ادامه می‌یابد. حملات انتحاری و تروریستی هدفمند زیر سایه حکومت طالبان به نام داعش خراسان بر مراکز آموزشی و مساجد هزاره‌ها، بی‌تفاوتی طالبان در تأمین امنیت، و رفتارهای تحقیرآمیز نیروهای این گروه در خیابان‌ها و ایست‌های بازرسی، نشان می‌دهد که امنیت ادعایی طالبان یک شعار تبلیغاتی است و نه یک واقعیت اجتماعی.

تبعیض ساختاری طالبان که در ساختار قدرت، کابینه، ولایت‌ها، ادارات دولتی و دستگاه قضایی به‌صورت کامل تک‌قومی و انحصاری اعمال شده هزاره‌ها را از «شهروندان مشارکت‌کننده» به «جمعیت تحت حاکمیت بدون صدا» تبدیل کرده است. حذف کامل هزاره‌ها از ساختار قدرت، تنزیل بست کارمندان، اخاذی مالی به‌نام جمع‌آوری سلاح، و خشونت علیه زنان و دختران، نشان می‌دهد که این جامعه



برگزاری همایش به مناسبت پنجمین سالگرد سقوط نظام و تحویل دهی قدرت به طالبان از سوی مجمع ملی و شورای عالی مقاومت ملی برای نجات افغانستان



وی باید این حکومت بتواند به عنوان مرجع عالی در دوره انتقال و هم‌چنین در دوره پس‌اطالبان نقش ایفا کند.

وی هم‌چنین بر ضرورت تغییر ادبیات سیاسی مخالفان طالبان تأکید کرد و گفت که دیگر اصطلاحاتی چون مخالفان طالبان و پوزیسیون کافی نیست باید به جای آن از جبهه آزادی‌خواهان و مبارزان راه عدالت و آزادی در ادبیات سیاسی و گفتار استفاده گردد.

استاد دانش بر ضرورت تغییر شکل نظام و هم‌چنین بر تغییر محتوای نظام در افغانستان تأکید کرد و گفت که شکل نظام در افغانستان تا کنون همواره متمرکز و انحصار قدرت بوده است. بنابراین باید نظام به شکل غیر متمرکز و تکثرگرا تغییر یابد.

به گفته وی نظام غیر متمرکز نیز درجات و مرات گوناگونی دارد که پیشنهاد ما این است که نظام آینده افغانستان به لحاظ شکلی به نظام فدرال افغانستان تغییر یابد تا همه مردم در آن خود را ببینند و احساس مشارکت واقعی داشته باشند.

وی تغییر محتوای نظام را نیز ضروری دانست و گفت که تا کنون همه نظام های افغانستان به لحاظ محتوایی دچار افراطیت ایدئولوژیک بوده است و این ماهیت باید تغییر کند و به تکثر و تنوع در کشور احترام گذاشته شود.

در این همایش هم‌چنین زرغونه ولی از فعالان زنان در خارج از کشور نیز طی سخنانی بر ضرورت مبارزه همگانی با طالبان شد و تأکید کرد که جامعه جهانی باید آپارتاید جنسیتی از سوی این گروه را به رسمیت بشناسد.

در این نشست هم‌چنین استاد محقق رهبر حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان و عضو شورای عالی مقاومت ملی برای نجات افغانستان و رییس کمیته سیاسی این شورا طی سخنانی بر ضرورت مبارزه مداوم با استبداد طالبان تأکید کرد و اظهار داشت استبداد و تروریسم دو خصیصه اصلی گروه طالبان است که تا راه هرگونه گفتگو و تفاهم با این گروه را بسته است.

وی تأکید کرد که پیامدهای حکومت طالبان طی پنج سال فاجعه بار بوده و آینده افغانستان را با خطر و نابودی مواجه کرده است. ب

استاد محقق هم‌چنین گفت که ما پنج سال حوصله کرده ایم، چون باور به خشونت و جنگ نداریم ولی اکنون طالبان کار را به استخوان رسانده اند و هیچ چاره ای جز مقاومت و مبارزه باقی نمانده است.

وی عملکرد طالبان در برابر جامعه شیعه و هزاره را به خصوص عملکرد هفته های اخیر این گروه مبنی بر صدور حکم کوچ اجباری شهرک نشینان هزاره در غزنی و کابل را از مصادیق روشن افراطیت ذهبی و خصیصه تروریستی گروه طالبان دانست و گفت که مردم ما اکنون چاره ای جز روی آوردن به مقاومت و مبارزه میدانی ندارند.

در پایان این همایش قطعه نامه مشترک شورای عالی مقاومت ملی برای نجات افغانستان و مجمع ملی برای نجات افغانستان که به مناسبت پنجمین سالگرد سقوط نظام و تحویل دهی قدرت به طالبان تهیه شده بود به چهار زبان فارسی، پشتو، ازبیکی و انگلیسی قرائت گردید.

بخش هایی از کشور دست به مقاومت های مسلحانه بزنند و اگر تغییری در رویکرد طالبان به وجود نیاید این مقاومت ها سراسر افغانستان را در بر خواهد گرفت.

داکتر بصیر تأکید کرد که دفاع در برابر سرکوب و ستم حق طبیعی هر انسانی است و از همین رو ما از حق مشروع مردم افغانستان برای دفاع از حقوق و کرامت انسانی شان دفاع می کنیم و مبارزات مردم بدخشان را ستایش می‌کنیم.

وی هم‌چنین اظهار داشت که عملکرد طالبان طی پنج سال گذشته همه جریان های سیاسی به شمول جریان هایی را که به مبارزات مسلحانه باور نداشتند و صرفاً به مبارزه سیاسی و مدنی تأکید می کردند، مجبور کرده است که به استراتژی‌ها و پالیسی‌های خویش تجدید نظر کنند.

از همین رو به باور داکتر بصیر اکنون زمان آن فرا رسیده است که احزاب سیاسی برای ایجاد یک جبهه گسترده ملی و سیاسی تلاش کنند.

در این نشست هم‌چنین احمد مسعود رهبر جبهه مقاومت ملی افغانستان نیز طی سخنانی از عملکرد کرد طالبان به شدت انتقاد کرد و گفت که طالبان نمی‌توانند برای همیشه بر مردم حکومت کنند و مردم افغانستان نیز مردم تسلیم شدن نیستند.

وی افزود که طالبان در پانزدهم آگست کابل را تصرف کردند ولی هرگز نتوانستند در قلب مردم افغانستان جایگاهی بیابند و به همین خاطر تا کنون کمترین مشروعیت ملی و بین المللی کسب نکرده اند.

احمد مسعود هم‌چنین گفت که امروز نشانه‌هایی از شکست طالبان رونما گردیده است و نیروهای مبارز به شمول جبهه مقاومت تلاش می‌کنند قدرت را به مردم افغانستان برگردانند.

وی مبارزات مردم بدخشان در برابر استبداد طالبانی را ستایش کرد و گفت که بدخشان غول خفته افغانستان و تاج افغانستان است و بدخشیانیان توانسته اند ابهت کاذب طالبان را بشکنند و گام مهم در راستای سقوط استبداد طالبانی بردارند.

در ادامه این نشست استاد سرور دانش رییس حزب عدالت و آزادی افغانستان و معاون پیشین ریاست جمهوری طی سخنانی طرح‌های مهمی برای آینده افغانستان و مبارزات مردمی در برابر استبداد طالبانی ارائه کرد.

وی گفت که برای تقویت و گسترش مبارزات سیاسی و مدنی ایجاد «شورای انسجام جبهات» ضروری است تا بتواند هماهنگی عملیاتی به وجود آورد و مبارزات میدانی را موثرتر سازد.

استاد دانش هم‌چنین گفت که برای همگرایی سیاسی و به منظور ایجاد یک چتر کلان سیاسی «جبهه ملی واحد» ضرورت دارد و همه رهبران و جریان های سیاسی را مستأبدت ورتزد.

وی هم‌چنین بر فعال سازی روند دیپلماسی در عرصه بین المللی تأکید کرد و گفت که در قدم نخست فرستادن هیات‌هایی به کشورهای همسایه از جمله پاکستان، ایران، تاجیکستان و ترکیه ضروری است.

تشکیل حکومت در تبعید از دیگر پیشنهادهای استاد دانش بود که به گفته

همایشی از سوی شورای عالی مقاومت ملی برای نجات افغانستان و مجمع ملی برای نجات افغانستان به مناسبت پنجمین سالگرد سقوط نظام و تحویل دهی قدرت به طالبان روز یکشنبه ۱۶ آگست ۲۰۲۶ برگزار گردید.

در این نشست که جمعی زیادی از شخصیت‌های سیاسی، رهبران احزاب و اعضای نهادهای مدنی حضور داشتند تعدادی از رهبران سیاسی در باره سقوط نظام و کارنامه پنجساله طالبان سخن گفتند.

عبد رب الرسول سیاف از رهبران مجاهدین و عضو مؤسس شورای عالی مقاومت ملی برای نجات افغانستان طی سخنانی کارنامه طالبان را مورد نقد قرار داد و گفت که طالبان مردم را از دین بیزار کرده و این گروه هیچ دستاوردی جز توهین، تحقیر و استبداد نداشته است.

وی افزود که طالبان برخلاف حقایق موجود تمام عملکرد و کارنامه خود را رنگ و پوشش دینی می‌دهند و مدعی تطبیق شریعت هستند در حالی که رویکردهای این گروه اهانت به دین و شریعت است.

آقای سیاف اظهار داشت که قاطبه ملت افغانستان به خاطر سرنوشت و آینده فرزندان شان در حال فرار از افغانستان هستند و هیچ چاره ای جز ترک کشور ندارند.

وی از همه جریان های سیاسی خواست که در باره آینده کشور بیندیشند و به منظور عبور از وضعیت بحرانی کنونی یک طرح فراگیر و همه شمول تهیه کنند و به جامعه جهانی و مردم افغانستان پیش کش کنند.

عضو شورای رهبری شورای عالی مقاومت ملی برای نجات افغانستان تأکید کرد که باید از تکرار اشتباهات گذشته پرهیز گردد و زمینه برای شکل گیری یک نظام مبتنی بر مشارکت همگانی و اراده عمومی فراهم گردد.

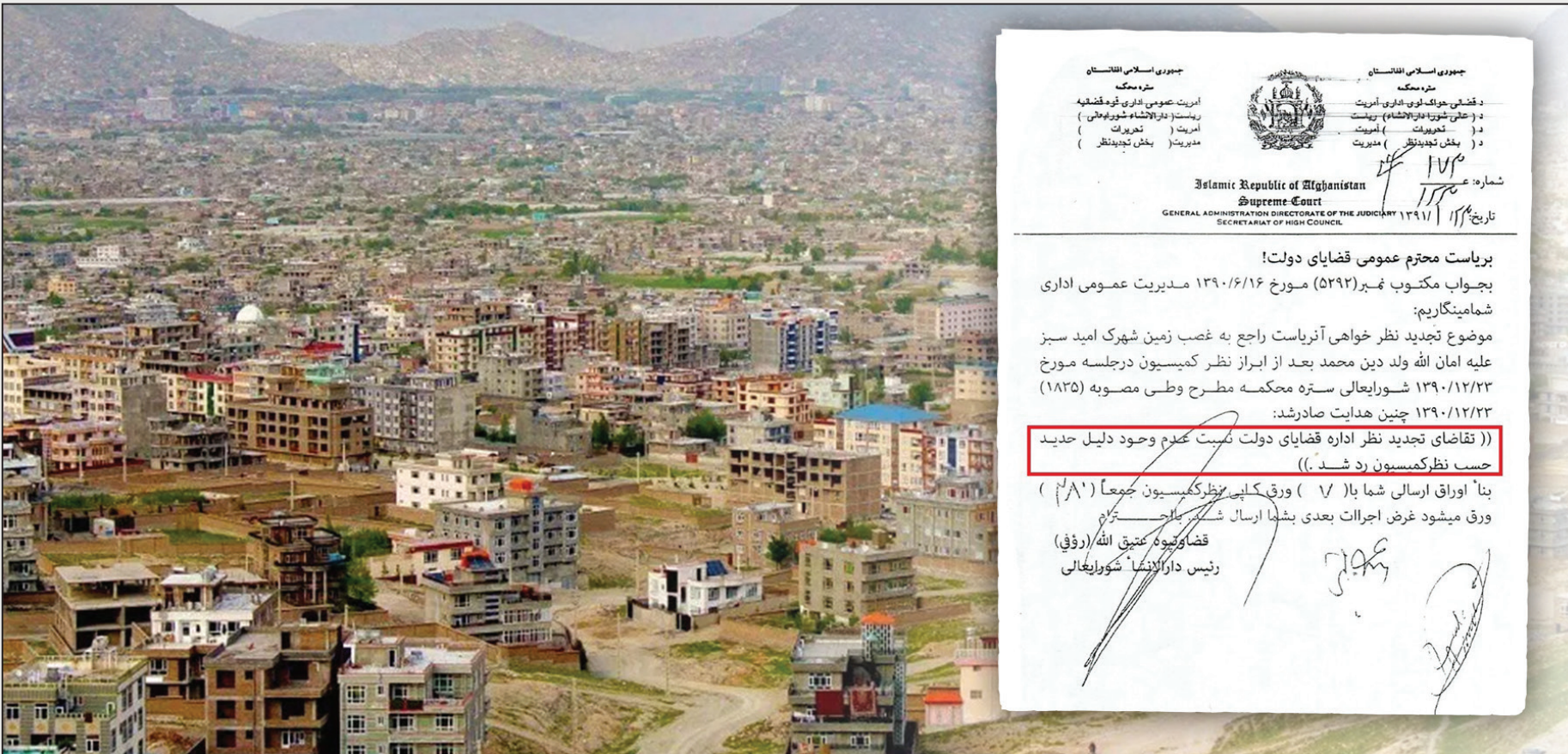
در ادامه همایش هم‌چنین عطا محمد نور والی پیشین بلخ و رئیس حزب جمعیت اسلامی نیز طی سخنانی اظهار داشت که شورای عالی مقاومت ملی افغانستان هنوز برای جنگ تصمیم نگرفته است. چون به خشونت و جنگ باور ندارد ولی طالبان با استبداد و زورگویی همه مردم افغانستان را مجبور ساخته اند که به جنگ روی بیاورند.

وی تأکید کرد که جنگ یکی از گزینه‌های شورای عالی مقاومت است و اگر طالبان مجبور کنند همه مردم افغانستان به جنگ روی خواهند آورد و همه می دانند که مردم افغانستان مردم جنگ هستند.

وی هم‌چنین در باره مناسبات مخالفان طالبان با پاکستان اشاره کرد و گفت که شورای عالی مقاومت ملی برای نجات افغانستان برای پاکستان پیشنهاد کرده است که بر سر یک روند کلان سیاسی با مخالفان طالبان به توافق برسد.

در این نشست هم‌چنین داکتر عباس بصیر رییس دوره ای مجمع ملی برای نجات افغانستان طی سخنانی در باره پیامدهای سلطه طالبان و هم‌چنین چشم اندازه آینده افغانستان گفت که طالبان آپارتاید جنسیتی و نقض تمامی حقوق زنان، غصب زمین و اموال مردم، کوچ اجباری، شکنجه، ناپدسازی، تبعیض سیستماتیک قومی و مذهبی تنها بخشی از پیامدهای سلطه طالبان است.

وی افزود که عرصه چنان بر مردم تنگ شده است که مردم مجبور شده اند در

گزارش‌های خبری نشریه راه عدالت


نوبت کوچ اجباری به شهرک امید سبز هم رسید

امضاکنندگان این بیانیه، موضوع امید سبز را در چارچوب مجموعه‌ای از اقدامات منتسب به وزیر عدلیه طالبان قرار داده و از مسائلی مانند محدودیت بر مراکز و مساجد شیعیان، برخورد با برخی روحانیون و محدودیت‌های مذهبی نیز انتقاد کرده‌اند. آنان گفته‌اند که بارها این نگرانی‌ها را با مقام‌های طالبان در میان گذاشته‌اند، اما تغییری در رفتار وزیر عدلیه ایجاد نشده است.

احضار و عدم حضور رهبران هزاره و شیعه

پس از انتشار این بیانیه، گزارش شد که عبدالحکیم شرعی شماری از امضاکنندگان و چهره‌های هزاره و شیعه را برای پاسخ‌گویی به دفتر خود فراخوانده است. اما بر اساس گزارش منابع، این افراد در یک نشست فوق‌العاده تصمیم گرفتند به دفتر وزیر عدلیه نروند و اعلام کردند که تنها در صورت درخواست مقام‌های ارشد طالبان حاضر به گفت‌وگو خواهند شد.

این تحول، پرونده امید سبز را از سطح یک اختلاف ملکی فراتر برده و آن را به موضوعی مرتبط با رابطه طالبان با جامعه هزاره و شیعه تبدیل کرده است.

ورود جناح سراج‌الدین حقانی

در تازه‌ترین تحول سیاسی، شماری از نمایندگان هزاره و شیعه برای طرح شکایت‌های خود به دفتر سراج‌الدین حقانی، وزیر داخله طالبان، مراجعه کردند. چون حقانی در کابل حضور نداشت، آنان با محمدنبی عمری، معاون اول وزارت داخله طالبان، دیدار کردند.

بر اساس گزارش منابع، عمری به آنان گفته است تا زمانی که حکم تخلیه از سوی هیت‌الله آخوندزاده صادر نشده، ساکنان شهرک خانه‌های خود را ترک نکنند. همچنین گفته شده که اقدامات عبدالحکیم شرعی موجب نارضایتی حقانی شده و او تلاش دارد در این زمینه مداخله کند.

اگر این گزارش تأیید شود، موضع عمری با دستور اجرایی وزارت عدلیه تفاوت قابل توجهی دارد و می‌تواند نشانه‌ای از اختلاف نظر در درون ساختار طالبان درباره نحوه برخورد با پرونده امید سبز باشد.

واکنش دو مقام هزاره طالبان

در همین چارچوب، عبداللطیف نظری، معین وزارت اقتصاد طالبان، و مدارعلی کریمی، معین وزارت شهرسازی طالبان، نیز درباره این پرونده اظهارنظر کرده‌اند.

نظری گزارش‌های مربوط به احضار خود را رد کرده و گفته است با وزیر عدلیه گفت‌وگویی «مفید و سازنده» داشته است. کریمی نیز گفته است که درباره شهرک امید سبز و مطالبات مردم با عبدالحکیم شرعی گفت‌وگو کرده و این دیدار در فضای مناسب و مبتنی بر تفاهم انجام شده است.

با این حال، تاکنون گزارشی از لغو رسمی حکم تخلیه از سوی وزارت عدلیه طالبان منتشر نشده است.

واکنش احزاب و جریان‌های سیاسی

حزب عدالت و آزادی افغانستان نیز به رهبری سرور دانش در واکنش به این تصمیم اعلامیه‌ای منتشر کرده است.

این حزب دستور طالبان را اقدامی «غیرانسانی و غیرقانونی» دانسته و نسبت به کوچ اجباری ساکنان شهرک هشدار داده است. حزب عدالت و

واکنش شهرک نشینان؛ «اسناد قانونی داریم»

ساکنان شهرک که گفته می‌شود به بیش از شش هزار خانوار می‌رسند این ادعای طالبان را رد کرده‌اند. آنان می‌گویند خانه‌های خود را با پرداخت پول و بر اساس اسناد شرعی و رسمی خریداری کرده‌اند و بسیاری از این اسناد در دوره حکومت پیشین توسط نهادهای رسمی تأیید شده است.

در روزهای پس از پایان مهلت تخلیه، ساکنان از ترک خانه‌های خود خودداری کردند و خواهان بررسی مجدد اسناد مالکیت شدند. آنان همچنین اعلام کرده‌اند که در صورت اجرای تخلیه، باید خسارت آنان پرداخت و برای خانواده‌هایی که محل دیگری برای زندگی ندارند، سرپناه بدیل فراهم شود.

گزارش‌هایی نیز از حضور نیروهای طالبان در شهرک و گشت خانه‌به‌خانه برای اجرای دستور تخلیه منتشر شد. ساکنان در برابر این اقدام اعتراض کردند و خواستار توقف روند تخلیه و بررسی مجدد اسناد شدند.

مالک شهرک: پرونده باید بی‌طرفانه بررسی شود

حاجی محمدنبی خلیلی، مالک شهرک امید سبز، نیز تصمیم طالبان را مورد اعتراض قرار داده است. او در یک بیانیه حقوقی که در صفحه فیسبوک خود منتشر کرده گفته است شهرک بر اساس اسناد شرعی، مدارک رسمی مالکیت و مجوزهای قانونی ساخته شده و از طالبان خواسته است تصمیم خود درباره مصادره و تخلیه شهرک را بازنگری کنند.

خلیلی از دادگاه عالی طالبان، علما و حقوقدانان خواسته است پرونده به صورت بی‌طرفانه بررسی شود و هم‌زمان از سازمان ملل، نهادهای حقوق بشری و گزارشگران ویژه سازمان ملل خواسته است موضوع را پیگیری کنند.

دادخواهی در قندهار

در اقدامی دیگر، شماری از نمایندگان ساکنان شهرک به قندهار رفتند تا شکایت خود را به رهبری طالبان برسانند. آنان قصد داشتند با هیت‌الله آخوندزاده دیدار کنند، اما طبق گزارش‌ها موفق به دیدار مستقیم با رهبر طالبان نشدند.

با این حال، نمایندگان شهرک با ملا شیرین، والی طالبان در قندهار، دیدار کردند. به گفته منابع، والی قندهار وعده داده است پرونده مصادره زمین و دستور تخلیه را با مقام‌های مربوط پیگیری کند. این سفر در شرایطی انجام شد که ساکنان شهرک معتقدند موضوع تنها از طریق وزارت عدلیه قابل حل نیست و برای توقف اجرای حکم، نیازمند مداخله رهبری طالبان هستند.

بیانیه مهم علما و متنفذان هزاره و شیعه

یکی از مهم‌ترین واکنش‌ها در ۱۵ اسد از سوی شماری از علما، متنفذان و نمایندگان جامعه هزاره و شیعه منتشر شد. پس از روی کار آمدن طالبان در سال ۲۰۲۱ این نخستین واکنش تند دسته جمعی بزرگان و متنفذان شیعه و هزاره در کابل است که نسبت به حکم تخلیه شهرک امید سبز صادر می‌شود.

آنان عملکرد عبدالحکیم شرعی، وزیر عدلیه طالبان، را «تبعیض‌آمیز» خوانده و دستور تخلیه شهرک امید سبز را مصداق اقدام برای کوچ اجباری هزاره‌ها و شیعیان دانستند. در این بیانیه از رهبری طالبان خواسته شد حکم تخلیه لغو و اسناد مالکیت شهرک دوباره بررسی شود.

پرونده شهرک «امید سبز» مشهور به شهرک حاجی نبی در غرب کابل، پس از تصمیم وزارت عدلیه طالبان برای دولتی‌اعلام کردن بیش از ۱۵۰۰ جریب زمین و صدور دستور تخلیه خانه‌ها، به یکی از مهم‌ترین منازعات جاری میان طالبان و جامعه هزاره و شیعه تبدیل شده است. در روزهای گذشته، ساکنان شهرک در برابر تخلیه اعتراض کرده‌اند، نمایندگان آنان برای دادخواهی به قندهار رفته‌اند، شماری از علما و متنفذان هزاره و شیعه علیه عملکرد وزیر عدلیه طالبان بیانیه داده‌اند و احزاب و چهره‌های سیاسی نیز این تصمیم را محکوم کرده‌اند.

در تازه‌ترین تحول، برخی رسانه‌ها گزارش داده‌اند که نمایندگان هزاره و شیعه با محمدنبی عمری، معاون اول وزارت داخله طالبان، دیدار کرده و از او درباره وضعیت شهرک امید سبز شکایت کرده‌اند. به گفته این منابع، عمری گفته است تا زمانی که حکم تخلیه از سوی هیت‌الله آخوندزاده صادر نشده باشد، ساکنان شهرک خانه‌های خود را ترک نکنند. این گزارش در صورت صحت، نشان‌دهنده وجود اختلاف یا دست‌کم تفاوت در نحوه برخورد بخش‌هایی از رهبری طالبان با تصمیم وزارت عدلیه است.

آغاز ماجرا؛ دولتی اعلام‌شدن بیش از ۱۵۰۷ جریب زمین

ریشه اصلی بحران به بررسی مالکیت زمین‌های شهرک امید سبز برمی‌گردد. بر اساس اعلام وزارت عدلیه طالبان، محکمه اختصاصی رسیدگی به قضایای زمین‌های غصب‌شده دولتی در کابل، بیش از ۱۵۰۷ جریب زمین این شهرک را «امارتی» تشخیص داده است.

وزارت عدلیه طالبان مدعی است این زمین‌ها در پنج قطعه کادستری به نام دولت‌ثبت شده و به اشخاص حقیقی یا حقوقی انتقال نیافته است. طالبان همچنین گفته‌اند که بررسی پرونده بیش از یک سال ادامه داشته و تصمیم محکمه مبنای حقوقی برای بازپس‌گیری زمین‌ها است.

بر اساس گزارش‌ها، این اراضی در نواحی ششم و سیزدهم شهر کابل قرار دارند و شهرک امید سبز، که با نام «شهرک حاجی نبی» نیز شناخته می‌شود، از مجموعه‌های بزرگ مسکونی در غرب کابل است و بخش بزرگی از ساکنان آن را هزاره‌ها و شیعیان تشکیل می‌دهند.

دستور تخلیه؛ مهلت تا ۱۵ اسد

پس از اعلام دولتی‌بودن زمین‌ها، وزیر عدلیه طالبان وکلای گذر و مسولان دفاتر املاک در شهرک امید سبز را دهم اسد ۱۴۰۵ خورشیدی در دفتر خود احضار کرد و از طریق آنان به ساکنان شهرک امید سبز دستور داد خانه‌ها و دکان‌های خود را تا پنجشنبه همان هفته یعنی ۱۵ اسد یعنی در کمتر از یک هفته تخلیه کنند.

گزارش‌ها همچنین حاکی است که دفترهای رهنمای معاملات شهرک مهر و لاک شدند و طالبان عملاً معاملات جدید در این منطقه را متوقف کردند. در ادامه، کمیسیونی از ادارات مختلف طالبان برای سروی و ثبت خانه‌ها وارد شهرک شد و به کرایه‌نشینان گفته شد که کرایه را به حساب دولت پرداخت کنند.

این اقدامات باعث شد موضوع از یک مناقشه صرفاً حقوقی بر سر مالکیت زمین، به مسئله‌ای گسترده‌تر درباره سرنوشت هزاران خانواده، امنیت مالکیت و احتمال کوچ اجباری تبدیل شود.

« ادامه از صفحه قبل

آزادی تأکید کرده که این اقدام در ادامه سیاست‌های تبعیض‌آمیز طالبان علیه هزاره‌ها و شیعیان قرار می‌گیرد و آن را مصداق نقض حقوق اساسی شهروندان دانسته است. اعلامیه این حزب در ۱۳ اسد منتشر شده است.

حزب وحدت اسلامی افغانستان به رهبری استاد محمد کریم خلیلی نیز دستور تخلیه شهرک را محکوم کرده است. این حزب گفته است تصمیم طالبان درباره امید سبز «مبنای حقوقی و مشروعیت اخلاقی» ندارد و نسبت به پیامدهای آن برای اعتماد اجتماعی، شکاف‌های قومی و ثبات افغانستان هشدار داده است.

این حزب همچنین خواستار توقف کوچ اجباری ساکنان شهرک شده است.

حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان نیز در باره حکم اخیر وزیر عدلیه طالبان مبنی بر تخلیه شهرک امید سبز واکنش نشان داده و خواهان جلوگیری از چنین احکام خودسرانه که مغایر تمام قوانین بین المللی و حقوق شهروندی است شد. بر اساس اعلامیه حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان هشدار می‌دهد که ادامه چنین سیاست هایی وحدت ملی را تضعیف کرده و ، شکاف های اجتماعی را گسترش داده و بر دامنه بحران های سیاسی، اجتماعی و امنیتی کشور می افزاید.

هم چنین محمد حنیف اتمر نیز طی بیانیه ای این عمل طالبان را محکوم کرده و از اعلامیه متنفذین و علمای اهل تشیع که به تازگی به همین مناسبت منتشر شده است حمایت کرده است.

جبهه آزادی افغانستان نیز دستور تخلیه امید سبز را محکوم کرده و آن را در ادامه سیاست‌های غصب زمین و رفتارهای تبعیض‌آمیز طالبان علیه هزاره‌ها و شیعیان دانسته است. این جبهه نسبت به پیامدهای اجرای دستور تخلیه هشدار داده است.

فوزیه کوفی، عضو پیشین مجلس نمایندگان افغانستان، نیز در واکنش به تخریب خانه‌های مسکونی در شهرک امید سبز، این اقدام را بخشی از سیاست گسترده‌تر تغییر ساختار اجتماعی و مالکیتی افغانستان دانسته است.

کوفی گفته است درباره قانونی یا غیرقانونی بودن اسناد شهرک داوری نمی‌کند، اما تأکید کرده که امید سبز تنها شهرکی نیست که در دو دهه گذشته ایجاد شده و پرسش این است که چرا چنین برخوردی با این شهرک صورت می‌گیرد. او کوچ اجباری و واگذاری زمین‌ها را در چارچوب تلاش برای گسترش انحصار در کشور ارزیابی کرده است. حزب شهروندان افغانستان نیز با صدور بیانیهای اقدام طالبان را محکوم کرده و گفته است تخلیه اجباری شهرک، حق مالکیت، امنیت حقوقی، کرامت انسانی و اصول بنیادین عدالت را نقض می‌کند.

این حزب تأکید کرده است که ساکنان شهرک بر اساس قباله‌های شرعی، اسناد رسمی و مجوزهای قانونی اقدام به خرید خانه کرده‌اند و اکنون نباید هزینه اختلاف احتمالی بر سر مالکیت زمین را بپردازند.

چرا پرونده امید سبز حساس شده است؟

اهمیت این پرونده فقط به مالکیت ۱۵۰۷ جریب زمین محدود نمی‌شود. سه موضوع به طور هم‌زمان در آن مطرح است:

نخست، مسئله مالکیت: طالبان می‌گویند زمین‌ها دولتی است و حکم محکمه اختصاصی باید اجرا شود؛ در مقابل، ساکنان و مالک شهرک می‌گویند اسناد رسمی و شرعی مالکیت دارند و خواهان بررسی مجدد اسناد هستند.

دوم، مسئله جابه‌جایی هزاران خانواده: ساکنان می‌گویند اجرای فوری حکم، آنان را با بحران مسکن و خسارت مالی روبه‌رو می‌کند و بسیاری از خانواده‌ها امکان تأمین خانه جایگزین ندارند.

سوم، مسئله قومی و مذهبی: بخش بزرگی از ساکنان شهرک هزاره و شیعه‌اند. به همین دلیل، رهبران و نهادهای سیاسی هزاره و شیعه این تصمیم را صرفاً یک اختلاف ملکی نمی‌دانند و آن را در چارچوب نگرانی‌های گسترده‌تر درباره تبعیض علیه هزاره‌ها و شیعیان ارزیابی می‌کنند.

آخرین وضعیت؛ حکم هنوز رسماً لغو نشده است

با وجود پایان مهلت ۱۵ اسد، گزارش‌های منتشرشده در روزهای بعد نشان می‌دهد که تخلیه کامل شهرک هنوز تحقق نیافته است. ساکنان همچنان در خانه‌های خود حضور دارند و در برابر اجرای دستور مقاومت کرده‌اند.

از سوی دیگر، سفر نمایندگان شهرک به قندهار، وعده والی طالبان برای پیگیری پرونده و مهم‌تر از آن، گزارش مربوط به سخنان معاون اول وزارت داخله طالبان مبنی بر اینکه تا زمان صدور حکم از سوی هیت‌الله آخوندزاده ساکنان خانه‌های خود را ترک نکنند، نشانه‌هایی از بازشدن یک فضای جدید برای مذاکره است. با این حال، تا ۱۹ اسد ۱۴۰۵، هیچ اعلام رسمی و صریحی درباره لغو حکم دولتی شدن زمین‌ها یا لغو دستور تخلیه از سوی رهبری طالبان منتشر نشده است.

آن‌سوی حکم تخلیه شهرک امید سبز

واقعیت این است که حکم کمیسیون غصب زمین طالبان مبنی بر غصبی بودن شهرک امید سبز و متعاقب آن حکم وزیر عدلیه طالبان مبنی بر تخلیه شهرک امید سبز بدون این که تشریفات و روندهای قانونی به صورت شفاف و عادلانه در مورد آن صورت گیرد یک بار دیگر عدالت طالبانی را در محک تجربه قرار داده و استراتژی این گروه در برابر شیعیان و هزاره‌ها را به نمایش گذاشته است. به نظر می‌رسد برخورد اخیر طالبان در برابر ساکنان شهرک امید سبز نه اولین مورد از این دست و نه آخرین مورد است. قبلاً نیز بارها حکم کوچ اجباری هزاره‌ها در ولایات مختلف به اجرا درآمده است ولی هیچ گوشی برای شنیدن شکایت مردم وجود نداشته ا ست.

وزیر عدلیه طالبان در جلسه با وکلای گذر شهرک امید سبز نیز چیزی را پنهان نکرده و به صورت واضح و شفاف گفته است که نگاه به صورت شیعیان و هزاره‌ها گناه کبیره است و به گفته او نه تنها شهرک امید سبز بلکه تمام برچی غصبی است. در همین جلسه تهدید کرده است که به زور قانون امارت را بر سر هزاره‌ها و شیعیان اجرا می‌کند و تمام مکاتب و موسسات مربوط به هزاره‌ها را که به گفته او مرکز فتنه هستند می‌بندد.

در حالی که شهرک امید سبز طی سال‌های گذشته مثل ده‌ها شهرک دیگر بر اساس تشریفات و روندهای قانونی حکومت سابق تطبیق شده است و طی چندین

گسترش حملات مسلحانه علیه طالبان در ۹ ولایت افغانستان



در هفته‌های اخیر، فعالیت گروه‌های مسلح مخالف طالبان در افغانستان افزایش چشمگیری یافته است. از بدخشان در شمال شرق تا هرات در غرب و از کابل تا قندهار و هلمند در جنوب، چندین گروه مسلح مخالف طالبان از انجام حملات، کمین، حمله راکتی و تصرف موقت پاسگاه‌ها و مراکز دولتی خبر داده‌اند.

مهم‌ترین تحول در این میان، از دست رفتن موقت کنترل یک ولسوالی در بدخشان برای نخستین‌بار از زمان بازگشت طالبان به قدرت در سال ۲۰۲۱ و سپس گسترش دامنه حملات به دست‌کم ۹ ولایت است.

بر اساس یک گزارش تازه، جبهه‌های مسلح مخالف طالبان در یک هفته دست‌کم ۱۵ حمله علیه مواضع طالبان در ۹ ولایت را ادعا کرده‌اند و مدعی کشته‌شدن حدود ۳۰ عضو طالبان شده‌اند. این ادعاها تاکنون به‌طور مستقل به صورت کامل تأیید نشده و طالبان نیز درباره بیشتر این حملات اظهار نظر نکرده است.

۱. بدخشان؛ کانون اصلی درگیری‌های تازه

در میان تمام ولایت‌ها، بدخشان در هفته‌های اخیر شاهد گسترده‌ترین فعالیت مسلحانه علیه طالبان بوده است.

در ۱۷ جولای، نیروهای گروهی به نام «سپاهیان میهن» به مرکز ولسوالی یفتل پایین/یفتل سفلی حمله کردند و برای چند ساعت کنترل ساختمان ولسوالی، فرماندهی پولیس و دفتر استخبارات طالبان را در اختیار گرفتند.

بر اساس گزارش منابع محلی، مهاجمان حدود ۲۰ تا ۲۵ نفر بودند. آنان پس از درگیری کوتاه، نیروهای طالبان را خلع سلاح کرده، مقداری تجهیزات نظامی و موترهای دولتی را تصرف کردند و پرچم خود را بر فراز ساختمان ولسوالی برافراشتند. طالبان سپس نیروهای کمکی از فیض‌آباد اعزام کرد و بالگردهای این گروه نیز بر فراز منطقه گشت‌زنی کردند.

این رویداد از آن جهت اهمیت ویژه داشت که گزارش‌های محلی آن را نخستین مورد از دست رفتن موقت کنترل یک مرکز ولسوالی توسط مخالفان مسلح طالبان از زمان تسلط این گروه در اگست ۲۰۲۱ دانستند.

ادامه درگیری در زیباک

در ولسوالی زیباک بدخشان نیز جبهه آزادی افغانستان در اواخر جولای عملیات گسترده‌ای را آغاز کرد.

این جبهه مدعی شده است که در جریان درگیری‌های چندروزه، ۲۱ عضو طالبان کشته و ۳۵ نفر دیگر زخمی شده‌اند و برخی مناطق ولسوالی برای مدتی در اختیار نیروهای این جبهه قرار گرفته است.

طالبان وقوع درگیری اولیه را تأیید کرده، اما روایت کاملاً متفاوتی ارائه کرده است. فرقه ۲۱۹ عمر ثالث طالبان مدعی شد پنج «باغی» که از منطقه چترال پاکستان وارد شده بودند، کشته و بقیه به سمت چترال عقب‌نشینی کرده‌اند.

در اول اگست نیز جبهه آزادی مدعی شد که دو جنگجوی خارجی حامی طالبان را در مسیر زیباک کشته و سه نفر دیگر را زخمی کرده است. طالبان این ادعا را تأیید نکرده است.

نوبت دعاوی ریاست قضایای دولت وزارت عدلیه و وزارت دفاع از سوی شورای عالی ستره محکمه وقت رد گردیده است. بر اساس اسنادی که به نشر به راه عدالت رسیده است شورای عالی ستره محکمه وقت طی مکتوبی به ریاست قضایای دولت وزارت عدلیه پیشین چنین نگاشته است: «تقاضای تجدید نظر اداره قضایای دولت نسبت عدم وجود دلیل جدید حسب نظر کمیسیون رد شد.».

هم چنین در اواخر جمهوریت نیز حاجی محمد نبی خلیلی مالک شهرک امید سبز طی نامه‌ای به معاونت دوم ریاست جمهوری نوشته بود که درخواست اعمار شهرک امید سبز در سال ۱۳۸۲ به کمیسیون انکشاف شهری پیشنهاد گردیده بود که از سوی این کمیسیون تصویب شده است و در تاریخ ۱۳۸۲/۹/۲۷ از طرف وزارت شهرسازی مسکن اجاز ساخت شهرک صادر شده است و در همان سال از طرف کمیته تصفیه پروژه های شهری ریاست عمومی املاک و تنظیم امور زمین داری شهرداری تصفیه گردیده است. به گفته مالک شهرک امید سبز پروتکل این شهرک در سال ۱۳۹۴ از سوی شاروالی کابل منظور گردیده است و هم چنین یک فیصد از فروش نمره های رهایشی شهرک به عنوان مالیه به شاروالی پرداخته گردیده است.

با تمام این اوصاف وزیر عدلیه طالبان اکنون از تمام شهرک های اعمار شده در سراسر افغانستان بر روی شهرک امید سبز انگشت گذاشته است و حکم به تخلیه این شهرک داده است. با توجه به تبعیض سیستماتیک که علیه هزاره ها در طول تاریخ جریان داشته است اکنون این گمان به یقین تبدیل گردیده است که این گونه رفتارها در چارچوب همان تبعیض تاریخی و سیستماتیک صورت می گیرد و قضیه شهرک امید سبز بیش از آن که حقوقی باشد سیاسی و در راستای سرکوب سیستماتیک هزاره ها صورت می گیرد.

جمع‌بندی

پرونده شهرک امید سبز اکنون در نقطه‌ای حساس قرار دارد. طالبان از یک سو بر حکم محکمه اختصاصی و دولتی بودن بیش از ۱۵۰۷ جریب زمین تأکید دارد و وزارت عدلیه اجرای آن را دنبال می‌کند؛ از سوی دیگر، ساکنان و مالک شهرک بر اسناد مالکیت خود پافشاری کرده و خواهان بازبینی مستقل و بی‌طرفانه پرونده هستند.

در سطح سیاسی نیز موضوع به شکاف‌های درون جامعه و ساختار طالبان کشیده شده است: علما و متنفذان هزاره و شیعه خواستار لغو حکم شده‌اند، احزاب مخالف طالبان آن را محکوم کرده‌اند، نمایندگان ساکنان برای دادخواهی به قندهار رفته‌اند و گزارش‌هایی از مداخله یا تلاش برای مداخله نزدیکان سراج‌الدین حقانی منتشر شده است.

در نتیجه، وضعیت کنونی نه پایان پرونده، بلکه ورود آن به مرحله‌ای تازه است؛ مرحله‌ای که در آن سه سناریو بیش از همه مطرح است: بازنگری در اسناد و توقف اجرای حکم، ادامه اجرای تدریجی تصمیم طالبان، یا دستیابی به نوعی توافق درباره مالکیت، خسارت و سرنوشت ساکنان.

با وجود اهمیت این ترور، تاکنون مسئولیت قطعی آن به صورت مستقل به یکی از جبهه‌های اصلی مقاومت نسبت داده نشده است.

۲. هرات؛ حمله جبهه مقاومت به کاروان طالبان

در غرب افغانستان نیز فعالیت مسلحانه مخالفان افزایش یافته است. جبهه مقاومت ملی افغانستان اعلام کرده است که شام ۳۰ جولای، نیروهای این جبهه یک موتر گشت طالبان را در منطقه بند پاشدان، ولسوالی کرخ هرات هدف قرار داده‌اند.

جبهه مقاومت مدعی شد در این حمله دو عضو طالبان، که از افسران «لوی اول قول اردوی الفاروق» بودند، کشته شده‌اند.

منابع محلی در هرات وقوع تیراندازی در منطقه بند پاشدان را گزارش کرده‌اند، اما طالبان درباره این حمله اظهارنظر نکرده است.

۳. نورستان؛ حمله به پاسگاه طالبان در دوآب

در تازه‌ترین موارد، جبهه آزادی افغانستان اعلام کرد که شب ۱۷ اسد/۸ اگست به یک پاسگاه طالبان در ولسوالی دوآب ولایت نورستان حمله کرده است. این جبهه مدعی شده که در این حمله دو عضو طالبان کشته و چهار نفر دیگر زخمی شده‌اند طالبان تاکنون درباره این رویداد اظهار نظر نکرده است.

۴. کابل؛ حمله راکتی به میدان هوایی نظامی

جبهه آزادی افغانستان همچنین از یک حمله راکتی به بخش نظامی میدان هوایی کابل خبر داده است. این جبهه مدعی شده که شام ۶ اگست، حدود ساعت ۸:۳۰، نیروهایش میدان هوایی نظامی کابل را هدف حمله راکتی قرار داده‌اند و شماری از نیروهای طالبان کشته یا زخمی شده‌اند.

جبهه آزادی این حمله را بخشی از عملیات علیه مراکز انتقال و جابه‌جایی نیروهای طالبان دانسته و مدعی شده است که طالبان پس از درگیری‌های بدخشان نیروهای خود را از طریق میدان‌های هوایی کابل، قندوز، قندهار و بلخ به شمال منتقل کرده‌اند. این ادعاها به‌طور مستقل تأیید نشده‌اند.

۵. قندوز؛ ادامه حملات به تأسیسات نظامی

قندوز نیز در فهرست مناطقی قرار دارد که در روزهای اخیر هدف حملات مخالفان طالبان بوده است. در گزارش‌های اخیر، قندوز در میان ولایت‌هایی قرار گرفته که جبهه‌های ضدطالبان حملات خود را در آن انجام داده‌اند. همچنین جبهه آزادی پیش‌تر از حمله راکتی به بخش نظامی میدان هوایی قندوز خبر داده بود.

این حملات در شرایطی رخ می‌دهد که بدخشان، قندوز و تخار در سال‌های اخیر به یکی از مناطق اصلی فعالیت نیروهای مخالف طالبان تبدیل شده‌اند.

۶. بغلان؛ حمله به پاسگاه طالبان در پل حصار

در بغلان، جبهه متحد افغانستان از حمله به یک پاسگاه نظامی طالبان در منطقه پل حصار خبر داده است. این گروه مدعی شده که در جریان عملیات، پاسگاه طالبان به تصرف نیروهایش درآمده، دو عضو طالبان کشته و سه نفر دیگر زخمی شده‌اند و مقدار قابل توجهی سلاح و مهمات نیز به دست نیروهای مهاجم افتاده است.

۷. غور؛ تصرف یک پاسگاه طالبان

در ولایت غور نیز جبهه متحد افغانستان از یک عملیات مسلحانه خبر داده است.

این گروه گفته است که نیروهایش یک پاسگاه طالبان را در منطقه گرداب، مربوط به قول اردوی الفاروق در غور تصرف کرده‌اند.به ادعای جبهه متحد، در این عملیات دو عضو طالبان کشته و چهار عضو دیگر زخمی شده‌اند.

در گزارش‌های جداگانه، جبهه سبز افغانستان نیز پیش‌تر از حمله راکتی به یک پاسگاه طالبان در ولسوالی دولت‌یار غور خبر داده بود. پس از آن، طالبان شماری از افراد را به اتهام ارتباط با این جریان بازداشت کرد.

۸. قندهار؛ انتقال جنگ به مرکز سیاسی طالبان

یکی از جنبه‌های قابل توجه موج تازه عملیات، رسیدن حملات به قندهار است؛ شهری که مرکز قدرت سنتی و محل استقرار رهبر طالبان محسوب می‌شود. جبهه متحد افغانستان اعلام کرده است که نیروهایش در دو عملیات در منطقه بند تیمور، ولسوالی میوند مواضع طالبان را هدف قرار داده‌اند. این گروه همچنین مدعی شده که در یکی از عملیات‌هایک فرمانده ارشد پولیس طالبان کشته شده است.

در حمله‌ای دیگر، جبهه متحد مدعی شده است که یکی از اعضای طالبان در حوزه پانزدهم امنیتی شهر قندهار کشته شده است.

این حملات از نظر سیاسی اهمیت زیادی دارند؛ زیرا قندهار نه تنها یکی از ولایت‌های مهم افغانستان، بلکه مرکز اصلی رهبری طالبان و محل استقرار هبت‌الله آخوندزاده است.

۹. هلمند؛ حمله به طالبان در لشکرگاه و نوزاد

در هلمند، جبهه متحد افغانستان اعلام کرده که نیروهایش در منطقه برنوزاد، ولسوالی نوزاد عملیاتی علیه طالبان انجام داده‌اند و یک فرمانده طالبان کشته شده است. این گروه همچنین از عملیاتی در منطقه لشکرگاه خبر داده است.

طالبان تاکنون این ادعاها را به صورت عمومی تأیید نکرده است.

۱۰. بادغیس؛ یکی از نخستین عملیات‌های «عملیات محارب»

جبهه متحد افغانستان به رهبری جنرال سمیع سادات در اول اگست اعلام کرد که عملیات نظامی خود علیه طالبان را با عنوان «عملیات محارب» آغاز کرده است.

این جبهه یک روز بعد مدعی شد در بادغیس دو عضو طالبان را کشته است. جبهه متحد گفته است هدف این عملیات، مبارزه مسلحانه علیه طالبان و سایر گروه‌های مسلح و زمینه‌سازی برای بازگشت قدرت به مردم افغانستان است.

۱۱. فاریاب و سایر مناطق شمالی

در گزارش تجمیعی اخیر، فاریاب نیز در میان ۹ ولایتی قرار گرفته که طی یک هفته شاهد حملات ادعایی علیه طالبان بوده‌اند. جزئیات همه این حملات به صورت مستقل و یکسان منتشر نشده است؛ اما قرارگرفتن فاریاب در فهرست عملیات نشان می‌دهد دامنه جغرافیایی فعالیت گروه‌های مخالف طالبان از شمال‌شرق به بخش‌های دیگر شمال نیز کشیده شده است.

۱۲. ننگرهار؛ ادامه فعالیت جبهه آزادی

در شرق کشور نیز جبهه آزادی افغانستان از حملات علیه طالبان خبر داده است.

در گزارش‌های اخیر، ننگرهار در میان مناطقی قرار گرفته که این جبهه عملیات علیه مواضع طالبان در آن انجام داده است. همچنین گزارش شده که جبهه آزادی در روزهای

اخیر حملاتی را در کابل و ننگرهار ادعا کرده است.

۱۳. حمله جبهه جمهوریت در کابل

در تاریخ ۱۹ اسد ۱۴۰۵ جبهه جمهوریت که به تازگی فعالیت های خود را در مناطق مرکزی افغانستان علیه طالبان آغاز کرده است اعلام کرد که در حمله بر نیروهای امنیتی طالبان در منطقه تانک تیل جاده شهید مزاری در کابل دو عضو نیروهای امنیتی طالبان را از پا در آورده است. به گفته این جبهه این عملیات علیه آمر استخبارات طالبان در منطقه هجدهم شهر کابل سازماندهی شده بود. به گفته جبهه هم چنین تعدادی از نیروهای طالبان در حمله زخمی گردیده اند.

جمع بندی

بر اساس گزارش منتشرشده در ۸ اگست، سه جریان اصلی مسلح مخالف طالبان، یعنی جبهه آزادی افغانستان، جبهه متحد افغانستان و جبهه مقاومت ملی، در مجموع دست‌کم ۱۵ حمله در ۹ ولایت را طی یک هفته ادعا کرده‌اند.

ولایت‌های نام‌برده عبارت‌اند از:

بدخشان، قندوز، بغلان، کابل، فاریاب، غور، هرات، قندهار و هلمند.

گروه‌ها در مجموع از کشته‌شدن حدود ۳۰ عضو طالبان سخن گفته‌اند. جبهه آزادی حداقل ۱۲ کشته، جبهه متحد ۱۴ کشته و جبهه مقاومت سه کشته را ادعا کرده است. طالبان درباره این مجموعه ادعاها موضع رسمی روشنی منتشر نکرده است.

آنچه در هفته‌های اخیر در افغانستان رخ داده، صرفاً افزایش تعداد چند حمله پراکنده نیست؛ بلکه نشانه‌هایی از گسترش جغرافیایی و افزایش هماهنگی سیاسی و نظامی مخالفان مسلح طالبان دیده می‌شود.

بدخشان در مرکز این تحول قرار گرفته است: ابتدا کنترل موقت یقتل سفلی از دست طالبان خارج شد، سپس درگیری‌های سنگین در زیباک شکل گرفت و جبهه مقاومت و جبهه آزادی حملات جداگانه‌ای را در کران و منجان انجام دادند. هم‌زمان، ترور یک مقام ارشد طالبان در بدخشان نیز بر پیچیدگی وضعیت امنیتی این ولایت افزود. در غرب، حمله جبهه مقاومت در هرات؛ در شرق، حملات جبهه آزادی در نورستان و ننگرهار؛ در مرکز، حملات راکتی به تأسیسات نظامی کابل؛ و در جنوب، عملیات جبهه متحد در قندهار و هلمند، نشان می‌دهد که عملیات مخالفان دیگر محدود به یک منطقه خاص نیست. از سوی دیگر، ورود جبهه متحد افغانستان و اعلام «عملیات محارب» یک تحول تازه در ساختار مخالفان طالبان محسوب می‌شود. اگر این جریان بتواند عملیات‌های اعلام‌شده را به صورت منظم و پیوسته ادامه دهد و با جبهه‌های مقاومت و آزادی نوعی هماهنگی عملی ایجاد کند، ممکن است صحنه امنیتی افغانستان در ماه‌های آینده وارد مرحله متفاوتی شود.

با این همه، در شرایط کنونی هنوز نمی‌توان از آغاز یک جنگ تمام‌عیار یا تهدید جدی برای کنترل سراسری طالبان سخن گفت. طالبان همچنان کنترل مراکز ولایت‌ها، دستگاه دولتی و بخش عمده قلمرو افغانستان را در اختیار دارد. آنچه فعلاً با اطمینان بیشتری می‌توان گفت این است که ادعای پایان کامل مقاومت مسلحانه در افغانستان با واقعیت‌های امنیتی هفته‌های اخیر سازگار نیست و گروه‌های مخالف تلاش دارند با افزایش عملیات و گسترش جغرافیایی حملات، این پیام را به طالبان و جامعه بین‌المللی منتقل کنند.

ادامه کشتار جوانان هزاره در کابل

در کمتر از یک هفته اخیر، دست‌کم ۱۱ نفر در دو رویداد جداگانه در کابل به دست نیروهای طالبان کشته شده‌اند؛ طالبان قربانیان را «دزدان مسلح» معرفی کرده و مدعی شده است که آنان در درگیری با نیروهای این گروه کشته شده‌اند. با این حال، منابع محلی و شماری از رسانه‌های افغانستان می‌گویند قربانیان عمدتاً جوانان هزاره و غیرنظامی بوده‌اند و روایت طالبان درباره مسلح‌بودن آنان با اطلاعات به‌دست‌آمده از منابع محلی مطابقت ندارد.

کشته‌شدن هفت جوان در ۱۰ اسد

در نخستین رویداد، در شام ۱۰ اسد، فرماندهی امنیه طالبان در کابل اعلام کرد که هفت «دزد مسلح» در حوزه هشتم امنیتی شهر کابل، در منطقه بلاک‌های ستانکزی، در درگیری با نیروهای طالبان کشته شده‌اند. طالبان همچنین از زخمی‌شدن یک عضو خود خبر داد.

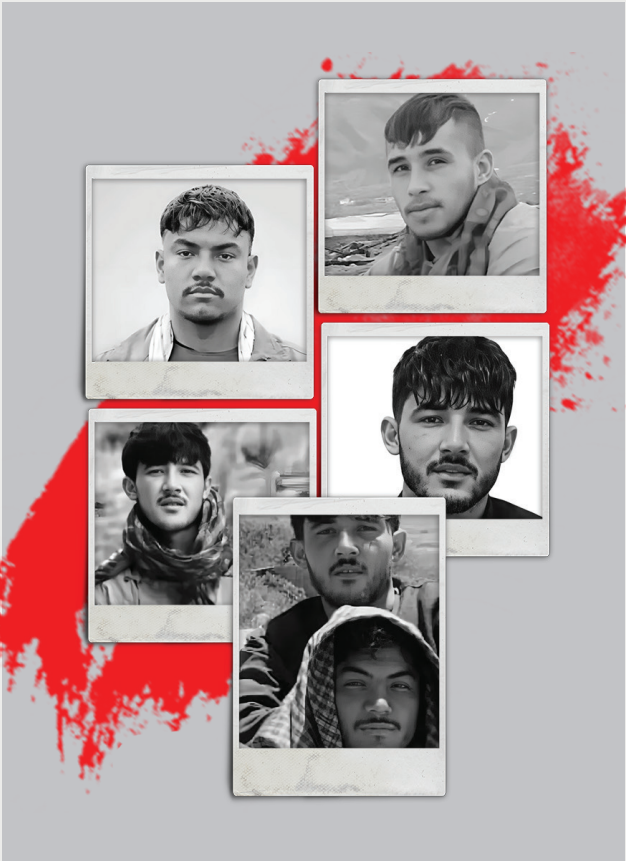
اما گزارش‌های منابع محلی روایت متفاوتی ارائه می‌کنند. بر اساس گزارش‌های منتشرشده، قربانیان هفت جوان هزاره بوده‌اند که هنگام حرکت با یک موتر سراج‌و موتورسایکل از سوی نیروهای طالبان متوقف و به گلوله بسته شده‌اند.

هویت دست‌کم پنج تن از قربانیان نیز توسط منابع محلی اعلام شده است: ستار علیزاده، علی ظفر، نذیر عاشوری، سید نعمت و علی‌جواد. منابع گفته‌اند که این افراد غیرنظامی بوده‌اند و هیچ سلاحی نزد آنان وجود نداشته است.

چهار کشته دیگر در ۱۹ اسد

در تازه‌ترین رویداد، صبح دوشنبه ۱۹ اسد، خالد زدران، سخنگوی فرماندهی امنیه طالبان در کابل، اعلام کرد که چهار «سارق مسلح» در مربوطات حوزه هجدهم امنیتی کابل کشته شده‌اند.

به گفته زدران، این افراد برای سرقت مسلحانه وارد یک خانه شده بودند و پس از رسیدن نیروهای طالبان، میان دو طرف درگیری رخ داده و هر چهار نفر در محل کشته شده‌اند. طالبان گفته است که دو قبضه تفنگچه نیز از نزد آنان به دست آمده است. اما منابع محلی گفته‌اند که این چهار کشته نیز جوانان هزاره بوده‌اند. رسانه‌های محلی گزارش داده‌اند که آنان در ساحه غرب کابل و در شرایطی که هنوز



منابع محلی درباره دست‌کم گروهی از قربانیان روایت کاملاً متفاوتی ارائه کرده‌اند.

تا زمان تهیه این گزارش، هیچ تحقیق مستقل و قابل اتکایی که بتواند به‌طور قطعی روایت طالبان یا روایت منابع محلی را تأیید کند، منتشر نشده است. از همین رو، روشن‌شدن هویت قربانیان، وضعیت سلاح‌های ادعایی، نحوه وقوع درگیری و بررسی مستقل صحنه این حوادث، برای تعیین واقعیت ضروری است.

اما منابع محلی و هم چنین بسیاری از نزدیکان و بازماندگان قربانیان از آنان به عنوان شهید یاد می‌کنند و تأکید دارند که هیچ‌کدام از آنان مسلح و دزد نبوده است و طالبان با این ادعا می‌خواهند عملکرد جنایتکارانه اعضای خود را پنهان کنند.



ضرورت‌ها و اولویت‌ها

سخنرانی استاد سرور دانش در مراسم مجمع ملی و شورای عالی مقاومت ملی به مناسبت پنجمین سالروز سقوط جمهوریت و حاکمیت طالبان - ۱۶ آگست ۲۰۲۶



سوسیالیسم، فدرالیسم و مانند آن مفاهیم مشکک و دارای مراتب و درجات هستند که در مرحله وجود خارجی خود و از نگاه مصادیق خارجی، طیفی وسیعی را شامل می‌شود و نمی‌توان هیچ مدلی را مدل صددرصد و بی‌عیب و نقص پنداشت.

در مورد تئوری حکومت اسلامی در میان متفکران مسلمان نظریات بسیار متعدد و متنوع وجود دارد. در میان این نظریات، دیدگاه‌هایی وجود دارد که می‌تواند نقطه مشترک لیبرال دموکراسی و اسلام باشد. زیرا دموکراسی نیز مراتب و مدل‌های گوناگونی دارد و جوهر اصلی آن که ابتدا بر آرای مردم است، کاملاً با روح اسلام مطابقت دارد. مگر شورا و بیعت و مجلس اهل‌حل‌و‌عقد غیر از نوعی از مردم‌سالاری است؟ در چهارده قرن پیش نه تنها در جهان اسلام بلکه در هیچ جای دنیا امکان نداشت که قانون انتخابات تدوین شود و برای تعیین زمامدار رأی‌گیری با همه‌پرسی به صورت امروزی صورت گیرد. اما اسلام این افتخار را داشت که اصول و قواعد پایه را وضع کرد و اصل شورا و اصل بیعت را تأسیس کرد، اما جزئیات آن را به شرایط زمان و اهل‌حل‌و‌عقد واگذار کرد که در نحوه تطبیق آن مطابق شرایط زمان، از سازوکارهای سهل و مناسب و عملی استفاده کند.

بنا بر این ما باید در ابتدا این مشکک بودن را به عنوان یک منهج اندیشه و منطق هستی‌شناسی بپذیریم و از جمله در عالم سیاست هم آن را تطبیق کنیم.

عالم وجود از نگاه فلسفی همگی مراتب مشککه یک حقیقت هستند. همین مراتب مشکک به عالم هستی، تنوع و رنگارنگی و زیبایی بخشیده است. آن موجودی که حقیقت مطلق بوده و تشکیک ناپذیر است، تنها وجود خداوند است و هر کسی دیگری که خود را حقیقت مطلق بیندارد، در حقیقت خود را در جایگاه خداوند قرار داده و به کفر و شرک تقرب ورزیده است.

اگر همگی این منطق را بپذیرند که غیر از خداوند، همگی موجودات محدود و نسبی و مضیق و برخوردار از یک حقیقت مشکک و نسبی هستند، همه مشکلات زندگی بشر حل خواهد شد. همه دیکتاتوران، انحصارطلبان، جزم‌اندیشان و مطلق‌گرایان، خود را – آگاهانه یا ناآگاهانه- خدا می‌پندارند، در حالی که در عالم هستی برای دو یا چند خدا جایی نیست (لوکان فیهما آلهه الا الله لفسدتا). این مدعیان خدایی باید از عرش الوهیت تخیلی به زیر کشانده شوند و اقتدار به بندگان خدا واگذار شود؛ بندگان که همه برابر و برادر آفریده شده و همگی بدون تبعیض و امتیاز از حق هستی برخوردار هستند.

ما در افغانستان امروز باید از نظام «مواطی» به «مشکک» عبور کنیم. با این قاعده و با توجه به این که هیچ نظام سیاسی مطلق و بی‌عیب و نقص تا کنون در تاریخ بشر وجود نداشته است، مدل پیشنهادی ما «نظام مردم‌سالاری دینی تکررگرا» است؛ نظامی که:

- به باورها و فرهنگ دینی مردم احترام بگذارد؛
- آزادی‌های مدنی، سیاسی و بیان را کاملاً تضمین کند؛
- حقوق تمام اقوام و مذاهب را یکسان بداند؛
- و با توزیع عادلانه قدرت، تنوع جامعه را به جای تهدید، به فرصت تبدیل سازد.

حضار گرامی!

پنج سال از سقوط جمهوریت می‌گذرد، اما راه ما همچنان راه شهادی است که برای عزت و آزادی این سرزمین جان باختند. رسالت ما این است که نگذاریم خون آنان بی‌نتیجه بماند؛ نه با جابه‌جایی یک استبداد با استبداد دیگر، بلکه با ساختن افغانستانی که در آن هیچ قوم، هیچ مذهب و هیچ فردی، خود را حقیقت مطلق نپندارد. این وعده‌ای است که امروز، در این مجمع، به یکدیگر و به مردم افغانستان می‌دهیم.

تشکر از توجه شما

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

اغتشاش، تعداد کسانی که به این قسم من کشته‌ام تقریباً پنج‌هزار نفر می‌شدند و تعداد کسانی که از دست لشکر من کشته شدند ده‌هزار نفر بودند.» (تاج التواریخ، چاپ قدیم، ص ۱۹)

همچنین از یک جنگ دیگر خود در بدخشان چنین حکایت می‌کند: «... این جنگ ۹ ساعت امتداد داشت. از طرف دشمن سه‌هزار نفر در میدان جنگ کشته شد و از طرف ما تخمیناً صد نفر کشته و چند نفر زخمی شدند. شش صد اسیر و پنج هزار اسب از دشمن به دست ما افتاد. من حکم دادم «مناری» از سرهای مقتولین دشمن ساختند تا بقیه دشمن خائف شوند...» (پیشین، ص ۲۳)

بدین ترتیب اصطلاح «کلمه‌نارسازی» به عنوان میراث بجا مانده از امیر عبدالرحمان و نمادی از نظام استبدادی متمرکز، در ادبیات سیاسی و تاریخی افغانستان، وارد شد، اما در اثر این سیاست، پیکر نحیف مردم افغانستان در زیر سم ستوران و تاخت‌وتاز لشکریان بی‌رحم حاکمان انحصارگرا خرد و خمیر شد.

در دوره‌های بعد از عبدالرحمان خان، گرچه گشودگی‌های اندکی در نظام پدید آمد، اما ماهیت متمرکز و انحصاری آن همچنان ادامه یافت و حتی در بهترین دوره‌ها مانند دوره امیر امان‌الله خان، دوره ظاهر شاه و دوره جمهوریت اخیر که دارای قانون اساسی و به طور نسبی برخوردار از آزادی‌های عمومی بوده‌اند، نیز استبداد سیاسی و انحصار قومی، زبانی و مذهبی همچنان حفظ شد، در حالی که افغانستان به اعتراف همگان نمونه بارزی از جامعه‌ای چندپاره و متکثر است؛ جامعه‌ای که در آن شکاف‌های قومی، زبانی، مذهبی و منطقه‌ای با سیاست درهم تنیده شده‌اند. پشتون‌ها، تاجیک‌ها، هزاره‌ها، اوزبیک‌ها، ترکمن‌ها، بلوچ‌ها، نورستانی‌ها، گجرها و دیگر گروه‌ها، هر یک دارای هویت‌های تاریخی و جغرافیایی متمایز و دارای حقوق شهروندی یکسان هستند.

راه حل: غیرمتمرکز سازی

راه حل پیشنهادی من غیرمتمرکز سازی است. غیرمتمرکز مفهوم مشکک و دارای درجات و مراحل متنوع است و یک طیف وسیعی از نظام‌ها را شامل می‌شود؛ از عدم تمرکز اداری یعنی تفویض اداری صلاحیت از مرکز به محلات، تا خودمختاری برای مناطق دارای شرایط ویژه، تا نظام فدرال با استقلال نسبی ایالات و حفظ وحدت کشور. هدف اصلی، توزیع قدرت در سطوح افقی و عمودی و به رسمیت‌شناختن تکرر است؛ و به نظر من، این هدف را بهتر از هر مدل دیگری، نظام فدرال تأمین می‌کند.

مشکل دوم: افراطیت ایدئولوژیک

بخش بزرگی از جنگ‌ها، ویرانی‌ها و گسست‌های اجتماعی افغانستان، محصول افراطیت ایدئولوژیک بوده است — چه افراطیت سکولارهایی که به نام تجدد و ترقی، با دین و سنت مردم به تقابل افراطی برخاستند، و چه افراطیت ناشی از تحجر دینی که به بهانه شریعت، آزادی‌های مدنی و حقوق اساسی شهروندان را نادیده گرفت. تقابل این دو افراط، از دوره امان‌الله خان تا حزب دموکراتیک خلق تا امارت طالبان، کشور را در چرخه تکرارشونده فروپاشی و خشونت نگه داشته است.

راه حل: گذار از تصلب و افراطیت به منطق مشکک و وفاق ملی

برای تحقق این هدف باید در ابتدا بپذیریم که اغلب مفاهیم سیاسی و دینی، از نگاه فلسفی «مفاهیم مُشکک» هستند.

مشکک از نگاه منطق و فلسفه، مفهومی است که صدق آن بر روی مصادیق مختلف، یکسان نبوده و دارای مراتب شدت و ضعف و اولویت یا تقدم است. استفاده از قاعده تشکیک (Gradation) ابزار فلسفی بسیار قدرتمندی را برای طراحی یک نظام سیاسی معتدل و منعطف فراهم می‌کند. این مدل به جای دیدگاه سنتی «همه یا هیچ» (نظام کاملاً دینی یا کاملاً سکولار)، حکومت را به عنوان یک طیفی دارای درجات و مراتب مختلف تعریف می‌کند.

در قالب این بحث فلسفی، من بر این باورم که بسیاری از مفاهیم مربوط به مقوله‌های دینی و سیاسی و اجتماعی مانند: حکومت اسلامی، حکومت سکولار، دموکراسی،

با سلام به ملت شریف و آزاده افغانستان و شما حضار گرامی و با درود به روان پاک شهدای راه عزت و آزادی کشور و با اجازه رهبران مجمع ملی برای نجات و شورای عالی مقاومت ملی برای افغانستان و همه نخبگان، فرهیختگان، خواهران و برادران حاضر در نشست، مطالب کوتاهی را در مورد ضرورت‌ها، چالش‌ها و اولویت‌های کشور با شما در میان می‌گذارم.

در کشور ما مشکلات و چالش‌های فراوانی در ابعاد و سطوح مختلف وجود داشته و دارد که موجب بحران‌ها، منازعات دوام‌دار و گسست‌های سیاسی و اجتماعی شده است. من این مشکلات و همچنین اولویت‌ها را به دو گروه دسته‌بندی می‌کنم:

بخش اول: ضرورت‌ها و نیازهای عاجل برای شرایط حاضر

به جهت ضیق وقت، تنها به پنج مورد به صورت فهرستوار اشاره می‌کنم:

۱. تقویت و گسترش مبارزات سیاسی و مدنی: تقویت مبارزه در برابر نظام نامشروع، استبدادی و جنگ‌طلب طالبان در تمامی سطوح و سراسر کشور، و حمایت همه‌جانبه از مقاومت گران و گروه‌های دارای فعالیت‌های جبهه‌ای و چریکی.
۲. ایجاد هماهنگی عملیاتی: ضرورت ایجاد «شورای مشترک انسجام جبهات» در میان تمامی گروه‌های مقاومت.
۳. همگرایی سیاسی: ایجاد انسجام سیاسی و چتر کلان سیاسی تحت عنوان «جبهه ملی» میان تمامی نیروها و جریان‌های مخالف طالبان.

۴. دیپلماسی فعال و تهاجمی: دعوت از جامعه جهانی و سازمان ملل متحد برای کنار گذاشتن سیاست بی‌نتیجه‌ی «تعامل با طالبان» و جلب حمایت صریح از مخالفان؛ همراه با اعزام هیأت‌های ویژه به کشورهای منطقه (ایران، پاکستان، تاجیکستان، ترکیه و...) جهت جلب پشتیبانی از برنامه‌های جایگزین.

۵. تشکیل حکومت در تبعید: پس از ایجاد جبهه وسیع ملی و مشورت با همه طرف‌های داخلی و بین‌المللی، آمادگی کامل برای تشکیل «حکومت در تبعید» به عنوان مرجع عالی تصمیم‌گیری سیاسی و زمینه‌ساز دوران انتقالی.

حضار گرامی!

در کنار این پنج ضرورت، یک نکته مهم دیگر را هم باید یادآور شوم: ضرورت تصحیح ادبیات سیاسی‌ما. نماد ساده این مشکل، همین عبارت رایج «گروه‌های مخالف طالبان» است. آیا ما واقعاً ایده دیگری جز مخالفت با طالبان نداریم؟ آیا هدف ما تنها این است که طالبان نباشد و ما جایگزین آن شویم؟ ادبیات سیاسی برای مبارزه اهمیت زیادی دارد، و به نظر من باید از این ادبیات مبهم و کلیشه‌ای عبور کنیم. به‌جای «گروه‌های مخالف طالبان»، باید بگوییم «گروه‌های مبارز عدالت‌خواه و آزادی‌خواه» یا «جبهه آزادی‌خواهان افغانستان». ماهدفی بلندتر از صرف مخالفت داریم: تأمین عدالت و آزادی در افغانستان.

امروز در افغانستان دو جبهه رودرروی هم قرار دارند: جبهه عدالت‌خواهان و آزادی‌خواهان افغانستان، و گروه حاکم طالبان؛ گروهی ظالم، مستبد و انحصارطلب؛ طرفدار آپارتاید جنسیتی و انحصار سیاسی، مذهبی و زبانی؛ غاصب زمین و زبان مردم؛ گروهی که هم با خودش در جنگ است و هم با زنان و دختران افغانستان، هم با مردم افغانستان و هم با جامعه بین‌المللی سر سازش ندارد.

مخالفت ما با طالبان، مخالفت با نام‌ها و اشخاص نیست؛ مخالفت با قوم، مذهب، زبان یا فرهنگ خاصی هم نیست. برعکس، ما می‌خواهیم همه اقوام و پیروان همه مذاهب و گویش‌وران همه زبان‌ها و فرهنگ‌ها، با حقوق برابر و برادرار، در میهن مشترک خود زندگی کنند. آنچه ما با آن مخالفیم، منطق طالبانی حذف و انحصار است. ما باید اندیشه انحصار طلبی را شکست بدهیم. ما باید منطق حذف را از تاریخ سیاسی افغانستان حذف کنیم. اگر این منطق از تاریخ سیاسی افغانستان زدوده نشود، صرف جابه‌جایی نام‌ها، افراد و حتی حکومت‌ها هیچ مشکلی را حل نخواهد کرد، چنان‌که تا امروز هم نکرده است.

بخش دوم- ضرورت‌های بلندمدت برای آینده کشور

حضار گرامی! ما امروز باید همگی به این نکته توجه کنیم که: بسیاری از مشکلات کشور، خلق الساعه و یا تنها محصول این شخص یا آن شخص، این جریان یا آن جریان خاص نیست، بلکه ریشه طولانی در تاریخ سیاسی کشور دارد. فرض کنیم امارت طالبان همین فردا سقوط کند. آیا بدون پرداختن به ریشه‌های اصلی بحران، چرخه خشونت و فروپاشی به شکل دیگری تکرار نخواهد شد؟ آیا رویدادهای دهه هفتاد بار دیگر تکرار خواهد شد؟

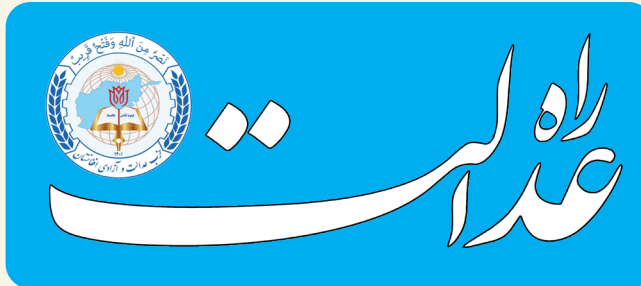
به باور من، دو مشکل ریشه‌ای در تاریخ سیاسی افغانستان نقشی محوری در تولید بحران داشته‌اند: یکی درباره شکل نظام سیاسی، و دیگری درباره محتوای آن.

مشکل اول: تمرکز و انحصار قدرت

مطابق نظر مؤرخان و محققان، افغانستان در دوره‌های پیش از امیر عبدالرحمان خان، به صورت غیرمتمرکز با مناطق خودمختار و یا شبه فدرالی اداره می‌شده است.

اما از زمان امیر عبدالرحمن نظام اداری و سیاسی کشور از حالت نامتمرکز کاملاً خارج شد و شکل کاملاً متمرکز استبدادی به خود گرفت و امیر حاکمیت شخصی خود را به زور سرنیزه از پایتخت تا اقصی نقاط قریه‌جات بسط داد و تمام مخالفان خود از همه اقوام را با قساوت تمام سرکوب کرد، به گونه‌ای که خود او در تاج‌التواریخ در مورد یکی از جنگ‌های شمال افغانستان می‌گوید:

«کسانی را که اسیر می‌شدند، من به دهن توپ می‌گذاشتم. در مدت سه ساله



اعلامیه حزب عدالت و آزادی افغانستان در محکومیت تهدید اخیر گروه طالبان مبنی بر تخلیه شهرک امید سبز و کوچ اجباری ساکنان آن در غرب کابل

در ادامه ستم و اجحاف گروه طالبان بر مردم افغانستان به خصوص مردم شیعه و هزاره، اخیراً وزیر عدلیه این گروه با فراخواندن وکلای گذر و متنفذین شهرک امید سبز غرب کابل، به آنان اخطار داده است که تمام ساکنان این شهرک خانه‌های خود را ترک کنند. در اعلامیه تعقیبی این اخطار غیر انسانی و فراقانونی که از سوی وزارت عدلیه طالبان منتشر شده است، بر غصبی بودن تمام املاک و جایدادهای شهرک امید سبز و اجرای مفاد تصمیم هیات به اصطلاح جلوگیری از غصب زمین این گروه، تأکید صورت گرفته است. در حالی که در شهرک امید سبز هزاران خانواده زندگی می‌کنند و هزاران خانه با خون جگر ساخته شده و مردم تمام هستی خود را مصرف کرده اند تا در یک گوشه‌ای از شهر سرپناهی داشته باشند، چنین برخورد غیر مسولانه و غیر انسانی و تهدید به کوچ اجباری هزاران خانواده از مصادیق آشکار جنایت علیه بشریت و در راستای نسل‌کشی و نسل‌زدایی طبقه خاصی از مردم یک سرزمین به حساب می‌آید.

حزب عدالت و آزادی افغانستان این عمل گروه طالبان را برخلاف تمام موازین حقوقی و شرعی و در تضاد با کرامت انسانی و حقوق بشری می‌داند و محکوم می‌کند و نسبت به هرگونه اقدام برای عملی کردن چنین نیات شومی هشدار می‌دهد. بدون شک تطبیق چنین حکم ظالمانه در توان گروه طالبان نیست و بی‌خانمان کردن هزاران خانواده به طور همزمان و بدون کمترین پشتوانه قانونی و حقوقی این گروه را در سرراشییی سقوط قرار خواهد داد. از همین رو از تمام اقشار مختلف می‌خواهیم که به طور متحد و یک پارچه در برابر چنین ستم آشکار بایستند و از تمام رسانه‌های آزاد، نهادهای بین‌المللی و حقوق بشری، کشورهای دارای روابط با گروه طالبان می‌خواهیم که از مجراهای مختلف در برابر چنین اعمال ستمکارانه خاموش نمانند و مانع تشویش روانی مردم و آزار و اذیت خانواده‌ها از سوی طالبان شوند.

اگرچه ماهیت گروه طالبان بر غصب و تصاحب سرزمین و نهادینه ساختن تبعیض تاریخی بنا شده است ولی همان گونه که پیش از نیز شاهد بوده ایم هرگز توان حذف یک کتله عظیمی از مردم را نخواهد داشت و خود به خودی در زباله دان تاریخ سپرده خواهد شد.

غصبی اعلام کردن تمام زمین‌ها و املاک شهرک امید سبز و تهدید به کوچ اجباری ساکنان آن نه اولین عمل از این دست است و نه آخرین خواهد بود. در ماه‌های اخیر همگان شاهد بستن مکان‌های آموزشی و رسانه‌ای همچون حوزه علمیه و دانشگاه خاتم النبیین و تلویزیون تمدن و تلویزیون راه فردا، تلاش برای تخلیه شهرک‌های مردم در دیگر ولایاتی چون غزنی، مزارشریف و هرات، سرآزیر شدن کوچی‌های مسلح با حمایت مستقیم گروه طالبان در مناطق مرکزی افغانستان و تاراج منابع معدنی به خصوص در ولایات شمال بوده ایم. اما می‌بینیم که دامنه مقاومت برحق مردم افغانستان در برابر این گروه ستمکار و تروریستی هر روز در حال گسترش است و امیدواریم که زمینه یک مقاومت سراسری و همگانی علیه این گروه فاشیستی به جود آید و بساط ظلم و ستم آن برای همیشه از دامن افغانستان برچیده شود.

حزب عدالت و آزادی افغانستان

۱۳ اسد ۱۴۰۶

خورشیدی

